

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَا يَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِكَ إِلَّا خَيْرٌ مِنْهَا

از قضایت خدا نیکوترین است الا ان ذلک یستلزم صدق حسن و کمال فی انساب الی سویح

فَادَةُ السَّوْجِ

بمقدار

السَّوْجِ وَالسَّوْجِ

بفرایش خادما الی الله فقیرا غفرا الله له و لوالدیه و لاسانده اجاب باهتام محمد و تو

دَلَّ عَلَى مَحَدِّهِ وَ اَلَا هُوَ فَقِيرٌ

در باب دیگر از سفر ۹۰ بیان ۲۵ - احادیث نادره و مندرجه فی شالی کتاب است

Acc. No. 2603  
P 297.2  
SID L5459

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب  
تيسرة لا ولي السوخر واولو عتوا  
من الحكم والعلوم منها التاخر  
والمنسوخر من عرقه فقد عرف الحق  
ادركه وبال من شيوخه ومن لم يعرفه  
فقد هلك اهلك الشيوخ والشيوخ  
والصلوة والسلام على من جاهدنا  
بالحنيفية السمحة السهلة البيضاء التي  
ليس لها منسوخر فتنسخر بها  
الملل وازاح بها العطل ورفق بها الحق  
بعد تضاعه وقمع بها الباطل غبار  
ارتفاعه وهم في بوجده وعلى اله  
واصحابه الذين لا يبلغهم احد ولو انفق  
مثل احد ذهابا في اجراما انفقوا في  
سبيل من ملأ وصاعا ووضوخر  
صلى الله عليه وعليهم وعلى حملة  
الرواية ونقطة الدلالة عنهم  
ما سخر الغمام على الامصوخر  
وغن الحام على السخر من  
وحى النبي صخر الى الكفر  
ما بعد يگوید فقر خلق الله تعالى  
اليه اوجهم الى المديده  
چون علم ناسخ و منسوخر قران  
كريم واخبار نجر روف  
رجع لهم علوم مست بجهت  
انك عمل برآن هر دو  
متشك بدان تو فوف بر دور  
ماقت او مست هر که آنرا نمی  
شناسد در معرض خطر  
عظیم است و بباست که حکم  
جواز چیزی کند که منسوخ  
تحریم است یا تحریم چیزی کند  
که منسوخ بجواز است یا ناسخ  
را منسوخ داند یا منسوخ را ناسخ  
شمارد لهذا اید ملت و سلف  
امت گفتند که جائز نیست  
پیچ یکی را که تفسیر کند کتاب  
خدا را یا متشک نماید ثبت  
مگر بعد معرفت ناسخ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب  
تيسرة لا ولي السوخر واولو عتوا  
من الحكم والعلوم منها التاخر  
والمنسوخر من عرقه فقد عرف الحق  
ادركه وبال من شيوخه ومن لم يعرفه  
فقد هلك اهلك الشيوخ والشيوخ  
والصلوة والسلام على من جاهدنا  
بالحنيفية السمحة السهلة البيضاء التي  
ليس لها منسوخر فتنسخر بها  
الملل وازاح بها العطل ورفق بها الحق  
بعد تضاعه وقمع بها الباطل غبار  
ارتفاعه وهم في بوجده وعلى اله  
واصحابه الذين لا يبلغهم احد ولو انفق  
مثل احد ذهابا في اجراما انفقوا في  
سبيل من ملأ وصاعا ووضوخر  
صلى الله عليه وعليهم وعلى حملة  
الرواية ونقطة الدلالة عنهم  
ما سخر الغمام على الامصوخر  
وغن الحام على السخر من  
وحى النبي صخر الى الكفر  
ما بعد يگوید فقر خلق الله تعالى  
اليه اوجهم الى المديده  
چون علم ناسخ و منسوخر قران  
كريم واخبار نجر روف  
رجع لهم علوم مست بجهت  
انك عمل برآن هر دو  
متشك بدان تو فوف بر دور  
ماقت او مست هر که آنرا نمی  
شناسد در معرض خطر  
عظیم است و بباست که حکم  
جواز چیزی کند که منسوخ  
تحریم است یا تحریم چیزی کند  
که منسوخ بجواز است یا ناسخ  
را منسوخ داند یا منسوخ را ناسخ  
شمارد لهذا اید ملت و سلف  
امت گفتند که جائز نیست  
پیچ یکی را که تفسیر کند کتاب  
خدا را یا متشک نماید ثبت  
مگر بعد معرفت ناسخ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب  
تيسرة لا ولي السوخر واولو عتوا  
من الحكم والعلوم منها التاخر  
والمنسوخر من عرقه فقد عرف الحق  
ادركه وبال من شيوخه ومن لم يعرفه  
فقد هلك اهلك الشيوخ والشيوخ  
والصلوة والسلام على من جاهدنا  
بالحنيفية السمحة السهلة البيضاء التي  
ليس لها منسوخر فتنسخر بها  
الملل وازاح بها العطل ورفق بها الحق  
بعد تضاعه وقمع بها الباطل غبار  
ارتفاعه وهم في بوجده وعلى اله  
واصحابه الذين لا يبلغهم احد ولو انفق  
مثل احد ذهابا في اجراما انفقوا في  
سبيل من ملأ وصاعا ووضوخر  
صلى الله عليه وعليهم وعلى حملة  
الرواية ونقطة الدلالة عنهم  
ما سخر الغمام على الامصوخر  
وغن الحام على السخر من  
وحى النبي صخر الى الكفر  
ما بعد يگوید فقر خلق الله تعالى  
اليه اوجهم الى المديده  
چون علم ناسخ و منسوخر قران  
كريم واخبار نجر روف  
رجع لهم علوم مست بجهت  
انك عمل برآن هر دو  
متشك بدان تو فوف بر دور  
ماقت او مست هر که آنرا نمی  
شناسد در معرض خطر  
عظیم است و بباست که حکم  
جواز چیزی کند که منسوخ  
تحریم است یا تحریم چیزی کند  
که منسوخ بجواز است یا ناسخ  
را منسوخ داند یا منسوخ را ناسخ  
شمارد لهذا اید ملت و سلف  
امت گفتند که جائز نیست  
پیچ یکی را که تفسیر کند کتاب  
خدا را یا متشک نماید ثبت  
مگر بعد معرفت ناسخ

از نسخ وی و از علی بن ابی طالب مروی است که در غلط گفت ناسخ و نسخ می شناسی  
گفت نه فرمود هلاک شدی و هلاک کردی و از عبد القدیر بن عباس و عبد السد بن عمر آمده که منع  
کردند ایشان مردم را از تفسیر قرآن و عظم نمودن نهجت عدم معرفت آنها بناسخ و منسخ  
و خدیض بن ایهان گفته اهل اینست هیچ یک را که و عطا کن مردم را و تفسیر نماید قرآن را اگر آنکه  
عالم باشد بناسخ آن از نسخ و مخالفی برای این اوصحاب معلوم نیست پس گویا این اتفاق است  
از ایشان بر وجوب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون دانستن آن و از اینجا  
جمع کثیر از اهل علم درین باب تصنیف پرداخته اند و ناسخ از نسخ جدا ساخته کلی این  
ابی طالب القیس المقری و ابوجعفر الخاس و ابوبکر محمد بن عبد السد بن عربی و ابوداؤد  
سجستانی و ابوعبیده قاسم بن سلام و ابوسعید عبد القاهر بن طاهر التیمی و شیخ جلال الدین  
سیوطی و امام ابوالقاسم متی السد بن سلمان بن نصر المفسر المقری النخوی البغدادی و ابوالحسن  
النسائی و علی همدانی و غیرهم در ناسخ قرآن و نسخ وی تالیف کرده اند و ابومحمد قاسم بن صبیح  
القرطبی النخوی و ابوبکر محمد بن عثمان المعروف بابی احمد صحاب بن کیسان و احمد  
بن اسحاق الانباری و ابوجعفر احمد بن محمد النحاس النخوی و ابوبکر محمد بن موسی الحارمی الهمدانی  
و ابوالقاسم متی السد بن سلمان النخوی و ابوجعفر عمر بن شهاب بن البغدادی الواعظ و ابراهیم  
بن علی المعروف بابی عبد الحق و امام عبد الکریم بن هوازن القشیری و محمد بن سحر الاصبهانی  
و ابوالفرج بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدال البهینی و غیرهم در ناسخ حدیث و نسخ  
وی تصنیف کرده اند اما این تالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم عقلا گویا پیدا کرده  
و از عدم اعتنای علما باین علم بزادیه عدم خریدن خصوصاً درین مدن عجمیه و دیار هندیه بخار  
علی بن ابی این فقیه حقیر عفا الله عنه آگاه و آتمه فی مایعیه و یرضاه باستبداد جمعی از احباب تالیف  
این رساله در سنه ١٢٨٢ و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین  
دیک خاتمه ساخت و افاده اشبوخ بمقدار التناسخ و المنسوخ نام نهاد و مقدمه  
در بیان معانی نسخ و احکام او باب اول در ناسخ و منسخ قرآن کریم بر ترتیب سور باب  
دوم در ناسخ و منسخ حدیث خاتمه در ذکر بعضی از اینها و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه بیان معانی نسخ و حکام او و در آن چند مسائل است

اول در نسخ و آن در لغت بمعنی البطلان و از آن آید و منه نسخعت الشمس الخلل و  
الريح آثار القوم و منه تناسخ القرون و گاهی مراد بآن نقل و تحویل باشد و منه نسخعت  
الکتابی نقلته و منه قوله تعالى انا لکنا سنسخت ما کنت تعلمون و منه تناسخ الموات  
و اختلاف است در آن که نسخ درین هر دو معنی حقیقت است یا در یکی از آن نه در دیگر  
صعفی هندی گفته اکثر بر آنند که دراز از حقیقت است و در نقل مجاز و تفال شامی گفته در نقل حقیقت  
است باطلانی و عبد الوهاب غزالی گفته در هر دو حقیقت است میان هر دو مشترک لفظی زیرا که در هر دو  
است در اصطلاح اهل اصول بعد طول بحث در حدودی رفع حکم شرعی است مثل می باز از نسخ  
از نسخ و شاه ولی الصمدی هروی در فوز کبیر فی اصول التفسیر نوشته از موضح صمدیه فن تفسیر که بحث  
آن بسیار است اختلاف انجا بشمار معرفت نسخ و نسخ است متفاوتی و جوه صعوبت اختلاف  
اصطلاح تمقیدین متاخرین است درین باب آنچه از تفسیری کلام صحابه و تابعین معلوم میشود است  
که ایشان نسخ را استعمال میکردند بآنای معنی لغوی که از آن خیر بنی بخیر می است نه بآنای مصطلح  
اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان از آن بعضی اوصاف آتی است باینکه دیگر خواه انتهای مدت عمل  
باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص علمی یا بیان  
فارق در بیان منصوص و آنچه مقیس بر آنست ظاهر ایاز از عادت جا بلثه تعبیرت سابقه باب  
نسخ نزدیک ایشان باب فاسخ آمد و عقل در انجا جولانی شد و اختلاف را انجا پیش نهاد بعد  
آیات منسوخ با الفصد رسانیده اند و اگر نیک بشکافی غیر محصور است آنچه به اصطلاح متاخرین  
عربی قلیل بیش نیست لایما بحسب توجیهی که اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب القان  
بعد از آنکه از علما بعضی آنچه مذکور شد بیسوطی لائق تقریر نموده آنچه بر آن متاخرین منسوخ است بروی  
شیخ ابن العربی مقرر کرده قریب به سبست آیه نموده فقیر را اکثر آن سبست نظر است انتهی بقده آن  
سبست را با تعقب ذکر کرده و در آخرش گفته قلت و علی المحرم نالا یعیین النسخه الا فی خمس  
ایات انتهی و این تعقیبات در طوایب آیات خواهد بود و هر آنکه نسخ چنانست عقلا واقع است  
و شرعا بدین فرق میان کتاب سنت حکایت کرده است حکایتی علم اتفاق اهل شرع



بر آن خلاف الابی سلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع است قاضی القضاة محمد بن علی  
شوکانی در ارشاد الفحول برودین خلاف رد و منع کرده و تقییب نموده و گفته ان چه هذا عن  
فهو دلیل علی انه جاهل بهذه الشریعة المحمدیه جلا فظیعا و اعجب من جعلها حاکیه  
من حکم عند الخلاف فی کتب الشریعه فانه انما یعتقد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من  
بلغ فی الجهل الی هذه الغایة انتهی حکمت در نسخ بیان شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
ست که شریعت او نسخ جمله شریعتی که او نیست نسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ اصل  
عبادت پس هرگاه صحت ایشان در تبدیل حکم حکم و شریعت بشریعت بود آن تبدیل است  
سبب صحت باشد و گفته اند رفع مونت خدتی از ایشان است در دنیا تا بشر باشد برفع  
آن در جنت و گفته اند تیسیر است قوی غیر ذلک سوم آنکه نسخ را شرطهاست یکی آنکه منسوخ  
شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه نسخ منفصل متاخر باشد از منسوخ زیرا که هر چه متقدم است چنانکه  
شرط و صفت استثنای منسوخ نیست بلکه تخصیص است سوم بودن او بشرع پس ارتقاء حکم بود  
نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید است انقضای  
آنوقت نسخ نیست پنجم آنکه نسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اقوی از آن جهت در ضعف و نزل  
قوی تر تواند شد و این حکم عقل است و اجماع بر آن الت کرده چه صحابه نفس قرآن را بنسخ و احداث  
نکرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی نسخ باشد تا بد لازم نیاید و شرط نیست متناول بودن  
لفظ نسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی تکرار و بقاء هفتم آنکه منسوخ جائز نسخ بود پس  
داخل نشود نسخ بر اصل توحید زیرا که کسی سبحانه لم یزل دلائل را با اسما و صفات خودست و همچنین  
بر چنینی که تابید و توفیت آن بنص معلوم شده و اینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که  
وقوع آن خلاف خبر مخبر صادق غیر متصور است چهارم آنکه جائز است نسخ بعد اعتقاد منسوخ  
و بعد عمل بر آن بلا خلاف بر اوست که یکنان بر آن عمل کرده باشند همچو استقبالیات المقدس  
یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجار رسول نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد یکنان  
فعل که حکم بدان تعلق دارد بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین  
آنچه گنجایش فعل داشت بگذرد و خلاف آن لکری و همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز

نسخ در صورتیکه وقت مامور به اخل شده مانع پیش از فعل آن وقوع یافته خلانی که هست  
در نسخ قبل از دخول وقت است نسخ آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن و باین فتنه اند بهوشو کانی  
گفته مولی الذی لاسترقیه زیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور  
معروفه و برای بدل ازین قبیل است نسخ تقدیم صدقه پیش مناجات رسول نسخ اضرار محرم  
اصاحی و نسخ تحریم مباشرت بقوله فالان بائنه و هون نسخ قیام لیل در حق آنحضرت صلوات  
علیه و آله و سلم و آنکه ظاهریه و بعضی معتزله یا جمیع آنها تسک کرده اند برخلاف این بقوله لکن  
ما ننسخه من آیه او ننسها نأت بحالیه یا آیه او منسها پس دران دلالت بر محل نزاع  
نیست زیرا که در نسخ لفظ آیت است چنانکه دال است بران قولنات بحالیه یا آیه او منسها  
و در وی ذکر نسخ حکم نیست اگر تسلیم کنیم جائز است که گفته شود که اسقاط این حکم نسخ بهتر از  
ثبوت او در آنوقت است ششم آنکه نسخ بیدل بر چند وجه است یکی آنکه مانع مثل نسخ باشد  
در تخفیف تغلیظ و درین خود خلانی نیست همچون استقبالیست المقدس باستقبال کعبه  
دوم آنکه نسخ اغلظ باشد بود و این نیز با خلاف است همچون عدت یکجول بعده اربعه اشهر  
و عشر استوم نسخ اخف بسوی اغلظ و مذرب جمهور جواز است خلانا للظاہریه و حق جواز  
وقوع اوست چنانکه نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بعده و نسخ تخمیر میان صوم  
و فدیة بفریضه صوم و نسخ تحلیل خمر بخرمیش و نسخ نکاح مستعد بعد تجویش و نسخ وجوب صوم  
عاشورا بصوم رمضان مفسد جواز نسخ اخبار و دران تفصیل است یعنی اگر خبر از چیزی است  
که تخمیرش جایز نیست گفتننا العالم حادث پس نسخ هم جائز نیست و اگر چیزی است  
که تخمیرش جایز است پس آن چیز ماضی است یا مستقبل و مستقبل عدست یا وعید یا خبری  
از حکمی همچو اخبار از وجوب حج و مذرب جمهور جواز نسخ این خبر است بمجمیع اقسامش خلانا  
علی و ابی ما شتم شوکانی گفته حق نسخ اوست در ماضی مطلقا و مستقبل بعضی آن که عدست  
ند و وعید و تکلیف و تکلیف از آنجهت که آن رفع حکم از تکلف است و در وعید از آنجهت که  
آن عفو است نیست متمنع از وی تعالی بلکه حسن است و فاعل او مدوح است از غیر خود قس  
خود را بدان توجه می تواند کرد و در ماضی از آن جهت که کذب صریح است مگر آنکه متضمن تخمیر

یا تقیید یا تبیین مضمون خبر مذکور باشد که درین صورت باز نیست هشتم در اقسام نسخ ابو اسحق مردی  
و ابن سماعی گفته اند شش قسم است یکی منسوخ الحکم باقی الرسم همچو نسخ آیه التَّائِبِينَ مِنَ الذَّنْبِ لَا تَعْلَبُهُمْ  
بِأَسْوَئِهِمْ بَعْدَ تَوْبَتِهِمْ إِنَّهٗمْ عَلٰی ذٰلِكَ عَلٰی تَعْلَبُهُمْ بَعْدَ تَوْبَتِهِمْ إِنَّهٗمْ عَلٰی ذٰلِكَ عَلٰی تَعْلَبُهُمْ  
ست و ناسخ ثابت التلاوة و الحکم هر دو در مذنب جمهور جواز است و بعضی بران ادعا اجماع  
کرده اند و دوم آنکه منسوخ الحکم و الرسم هر دو بود و ناسخ ثابت الحکم و الرسم با همچو نسخ استقبالی است بقدر  
استقبال کعبه نسخ عیلام عاشور الصیام رمضان ابو اسحق مردی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ  
سنت یقربان گفته اند برعم آنکه استقبال است المقدس نیست بود و یقربان سوم آنکه حکم منسوخ باشد و رسم  
باقی و ناسخ مرفوع الرسم و باقی الحکم بود بقوله تعالی فَاٰمَسْكُوْهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتّٰی يَخْرُجُوْا  
الْمَوْتُ اَوْ يَخْلُجَ اللّٰهُ لَهٗنَّ سَبِيْلًا و يقول الشيخ والشيخ تاذ اذ نيا فاد جوه البسته  
نکال الامر الله و در صحیح ثابت شده که این آن متکلم بود و بعد لغزش منسوخ شده و کشف باقی مانده  
چهارم آنکه منسوخ الحکم و الرسم بود و ناسخ باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عائشه  
رضی الله عنها آمده که گفت کان فی ما نزل عشر رضعات متتابعات یصر من فسنخ خمس  
رضعات فتوفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هن فی ما یتلی من القرآن یتقی گفته  
پس عشر و نجا از ان قبیل است که رسم و کشف هر دو منسوخ گشته و خمس ناسخ الرسم باقی الحکم است  
بدلیل آنکه چون صحابه جمیع قرآن برداشتند این آیت را ننوختند حال آنکه کشف نزد ایشان باقی  
است ابن سماعی گفته معینش آنست که هرگز نسخ تلاوت او رسیده و تلاوتش میکند پیغمبر آنکه  
منسوخ الرسم لا الحکم باشد و ناسخ معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان  
من ذهب لمتی لهما ثالوثا و لا یملأ جوفه بن آدم الا التراب یتوب الله علی من تاب و  
این قرآن بود رسم و منسوخ شده حکم او ابن عبد البر در تهذیب گفته قیل انه فی سورة ص و چنانکه  
در صحیح آمده که در قرآن حکایت ابل بیرونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قوما ان قد لقینا ربنا  
فرضی عنا و رضانا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده  
که ان النبی صلی الله علیه و سلم قرأ علیهم لیکون للذین کفروا قرأ فیها ان ذات الذین  
عند الله الحنفیة لا الیهودیة ولا النصرانیة و من یعمل خیرا فلن یمکرها حاکم گفته صحیح است

ست و این از آن قبیل است که لغزش منسوخ شده است و معنی آن باقی مانده و ابن عبد البر  
 آنرا در تمییز از منسوخ الخط و احکم الحفظ شمرده و گفته و منه قول من قال ان سورة الاخر  
 كانت نحو سورة البقرة شتم آنکه نسخ منسوخ گردد و میان هر دو قطعی متکون بود همچو موایست  
 بحلف و نصرت که بمواریث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت ثابت  
 مواریث منسوخ گشته ابن سماعی گوید این هر دو قسم اخیر از من تکلف است و در آن نسخ محقق  
 نیست و ابو اسحق مروزی گفته تورث بهجرت از آن قسم است که منسوخ شدنش معلوم شد و بخش  
 معلوم نیست غرض که نسخ تلاوت نه حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هر دو معاذان باب است که  
 هیچ مانع شرعی و عقلی از آن منع نمیکند پس ای نسخ از آن وجهی نباشد زیرا که جواز تلاوت آیت  
 حکمی از احکام اوست و آنچه بر این آیت از احکام طالت دارد حکمی دیگر است از برای  
 آن نیست تلازم میان این هر دو ثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو نسخ احد تمایل  
 سایر احکام متباینه و محبت موقوف اوست که دلیل جواز باشد نه حکم آنکه نیست خلاف در جواز  
 نسخ قرآن قبل از آن و نسخ سنت متواتره نسبت متواتره و جواز نسخ احادیث با جواز نسخ آحاد و مبتواتر  
 خلافیکه هست در جواز وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتره یا جاذب جمعی بجاوارش عقلا گفته  
 و بر این اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن ندب جمهور است که واقع نیست و بر این اجماع  
 نقل کرده اند و جماعتی از اهل ظاهر که این حزم از ایشان است بسوی وقوع رفته و در روایتی امام  
 احمد بن حنبل و غیره الی و ابو الولید باجمی و قرطبی گفته که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع  
 نه بعد از آن شوکانی گوید از وقوع سنت نسخ قوله تعالى قل لا اجد فی ما اوحی الی من حکم ما علی  
 حکم عیم ليطعمه بنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی خلب طیر و این  
 احادیث و جواب داده اند که منخیش است که لا اجد الا ان و تحریم در مستقبل واقع شده از وقوع سنت نسخ  
 حکمی متعنه بنی از آن موآحاد و نحو ذلک کثیر و آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ صحیح آحاد از برای قوی  
 المتن الدلالة از این میکند آنست که محیی نسخ در حقیقت از برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست  
 و این ظنی است اگر چه دلیلش قطعی بود پس منسوخ همین ظنی است و آن قطعی قائل در حکم آنکه جاکوت  
 نسخ قرآن سنت متواتره نزد جمهور و بغالت الحنفیه چنانکه درین آیه کتب علیکم انما احصوا احکامکم

المَوْتُ اَنْ تَرَكَ خَيْرَيْنِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبَيْنِ بقوله صلى الله عليه وآله وسلم لا وصية  
لوارث وتوان گفت که این بایت منسوخ است بایت موارث زیرا که جمع میان هر دو ممکن است  
و شافعی منع زفته و جماعتی از علمای بروی درین نسخ انکار نموده کیامهرسی گفته هفوات الکبار علی القول  
و عبد الجبار که نظر در اصول و فروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا جهل کبیر و لیکن  
الحق اکید منه و لم نعلم احدا ممن من جواز نسخ الكتاب بخلاف الواحد عقلا فضلا عن  
التواتر و المعالون في حجب الشافعي قالوا لا بد ان يكون لهذا القول من هذه العظیم محل  
فتمقوا و عملوا و اتفقوا و از سر نسخ قرآن است سرایتی تقدیر نیز از کل فی باب غیره و قوله سرایت  
علیکم الیئسنة منسوخ است با حدیث دباع بانزاعی که در نه است و اما نسخ سنت بقرآن پس  
جائز است نزد جمهور و وجهی از بر آن منع از آن نیست نه دلیل از عقل و شرع نزدیک مانع از آن است  
بلکه نسخ آن بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك قوله تعالى قد ترى تقلب نواجر  
في السماء الآية و همچنین نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش بر رد و ناسر آنها بقوله  
تعالى فلا ترجعوا حق الي الكفار و نسخ تحلیل خمر بقوله انما الخمر و المکسیر و النبیذ و الخمر محرم مباح  
بقوله تعالى قالان يا ايها الذين آمنوا انزلوا من فوقکم الشاهد  
فلیکتم و نحو ذلك و جایگزین تعدیه یا زوهم آنکه فعل است مانع قول است چنانکه قول نسخ  
فعل است نزد جمهور و منته قول صلی الله علیه وآله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقطعوا  
و چون در ذرا بار پنجم آوردند قتل نکرد پس این ترک نسخ آن قول باشد و فرمود التیاب بالشیب  
جلد مائة و الخمسمائة ما عدا رجم کرد و نه جلد پس این ترک نسخ جلد باشد استحقاق رجم و همچنین  
در صحیح قیام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از برای جنازه ثابت شده بعده انرا ترک کرد پس این  
نسخ باشد از برای آن و ثابت شد که فرمود صلوا و اذینونی اصبحتی بعدة کرده  
غیر آنچه میکرد و ترک کرد بعضی افعال پس این نسخ آن باشد نیست نزد مانع از آن دلیل  
از عقل و شرع دوازدهم آنکه اجماع نسخ می پذیرد و نه نسخ چیزی می باشد نزد جمهور و نسخ  
آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جاگز است و بعضی جماعه بنا بر نسخ بودن ما در فتها اند لیکن بنده نه بنده  
یعنی اگر فرض صحیح یافته شود و اجماع بخلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ است چنانکه

اهل جماع برناسخ مطاع نیستند اجماع برخلاف آن نیست و ندانیم خرم گفته این غلط باشد  
 است و لیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقه و المتفق در مثال آن حدیث وادی آورده که نسخ  
 صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه در اینجا بخواب گفتند بیدار نکرد ایشان را اگر چه شمس و چرخ بیدار  
 شد فرمودند انا سوا احدکم عن صلوة فلیصلوا حیث یدلکوها و من الغد للوقت حال آنکه  
 اعاده نماز منی بعد از قضای آن در حال ذکر و در وقت منسوخ باجماع مسلمین زیرا که نه واجب  
 و نه مستحب سیم و چهارم آنکه جائز نیست نسخ چیزی از قرآن و سنت بقیاس و باین رفته اند جمیع  
 زیرا که تعمال قیاس نزدیک عدم نص است پس نص از وی چه قسم نسخ میتواند پذیرفت البتة احکام  
 انما طی گفته جائز نیست بقیاس جلی نه بقیاس خفی و گفته اند این وقتی است که علقش مخصوص  
 باشد نه مستیض و صنفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بعد از آن  
 خودناسخ نیست بالاتفاق منسوخ میشود قیاس نسخ اصل خود بلاریب و در صحت نسخ ادبائفا  
 اصل خلاف است و حق نسخ اوست و بهر حال قوم من الاصولیین چهارم آنکه جائز نیست نسخ  
 مفهوم مخالف بانسخ اصل آن و این ظاهر است و بدون نسخ اصل آن کقوله صلی الله علیه و سلم  
 الماء من السماء زیرا که مفهوم آن منسوخ است بقوله صلی الله علیه و سلم اذا قعد بین شعبها  
 الاربع و جحد فافقد و جب الغسل فی لفظ اذا الا فی الحتان الحتان پس این نسخ مفهوم  
 اوست و منطوقش حکم غیر منسوخ است پس اصل واجب از انزال بلا خلاف و در جواب نسخ اصل  
 بدون نسخ مفهوم دو احتمال است ظاهر است که جائز نیست و بحدیث اختلاف است در مفهوم موافق  
 جمعی بخوارش رفته و جمعی منع کرده و بعضی تفصیل نموده و گفته که اگر علت منطوق تحمل التبعیث است  
 همچو اگر امام الدین بنی از تالیف پس نسخ فحای متن است زیرا که منافی مقصود است و اگر علت  
 نقص است پس جائز است چنانکه گفتن کسی غلام خود را که لا تقطع یدیهما بقصد حرمان ید  
 بعده گفتن وی را و اگر که اسطه اکثر من درهم و لا تقطع درهما پس دران تعمال انتقال  
 از علت حرمان بسبب علت هواسات است شوکانی گفته و هذا التفصیل قوی جدا یا نه درهم  
 آنکه زیادت بر نص نسخ حکم نص است یا نه و این مختلف است باختلاف صور زیرا که از اندام  
 بنفست یا مستقل نیست و مستقل از بعضی اهل نیست همچو زیادت و جواب ذکره بر صلوته که

النسخ و چیزی نیست چه زیادت عبادتی بر عبادات با اتفاق اهل علم نسخ آن عبادات نمی باشد  
و در مثل این صورت خود هیچ یکی از اهل اسلام مخالف نیست بنا بر عدم تنافی یا از جنس اول  
ست مثل زیادت صلوات بر صلوات خمس و این نیز بر قول جمهور نسخ نیست و اگر از جنس اول  
بنسخ نیست همچو زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تغریب بر جلد و زیادت وصف رقبه یا یا  
پس در آن اختلاف است بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقا و به قائل انشائیة و الدلیلیة  
و اخباریة دوم آنکه نسخ است و به قول الحنفیة برابر است که در سبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر  
مزید علیه بخواسی خود نافی این زیادت است پس زیادت ناسخ آن باشد که قول اصلی الله علیه و سلم  
فی سائمة الغنم النکوة چه این افاده نفی زکوة بر معلومی کند و اگر نمی کند پس نسخ هم نیست چهارم  
آنکه اگر زیادت مغیر مزید علیه بغیر شرعی است باین طریق که اگر آنرا بعد از این زیادت بطریق  
اول او بجا آر و معتد به نباشد همچو زیادت یک رکعت پس نسخ است و اگر مغیر نیست و فعل  
مزید علیه بدون زیادت صحیح است پس نسخ هم نیست پنجم آنکه نسخ است اگر متصل مزید علیه است  
و نیست ناسخ اگر منفصل از دست ششم آنکه اگر زیادت تغیر مزید علیه در مستقبل می کند ناسخ است  
والا لاحکام این فورک عن اصحابی جلیفه و هم تفهم آنکه اگر زیادت دفع حکم عقلی یا رفع چیزی میکند  
که ثابت است یا اعتبار اصل همچو برارت زد پس ناسخ نیست چه ما معتقدیم که عقل موجب احکام  
ست هر که معتقد نیست وی اعتقاد نمی کند که فسخ نسخ است مگر آنکه متضمن رفع حکم شرعی  
باشد که درین صورت ناسخ خواهد بود و این بر بیان این را از شافیه حکایت کرده و گفته حق  
همین است و اختاره لامدی و ابن الحاجب الفخر الرازی و البیضاوی و ابو الحسین البصری  
و بهو ظاهر کلام الباقی و اما المحدثین الجونی و صفی هندی گفته اند اجمود الطریق و  
احسنها و لیکن بعضی محققین گفته اند که این تفصیل باطل است و در محل نزاع نیست  
زیرا که شک نیست در آنکه نزد مفسران هر چه رفع حکم شرعی است آن نسخ است حقیقة و نیست  
کلام درین مقام در آنکه رفع نسخ است یا بیان است و هر چه چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل  
درینجا تفصیل کرده است در آنچه رفع حکم شرعی می کند و در آنچه نمیکند پس گویا میگوید که اگر زیادت  
نسخ است نسخ باشد و الا فلا و این بجا اصل است بلکه نزاع در آن است که آیا رفع حکم شرعی است



پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع آن هر حکم شرعی را واقع شود  
 اتفاق بر نسخ بودن آن و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او و آنرا واقع شود اتفاق بر عدم نسخ  
 بودن او بلکه نزاع در حقیقت در آن است که زیادت رفع هست یا نه انتهی از کشتی گفته فائده این  
 مسأله آنست که هر چه بودن آن از باب نسخ ثابت شده و مقطوع برگشته آن منسوخ نشود مگر باطل  
 بهنجو تغریب که چون نزد ابوحنیفه هر نسخ بود نفی آن نمود زیرا که در وی نسخ قرآن بخبر واحد است  
 و نزد جمیع نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیرا که معارضه نیست و از اینجا خفیه بسیار اخبار صحیحه وارد  
 کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن و زیادت  
 نسخ است و نسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست مثل رد احادیث تعیین فاتحه و هر رکعت صلوٰه  
 امام باشد یا موم و حدیث شاهد و یمن و حدیث ایمان رقبه و ثمرات طنیت در وضو انتهی  
 شوکانی گفته و اذا عرفت ان هذه هي الفائدة في هذه المسألة التي طالت ذيلها و كثرت  
 شعبها بان عليك الخطب انتهى شانزدهم آنکه خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت  
 نسخ است برای ساقط از وی زیرا که ساقط در جمله عبادت واجب بود بعبده و جوش زائل  
 گشته همچنین خلاف نیست در آنکه هر چه صحت عبادت بر موقوف نیست نسخ آن  
 عبادت نیست کذا نقل الاجماع الالندی و الفخر الرازی و خلاف بر مذهب در نسخ چیزی است  
 که صحت عبادت بر آن موقوف بوده است برابر است که جزو او باشد همچون شرط یا خارج از او همچو  
 شرط هر قدم آنکه طریق شناختن نسخ چند چیز است یکی آنکه لفظش مقتضی دلالت تقدیم یک  
 و تاخر دیگری باشد تاوردی گفته مراد تقدم در اینجا تقدم در نزول است و تلاوت زیرا که عدت  
 اربعه اشهر و عشر سابق است بر عدت حول و تلاوت با آنکه نسخ او است و ازین باب  
 سنت بودن تصحیح در لفظ نسخ بجهتیکه دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالی اَلَا نَحْكُمُ  
 اللَّهُ عَلَيْكُمْ زيرا ان مقتضى نسخ ثبات یکی در برابر دیگر است و مثله قوله تعالی مَا أَشْفَقْتُمْ  
 أَنْ تُقَدِّمُوا آيَاتِنَا يَوْمَ يُخْلَصُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ دَوْمَ أَنْكُمْ مِّنْكُمْ أَنْ تَسْخَرُوا مِنْ قَوْلِي صَاحِبِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ معلوم شود چنانکه بفرماید که این نسخ نیست و آن منسوخ یا آنچه درین معنی است  
 کقوله کنتم نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروا ستوم آنکه از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم

معلوم شود بچرخم با عز و عدم جلش که این مفید نسخ قول اوست الثیب بالثیب جلد ۱  
 در حجه بالحجارة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ و آن منسوخ است مانند  
 نسخ صوم یوم عاشور البصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه مال یا بیاب زکوة و زکشی  
 گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن امر باخذ صدقه  
 و شرط مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بزرگ احتمال این حدیث و این دال است بر نسخ  
 وی انتهی و مذمت جهونیه همین است که اجماع صحابه از اول بیان ناسخ و نسخ است بجم آنکه صحابی  
 تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کند زیرا که اجتهاد در آن بدخلی نیست این معانی گفته  
 این واضح است چون هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل حادث پس  
 در وی خلاف است قاضی در تقریب جزم بعدم قبولی کرده و صفی هندی آنها را از اکثر دلیل  
 علم نقل نموده زیرا که متضمن نسخ متواتر با حادث است و آن جائز نیست و قاضی بعد الحجا گفته  
 مقبول است و این السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از این بحصا  
 آورده که وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد و مجتهدین نیز بغیر نقل  
 صحیح و معارضه بینه در خود عظام نیست زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم مستقر و عهد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم است پس معتمد در آن نقل و تاریخ نیست نه رای و اجتهاد و مردم در آن  
 میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار آحاد و عدول در نسخ مقبول نیست و بعضی لیکن  
 اتفاق کنند قبول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول است انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم  
 شرعی باشد و دیگر موافق عادت پیش شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافاً للقاضی البی بک و الخ  
 و نیست حدیث سن صحابی و تاخر اسلام و از دلائل نسخ در صورت معلوم نشدن ناسخ از  
 منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف است منہم ابن الحاجب و آندی گویند اگر افتراق  
 هر دو با تعذر جمع دریافت شود پس نزد من این متصور الوقوع نیست اگر چه قومی آنرا جائز دانسته  
 است و بر تقدیر وقوع واجب وقف است از عمل بر احدی یا تأخیر میان هر دو اگر ممکن  
 باشد و همین است حکم در چپ که هیچ از اینها در آن معلوم نشده است ++  
 باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب جمید بر ترتیب سوره مصحف مجید

**سوره فاتحه** این سوره دو بار فرود آمده یاری در مکه مکرمه و یاری در مدینه منوره هرگاه  
 اله تعالی در روی نه تلخیص است و نه منسوخ زیرا که اول او ثناست و اوسط او حصر است و ثالث خدا  
 و آخر او دعا **سوره البقره** در ظاهر اقبال مدنی است و طبری در تفسیر خود گفته نازل شده  
 است مدد دشتی و اول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَمْسُكُوا**  
**بِحَبْلِ اللَّهِ** که آخر آیت است در نزول از آسمان در روز خرد حجه الوداع بمثی فرود آمده و همچنین  
 آیات **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ** که از قرآن نازل گشته انتهی و درین سوره نیز بعضی شش آیه منسوخ  
 است و نیز بعضی یحده و نیز بعضی سبب شش و نیز بعضی زیاده اول **وَمَا تَزَكَّاهُمْ**  
**يُنْفِقُونَ** و **وَالَّذِينَ آمَنُوا** که در قفا گفته اند منسوخ است بایه زکوة و سیدوطی در  
 اتقان انکاش کرده و گفته بلکه باقی است چه اول خبر است در معرض شمار بر انفاق و آن  
 صلح تفسیر زکوة و بانفاق بر اهل و در امور و به بیجا عانت و اضافت است و نیست  
 در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقه و اجبه غیر زکوة است و حمل آیه ثانیه بر زکوة صحیح است و بدان  
 تفسیر کرده اند انتهی و باین رفته است ابن عباس قناده و ابن مسعود و ضحاک گفته تقریب  
 می جستن ایشان بنفقات بسوی خدای تعالی بر قدر میسور و جهد خود پس فرود آمده از  
 صدقات در سوره بر ایت و آن نسخ همین است شوکانی در فتح القدر افاده کرده که مختار این  
 جریر عموم آیت است در زکوة و صدقات و همین است حتی بدون فرق میان نفقه بر اقارب  
 و غیر ایشان و میان فرض و نفل و عدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بران نام انفاق  
 است نشیند مشعر تبیین است با تم اشعار انتهی و **وَمِنْهُمْ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا**  
**وَالضَّالُّونَ** و **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ**  
**عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** گفته اند منسوخ است بایه **وَمَنْ يَكْتُم**  
**غَيْبًا إِلَّا إِسْلَامًا** دینا قلین یقبل منه و هو فی الاخره من الخیرین و باین رفته است  
 ابن عباس رضی الله عنه که آخر جبهه این جریر و این الی حاتم و ابوداؤد فی التلخیص و المنسوخ  
 شوکانی در فتح القدر گفته مراد بایمان دین آیه چه نیست که بیان کرد آنرا رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم در جواب سوال جبریل علیه السلام و آن ایمان است بخدا و ملائکه و کتب و رسل

وخیر و شرف قدر و متصف نمیشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلامی  
 پس هر که ایمان نیارند محمد صلی الله علیه و سلم و نه بقرآن پس نیست وی مؤمن و هر که باین  
 بر دو ایمان آورده وی مسلم مؤمن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس باقی نمانده انتهی  
 درین معنی آیه مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیه ثانی است که آنرا منسخ قرار داده اند سومی  
 وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی بکرمیه جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ  
 وَ اخْلُطْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا در اتقان گفته که این بصراط تعلیل کرده است نسخ این آیه را زیرا که  
 آن حکایت اخذ میثاق است که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد نیست نسخ در آن  
 انتهی و گفته اند مردی در قول حسن کلمه توحید است و قیل صدق است و قیل امر معروف و نهی من  
 المنکر است و شواکافی گفته ظاهر آن است که مختص بنوعی معین نیست بلکه بر هر چه صادق آید  
 که آن حسن است شرعاً مصداق این آیه باشد انتهی و ظاهر آن است که آیه نایه از ادای تخصیص  
 عام است و تخصیص عام نسخ نباشد چهارم وَ كَيْدُ مَنْ فِي الْكَيْبِ كَوَيْدُكُمْ مِنْ  
 بَعْدِ آيَاتِهِمْ كَفَرًا أَحْسَنًا مِنْ حَيْثُ أَنْفَسُوا مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاغْفُوا  
 وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ما گویند منسوخ است بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ  
 وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ قال ابو عبیده و ابن جریر و ابن حاتم و ابن مردویه و سہقی در دلائل  
 انابن عباس درین آیه و در آیه وَ اخْرِضْ عَنْ الشِّرْكِ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و خوان روایت کرده اند که گفت این  
 منسوخ شده است بآیه مذکوره و آیه وَ اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ اخْرِجُوا مِنْ جَزِيرِ  
 عَن الشَّعْبِ نحوه و ظاهر آن است که آیه اولی در تظار و رد حکم جهاد است چنانکه حتی الخ بر آن  
 دلالت دارد پس از باب نسخ نبود پنجم وَ لِلَّهِ الشَّرْقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَانْتَحُوا وَجْهَ  
 اللَّهِ ذَلِكُمْ مَنَسُخٌ مِنْ آيَاتِهِ وَ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمَسِيحُ الْحَرَامُ و جمعی از مفسرین  
 گفته اند نیست منسوخ بلکه درباره نماز نقل در سفر است یا از برای قضیه نماز یکبار پیش از استقبال  
 کعبه بسوی صحرا گذارده بودند فرود آمده در جواب طعن یهود که اگر نماز بسوی صحرا حق  
 بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق است استقبال صحرا باطل بود و آن نماز با  
 لا طائل من شئ منکم ان الذین یکفون ما اوتوا من الکتاب و الهدی من بعد

مَا يَتَّبِعُهُ النَّاسُ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ۝ گویند  
منسوخ است بایه است ثابت یعنی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَاصْلَوْا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ  
عَلَيْهِمْ ۝ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ و این در حقیقت از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و این  
العربی اعتنا بخبر بدین قسم آیات که با استثنا یا غایت خاص شده اند نموده آنها را جدا ساخته  
است سیوطی گفته هر که اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده شوکانی گفته درین آیه اجزاء  
بأنکه کاتم احکام قرآن ملعون است و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند اخبار یهود و  
رهبان نصارا هستند که امر محمد صلی الله علیه و سلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تبارک  
ملعون است و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند اخبار یهود و رهبان نصارا هستند  
که امر محمد صلی الله علیه و سلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تبارک بیان ما واجب است  
و همین است راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ راست نه مخصوص سبب چنانکه در اصول مقرر شده  
پس بر تقدیر فرض نزول آن در حق یهود و نصارا هم منافی تناول این آیه از برای هر کاتم حق  
نیست إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا استنناست از تابین و مصلحین منفاست اعمال خویش پسندین  
کتاب الله و سنن رسول و صلی الله علیه و سلم انتهی به فقهتم اما حرم علیکم الذیته و الذم  
و لَحْمُ الْخَيْزُرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ يَغْيِرُ اللَّهُ ۝ گفته اند منسوخ است بابت که در آن بعضی میت و  
بعضی دم را حلال فرموده گویم این نیز از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و ادعایش در آن  
خطاست شوکانی در فتح القدر گفته تخصیص کرده شد این عموم مثل حدیث اهل لنا  
میتان و دمان اخرجه احمد و ابن ماجه و الدارقطنی و الحاکم و ابن مردویه عن ابن عمر و مثل  
حدیث جابر در غیره که ثابت است در صحیحین با قول دی سجانه و تعالی اَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ  
الْجُبَّةِ پس مراد میتی در اینجا میتی است نه میتی بحر و رفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات  
بحر چه زنده و چه مرده و بعضی بحرمت انچه مشابه حیوان محرم پرست و ابن حبیب در تخریر  
آب توقف کرده و ابن قاسم گفته من ازان پر نهی میکنم و حرام نمی گویم در حرمت و لم تفارق  
علماست و در آیه دیگر دم مسفوح آمده پس مطلق محمول شود بر مقتضای آنکه انچه مخلوط با لحم باشد  
حرام نیست قرطبی گفته باجماع و عائشه رضی الله عنها را وایت کرده که دی می بخفت لحم را

پس عالی میشد صفره بر دیگر از دم میخورد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و انکار نمی فرمود  
استی و نیز در این دلالت است بر طهارت و مار و میست ملازمت میان حرمت و نجاست  
و محقق آنست که هر نجس حرام است و هر حرام نجس نیست چنانکه در موقوفات دیگر تحقیق کرده ایم  
هشتم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ** ط الحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ  
بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى ما گفته اند منسوخ است بآیه **أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ** قال ابن عباس  
و الشعبي و قتاده و سعید بن المسیب و النخعی و گفته اند بآیه **وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَكَفَرْتُ**  
**بِحَلِّكَ الْيُولَى** سلطانا فلا یستوفی فی القتل و حسن و عطاء و عکرمه و عمر بن عبد العزیز  
گفته که این آیه حکم است نه منسوخ تفسیرش آنکه مفهوم قول وی **الانثی بالانثی** آنست که  
ذکر عوض انثی کشته نشود و این منسوخ است بآیه مذکوره و همچنین مفهوم قول وی **العبد بالعبد**  
آنست که مقتول نشود حر بعبد و این نیز منسوخ است زیرا که اسراف است و همچنین قتل کافر  
بمسلم شوکافی در فتح القدر گفته جهور است دلالت کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود حر بعبد و نه  
ابو حنیفه و صحاب او و ثوری و ابن ابی لیلی و داود و قتل حر بعبد است قرطبی گفته و مروی است  
این قول از علی و ابن مسعود و در و باین قائل اند سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و قتاده و حکم  
بن عتبّه و استدلال ایشان بآیه **النفس بالنفس** است و جواب داده است جماعه اول ازین  
استدلال بآنکه قول وی سبحانه الحرب بالحرب و العبد بالعبد مفسر قول **و سیست النفس بالنفس** نیز  
گویند قول وی **و کُتِبَنا عَلَیْهِمْ فِیْهَا مِغْفِرَتٌ** که این حکایت چغیری است که اولیای  
از برای نبی اسرائیل در تورات شروع کرده بود و منجمله اوله جماعه آخرین حدیث است  
المسلمون تنکافا و ما و هم و جوابش آنست که این حدیث مجمل است و آیه مبین ولیکن میگنید  
که آیه الحرب بالحرب و العبد بالعبد دال است بمنطوق خود بر قتل حرب و عید و نیست در روی  
دلالت بر آنکه کشته نمیشود حر بعبد مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده است بشل این مفهوم  
او را قول بدان دینجا هم لازم است و هر که اخذ بآن نه کرده او را قول باین مفهوم لازم است  
و بحث درین مسئله در علم اصولی محرم است و استدلال کرده اند باین آیه قائلین قتل مسلم بکافر  
و آن اهل کوفه و ثوری است زیرا که حر و تناول کافر است همچنانکه تناول مسلم است و همچنین

عبد و انشی تناول کافر مثل تناول مسلم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس  
 بالنفس چه نفس صافق است بر نفس کافره و مسلم بر د و مذموب جمهور عدم قتل مسلم بکافریست  
 و دلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم بکافر است و آن مبین مراد هر دو آیه است  
 و بحث در آن طویل است و استدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانگی و تقرر کرده اند  
 دلالت را بر این مثل آنچه گذشت مگر وقتی که او یاسی زن دیت وی زیاده از دیت مرد بدین  
 و باین قائل است مالک و شافعی و احمد و اتقی و ثوری و ابو ثور و زنفه اند جمهور بقتل مرد  
 بزن بی زیادت در دیت و همین است حق و بسط این بحث در شرح تفسیری است انهم کتبت  
 عَلَیْكُمْ اِذَا خَضَعْتُمْ لَهَا لِمَوْتِ اِنْ تَوَكَّلْتُمْ خَيْرٌ اِلَىٰ الْوَحْيَةِ لِلَّذِينَ وَالْاَقْرَبَ بَيْنَ الْاَقْرَبِ  
 حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ گفته اند نسخ است بآیه میراث و قبیل حدیث آیه وَصِيَّةٌ لِّوَارِثِ وَ قَبِيلِ  
 باجماع حکماء ابن العربی و زنفه است نسخ وی ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ضحاک و زبیر  
 گفته گویم بلکه نسخ است بآیه یُوصِيكُمْ اللَّهُ فِیْ اَوْلَادِهِ و حدیث مذکور باین است انتهی  
 و طائوس و کما ده حسن بصری و غیر هم گفته نسخ نیست بلکه ممکن است جمع میان وصیت  
 و میراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که محکم است با نسخ جماعته بدان گفته  
 که محکم است و گویند آیت اگر چه عام است لیکن معنی او مخصوص است و مراد از الذین  
 کسانی اند که وارث میشوند یعنی ادر و پدر کافر و یکدیگر و رقی است و از افرین سوا ورثه  
 ابن المنذر گفته اجماع کرده است هر که یاد گرفته میشود از وی از اهل علم بر آنکه وصیت از پدر  
 مادر و پدر و قریبان که وارث میشوند جائز است و بسیاری از اهل علم بدان گفته اند که نسخ  
 بآیه میراث ماحدث مذکور و تصحیح کرده اند آنرا بعضی اهل حدیث و مردی است بخیر یک وجه  
 و بعضی اهل علم گفته اند که وجوب او نسخ شده و مذموب ادبانی است و این مردی است  
 از شعبی و نخعی و مالک انتهی و تفصیل این مسله در دلیل الطالب علی ارجح المطالب ذکر کرده ام  
 و هم کتبت عَلَیْكُمْ الصِّيَامَ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ گفته اند نسخ است بآیه  
 وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبْتَيِّنَ لَكُمْ الْخَبْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَبْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ  
 یعنی نصرا را بعد از افطار صوم باکل و شرب جماع تا عشاء آخره می برداختند و چون



می خفتند تا مگر خرب روزه دوم همه این چیزها بر ایشان حرام بود همچنین در اسلام تا آنکه حقیقتاً  
از ایشان امساک در شب برداشت شود گاهی گفته مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته  
که قدر صوم و وقت است چه و تعالی بر پیود و نصاری صوم رمضان فرض کرده بود و اینها  
از استغیر ساختند و گفته شد که وجوب است یعنی بر اعم سابقه صیام واجب بود و گفته شد صفت  
است یعنی ترک اکل و شرب و نحو آن پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین  
آنست صوم رمضان چنانکه برین قبل ایشان نوشته بود و بر تالی آنکه واجب کرد بر ایشان  
امساک از مفطرات چنانکه بر آنها واجب کرده بود انتهی و درین صورت نسخ آن متعین  
نمی تواند شد و اینها سیوطی در اتقان زیر کرمه ارجح گفته و گفته این را تا آنکه  
کما کتب علی الذین من قبلکم گویند زیرا که مقتضای او موافقت است و تحریم اکل و طعم ابدان  
نوم ذکره ابن العربی و حکایت کرده که آن نسخ لبنت است انتهی در فوز الکبیر گفته تشبیه در نفس  
و وجوب است پس نسخ نباشد بلکه تغییر چیزی است که نزدیک ایشان قبل از شرع بود و درین  
دلیلی بر آنکه شروع کرد این را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای آنها و اگر تسلیم  
کنیم پس سبب باشد انتهی یا زوهم و علی الذین یطیقونه فذیه طعام مسکین و فکمن  
طعام خیر اکفوا خیر له و ان تصوموا خیر لکم گفته اند نسخ است بایه فکمن شهید  
منکم الشهور علیهم و یعنی او تعالی برین است صوم رمضان فرض کرد و مخیر کرد ایشان را  
میلن صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم بعد از تخمیر یا بایه  
نذکره نسخ ساخت و صوم بر مرتبکی علی التبعین واجب اند جز بر رض و مسافر سیوطی در  
اتقان گفته قبیل نسخ است بایه نذکره و قبیل حکم است و لا مقدر و در فوز الکبیر گفته وجه دیگر  
است یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیقون الطعام فذیه سی طعام مسکین پس در وی  
اضمار قبل الذکر است زیرا که متقدم در رتبه است و ذکر فرمود ضمیر را بجهت آنکه مراد بقدره  
طعام است و مراد بدان صدقه فطر است و اولی الامر صیام را درین آیه معتقب بقصد کرد چنانکه  
آیه ثانیه را معتقب بتکلیف عید فرمود انتهی و برین تقدیر نسخ نخواهد بود شوکانی در فقه  
نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که حکم است یا نسخ گفته شد نسخ است و خصصت

در ابتدای فرض صیام بود بحیث آن که برایشان شاق و دشوار آمده پس هر که سبکینی را هر روز  
 بخوراند صوم نمی گرفت با وجود طاقت بعده نسخ شد و این قول جمهور است و از بعض اهل علم  
 مروست که نسخ نیست بلکه رخصت است از برای شیوخ و عجایز خاصه و وقتی که طاقت صیام بدو  
 مشقت نداشته باشد و این مناسب تر است تشدید است ای بکلیفونه و نسخ این نیز در جمهور قول  
 قَمْنُ شَهِدَ مِنْكُمْ اللَّهُ قَلْبَهُ هَاسِت و در مقدار فیه اختلاف است گفته اند هر روز صاعی از غیر  
 گندم بدید یا نیم صاع از گندم و گفته اند یک مد فقط و نسخ قائل است ابن عباس و بخاری و مسلم از  
 حدیث سلمه بن الاکوع آورده اند که چون این آیه فرود آمد و علی الدین یطیقونه الخ هر که میخواست  
 روزه می نهاد و هر که می خواست افطار میکرد و فیه سید ادیس فرود آمد بعد وی این آیه قَمْنُ شَهِدَ  
 مِنْكُمْ اللَّهُ قَلْبَهُ ط یعنی این نسخ او است ابن جریر از علی بن ابی طالب آورده که این آیه  
 در حق کلان سالی است که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مکنی طعام  
 بخورد و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و دارقطنی و بیہقی آورده اند که ضعیف فدا توان شد انس بن  
 مالک از صوم یکسال قبل از موت خود پس جنبه از ثرید طیار ساخته سی سبکین با طلبید و طعام  
 خوراند و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی از ابن عباس فرموده اند که وی ام و له حامل یا  
 مرضه خود را گفت تو بمنزله کسی هستی که طاقت صوم ندارد و برتست طعام نیست قضای تو و صوم  
 عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی و ابن عمر و اوست کرده اند که یکی از دخترانش که حامل بود  
 او را صوم مضاعف میگفت افطار کند و هر روز سبکینی بخورد و مثل این از جماعه از تابعین مروست است  
 می غلام علی اندام و ملکه امی و مادر الکلام نوشتند که طفیل محمد بگرامی میفرمودند در حدیثی که درین صوم میفرمودند  
 ملکه امی باکره با فقیه در مجلس فضائل خان اهل تبه فاروقیم نواب با جماعه فضلاسته بودند اتفاقا در شاندر علی از زبان  
 نواب برآمد که در آیه وَ عَلٰی الدِّیْنِ یَطِیْقُوْنَ فَلِیْهِ طَعَامُ مَسْکِیْنٍ بعضی مفسران لا تقدیر  
 کرده اند بخاطر من توجیهی گذشته که بی تقدیر لا معنی سبکی پیدا شود یعنی از باب افعال است  
 همزه افعال از برای سلب هم آمده پس یطیقونه بمعنی لا یطیقونه است حاضران ابن تحسین  
 و اگر ندان گفتیم اگر امر شود حرفی التماس کنم نواب اجازت داد و گفتیم این توجیه بنایت مستقیم است  
 بشرطیکه معنی سبکی در اوقات مسموع باشد چه همزه سلب در باب افعال سماعی است نه قیاسی

تفسیر فخرالدین از سی و کشف و بیضاوی و دیگر تفاسیر از کتب لغت صحاح جوهری تا مبرور  
و غیرهما ملاحظه کردند هیچ جا معنی سلبی درین ماده بر نیامد نواب داد الضاف داد و گفت ترا  
شما سب است و باین تقریب که مجبوشی نمود و مراد علامه را در رفاقت خود گرفت این حرف  
اول تحصیل است بعد از آن که برفاسیر دیگر عبور دست داد معلوم شد که شمس الایه برین  
که همزه طاق است همزه سلب است و بعضی علما توجیه اور استحسن داشته اند و بعضی دیگر غیر  
متوجه ساخته انتهی و بابتی حال عدم نسخ آیه راجح است بر نسخ موافق توجیه صاحب فواید  
و قول و فعل جمیع اصحابه و الله اعلم دو از دو هم قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُوكُمْ  
وَلَا تَقْتُلُوا قَاتِلَكُمْ دُونَكُمْ قَاتِلُوا الَّذِينَ قَاتَلُوا بِكُمْ فَأَنتُمْ عَلَىٰ عَدَّتِهِمْ مِمَّا بَدَلْتُمْ  
مَّا لَعَنُوا عَلَيْهِمْ قَاتِلُوا الَّذِينَ قَاتَلُوا بِكُمْ فَأَنتُمْ عَلَىٰ عَدَّتِهِمْ مِمَّا بَدَلْتُمْ  
عَلَى الْأُطْلَاقِ و در ثانی مباح ساختن اعتدال بر وجه مکانات پس ثانی ناسخ اول  
باشد شوکانی در فتح القدر گفته نیست خلاف میان اهل علم در آنکه قتال ممنوع بود قبل  
از هجرت بقوله فَاَعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ وَقوله وَاصْفَحْ هُمْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْهَا  
وَقَوْلُهُمْ عَلَيْهِمْ بِمِصْطَرٍ وَقوله اِذْ قُمْنَا بِاللَّيْلِ هِيَ اَحْسَنُ وَنَحْنُ اِنْ اَنْجَحْنَا مِنْكُمْ نَازِلٌ شَدِيدٌ  
و چون هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی مدینه فرمود اورا خدای تعالی  
بقتال و نازل شد این آیت و گفته اند اول آنچه فرود آمد قول اوست اِذْنُ الَّذِينَ يَنْ  
يَقَاتِلُونَ بِالْهَمِّ ظَلَمُوا اِيسَ آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد نزول این آیه قتال متغال  
و کف از کافنی میکرد تا آنکه فرود آمد آیه اَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً  
جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم اعدای حبیبان و نثار و در میان و خویشان  
اندو این آیه را حکم غیر منسوخ قرار دادند و مراد باعد از نزدیک اهل قول اول متاخذ گسانی  
ست که قتال نمیکند از طوائف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل  
بسوی قتل غیر مستحق القتل است بنجمله مذکورین سیر و هم وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ تَسْجُدُوا  
اَلْاَسْرَامَ حَتَّىٰ يَقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ ۚ فَاِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ مَكْنٰنًا لِّكَ سَجْدًا الْاَكْفَرِيَّتِ  
گفته اند منسوخ است بآیه اَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ یعنی در آیه اول نهی

کرده بودند از قتال با کفار در حرم مگر آنکه ابتدا کنند آنها بقتال بعده حکم تحریش منسوخ شد  
و قتال با آنها ابتدا هر که باشند و هر جا که باشند مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف  
کرده اند اهل علم درین آیه گروهی بآن زفته که محکم است و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد  
از آن که تعدی کند که ام متعدی بقتال اندران که درین صورت دفع وی بمقتله جائز است  
و همین است حق و گروهی گفته منسوخ است بآیه مذکوره و جوابش آنست که جمع میان این  
هر دو ممکن است به بنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم  
و سوادوست قوله صلی الله علیه وسلم انها لم تخیل لاحد قبله و انها احلت لساعة  
من نهار و این در صحیح است و احتجاج کرده اند قائلین بنسخ بقول وی صلی الله علیه وسلم  
برای این خطل و وی متعلق بود باستار کعبه و جوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شده  
که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلال ساخته بود چهارم و پنجم فای  
اِنَّهُمْ هُوَ اِنَّا لِلّٰهِ عَقُوْرٌ رَّحِیْمٌ یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم نبخشید و در گذرید از قتل  
ایشان گفته اند منسوخ است بآیه سیف و شوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتل  
شما و در آیند در اسلام پس شما هم در گذرید زیرا که هر که از شرک دور شده و برآمده قتال حلال  
نیست انتهی و برین تقدیر غیر منسوخ است و هو الحق یا نزلوهم و لا تخیلوا و سکت  
حَتّٰی یَبْلُغَ الْهَدٰی حِلَّهٗ و گفته اند منسوخ است بقوله فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَرِیْبًا وِیْهٖ  
اَذٰی مِنْ دَآئِیْهِ فَعِدَّیْهِ مِنْ حِیَامٍ اَوْ صَدَکَ قَعًا اَوْ لُشْکٍ یعنی در آیه اول نهی کرده اند  
از خلق پیش از رسیدن هدی بجل خود و در آیه ثانی از برای بیمار و صاحب اذی مباحش کردند  
بفدی و حق این است که آیه مذکوره از جنس مخصوص با شناساست که مار و اه ابوداؤد عن ابن  
عباس عن زید اباب منسوخ و شمار کردن اود و منسوخات خطاست شانزدهم یَسْأَلُونَكَ مَاذَا  
یُنْفِقُونَ قُلْ مَا اَنْفَقْتُ مِنْ خَیْرٍ فَلِلّٰهِ الدِّیْنُ وَالْاٰقِرْبٰیْنَ وَ لِلْیَتٰمٰی وَ الْمَسٰکِیْنِ وَ اِیْنَ  
السَّبِیْلِ و گفته اند منسوخ است بآیه که در سوره برات است اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسٰکِیْنِ  
یعنی در آیه اول امر کرده بودند با اتفاق و تصدق بر والدین و اقربین بعده در آیه ثانی مصرف  
زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب هر صدقه بکوة منسوخ

گشت چنانکه هر صوم بصوم رمضان و هر قربان با ضحیه و حق اینست که این نیز از باب نسخ  
 نیست بلکه آیۀ ثانی مفسر اوست شوکانی گفته سوال از انفاق بود که حدیث جواب ببيان  
 مصارف دادند و گفته اند ما انفقتم بیان ما ذانیفقون است و آن هر خیرست که بکنند و گفته اند  
 که سوال کردند از وجوه بر که در انفاق کنند و این خلاف ظاهرست بمقتضای کلام  
 عَنِ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ قِتَالٍ فِيهِ كُفْرٌ لِّمَنْ قَاتَلَ بَقَوْلِهِ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً اَخْرَجَ ابْنُ  
 جریر عن عطارب بن میسرۃ یعنی در آیۀ اول قتال با کفار در شهر حرام ابتدا حرام کرده بودند  
 و آن ماه رجب و ذیقعد و ذیحجه و محرم است بعد از آن داخل و حرم مباح کردند قال ابن عباس  
 و سفیان الثوری و لیکن در فوز البکیر گفته این آیۀ دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکه دال است  
 بر تجوز او و از قبیل تسلیم علت و اظهار مانع است پس معنی او آنست که قتال در شهر حرام  
 کبیر شدیدست و لیکن فتنه اش از دست پس جائز باشد در مقابلۀ آن و این توجیه ظاهر  
 است از سیاق وی حکما بخجی انتهی و شوکانی در نسخ القید گفته معنی این نیز وجهی آنست که  
 شامای کفار قتل قتال با او در شهر حرام امر عظیم میداند حال آنکه آنچه شامی کیند از سبیل  
 خدا و صد از مسجد حرام و مرید اسلام و اخراج اهل حرم از حرم اکبرست در جرم و انثم نزد خدا  
 نزدش شاهد این معنی است زیرا که این سوال از ایشان بر طریق انکار بود از آنچه واقع شد  
 از سر یہ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مراد بقتنه کفرست یعنی کفر شما اکبرست از قتلی که  
 از ان سر یہ واقع شد مسجد هم کَسَبُوا نَكَ مِنَ الْحَبْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا اَنْتُمْ كَسَبْتُمْ  
 مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا گفته اند نسخ است بآیۀ رَجَسَ مَنَ عَمَلِ  
 الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ یعنی در آیۀ اول فرموده که در خمر انثم و نفع هر دوست و تصریح بتحریم  
 نکرد و بعد در آیۀ ثانی امر فرمود باجنبان از ان و در آخرش گفته قُلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ  
 یعنی باز آئیده از بیع و شرب و اتحاذ او پس معلوم شد که اول نسخ است ثانی و احمد و ابن  
 ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابو داود و ترمذی و صحیح و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی  
 حاتم و حاکم و صحیح و ضیاء در مختار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت  
 اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْحَبْرِ بَيَانًا شَافِيًا فَاهْتَدَى هَبْ بِالْمَالِ وَالْعَقْلِ پَس نَازِلٌ شَدَّ آيَةَ نَكَوْ

یعنی بیلونک عن الخمر و المیسر الخ پس خوانده شد عمر و قرارت کرده شد بروی این آیه او گفت  
 اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ بَيَانًا شَا فَيَا بَسْ آیه دیگر که در سوره نسا است فرود آمد یعنی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ بِسْ ندای که در آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت  
 نماز که نزدیک نشود بصلوة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی بخواند وی گفت اللَّهُمَّ  
 بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ بَيَانًا شَا فَيَا بَسْ آیه که در مانده است نازل شد و عمر را طلبیده بروی بخوان  
 چون بقوله فَخُلْ أَنْتُمْ مُتَّحِفُونَ رسید عمر را گفت انتبهنا انتبهنا و این ابی حاتم از انس  
 آورده که گفت بودیم مای نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از آن آنچه  
 نفع دهد ما را پس نازل شد در مانده است إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ الْآيَاتُ لِقَدْ أَفْتَدَ اللَّهُمَّ انتبهنا  
 و بعضی هم ازین آیه تحریم فهمیده اند در بی صورت منسوخ نخواهد بود و آیات دیگر مگر که در تفسیر و  
 باشد و الله اعلم لقوله و هم كَيْسُكُونَا مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْغَفْوَا كُونُوا بَعْضُ فِضْلِ  
 ست یعنی اموال زانند پس بودند صحابه که تصدق میکردند آنچه می افزودند از قدرت و این شاق  
 بود بر آنها پس منسوخ شد بآیه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا  
 و این آیه صحیح است در ایجاب زکوة و مجمل است در قدر واجب و قدر موجب فیه و بیان کرد آنرا  
 سنت با وضع بیان در ذریع فضیه و ابل و بقر و غنم و زرع شواکی گفته عفو آنست که سهل  
 و تیسر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که آنچه فاضل باشد از حوائج شما و مشقت نبود در  
 جاهای شما را اتفاق کنید و گفته اند آنچه بیفزاید از نفقه عیال و جمیع و علماء گفته اند که مراد نفقات  
 قطع است و گفته شده که این آیه منسوخ است بآیه زکوة مفروضه و گفته اند محکم است و درل  
 حتی است سه زکوة انتهی و همین است راجع بستم و لَا تَتَّبِعُوا الْأَمْشَرَاتِ حَتَّىٰ يَأْتِيَ مِنَ الْقَدَرِ  
 منسوخ است بآیه که در سوره مانده است وَالْحَصْنَةُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَصْنَةُ مِنَ الَّذِينَ  
 أَوْثَقَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكُمْ شواکی گفته درین آیت نهی است از نکلح مشرکات و مراد  
 بدان و ثنایات اند یعنی بت پرست و گفته اند عام است کتابیات را زیرا که اهل کتاب مشرک  
 اند قَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّي يَا بَنِي اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ بَنِي اللَّهِ و اختلاف کرده  
 اهل علم درین آیه گروهی گفته درین آیت او تعالی نکلح مشرکات حرام گردانیده کتابیات

منجمله آنهاست بستر آید آیه مانده و خاص که در کتابیات را این عموم و این محکی است از این  
عباس بن و مالک و سفیان بن سعید و عبدالرحمن بن عمر و اوزاعی و گروهی بآن رفته  
که این آیه نسخ آیه مانده است و حرام است نکاح کتابیات و مشرکات و این یکی از دو  
قول شافعی است و بدان قائل است جماعتی از اهل علم و جوازش آنست که سوره بقره  
اول چیزی است که نازل شده و مانده آخر چیزی است که فرود آمده و قول اول راجح است  
و قائل است بآن عثمان بن عفان و طلحه و جابر و حذیفه و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر  
و حسن و طاووس و عکرمه و شعبی و ضحاک چنانکه نحاس و قرطبی از ایشان حکایت کرده اند و هم  
حکایت کرده است از این مندر از مذکورین و زیاده کردیم بر این انخطاب را و گفت صحیح  
نیست از هیچ یکی از ادو اهل که وی آنها حرام کرده باشد و بعضی اهل علم گفته اند که لفظ مشرک  
تداول اهل کتاب نیست بقوله تعالی مَا يُؤَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ  
لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَقَالَ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا  
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ بِإِذْنِ عَمُومِ لَفْظِ مُشْرِكِينَ اِنْ عَمُومُ مَحْضُوصٌ بَاشَد  
بِآیَةِ مانده که ما قد مناهنتی و بحسب کتابیات را حکم کتابیات است بقوله صلی الله علیه و آله و سلم  
سَنُؤَاهِمُ سَنَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ بِسِتٍ وَكَلِمٍ وَالْمُطَلَّعَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ  
أَشْهُرٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكُنَّ مِنْ مَا حَكَّمَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ  
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْتَى لَهُنَّ الْحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَفْظُ مَنْسُوخٍ  
سِتْ بآیَةِ الطَّلَاقِ مَرَّتَانٍ فَيَا مَسَاكُيْمَ عَرُوفٍ أَوْ لَسْتِ بِمُحْرِمٍ بِإِحْسَانٍ يَعْنِي مَا بَدَأَ  
اسلام رجوع میکرد و شوی و نکاح می نمود با مطلقه ثلاث و اربع و زیاده بر آن چون آیه ثانی فرود آمد حکم  
نکاح و حجت مذکور منسوخ شد حال از زوج را نمی رسد که او را بر نی گیرد و تا وقتی که زن مذکور نکاح با دیگر  
نکند و او بعد از دخول نکاح او پس حکم نکاح بعد یک طلاق و دو طلاق باقی ماند و بعد سه طلاق منسوخ  
گشت و نزد گروهی این آیه منسوخ نیست زیرا که لفظ مطلقات عام است از مطلقه ثلاثه و غیره  
پس قوله الْحَقُّ بِرَدِّهِنَّ در حکم تخصیص باشد از برای عموم قوله وَالْمُطَلَّعَاتُ يَتَرَبَّصْنَ وَ بَعْدَ  
رَاجِحٌ بِسِتٍ وَدَوْمٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْنَهُنَّ سِتًّا كُنتُمْ



منسوخ است بقوله إِلَّا أَنْ يَخْلُقَا أَفْئِدَةً يَوْمَ يُدْعَىٰ دَعْوَةَ اللَّهِ يَعْنِي دَرِیْهِ اَوَّلُ که در باب خلع  
 و اردوست تحریم اخذ مال از آنها بیان فرمودند بعد از آن تحلیل اخذ منسوخ ساختند و لکن  
 در حقیقت این آیه از باب استثناست نه از باب نسخ پس شمارش در منسوخات خطا باشد  
 حاصل آنکه زوج را نمیرسد که آنچه زن از خود داده است از مهر بر وجه مضاموت بگیرد و اگر آنکه  
 تبرسد از آقا مست حدود خدا که برای شوی و بانوی مقرر کرده است از حسن عشرت و عطا  
 و وقایع بر ایشان واجب نموده که در صورت اگر مرد چیری از زن گیرد و یا زن چیری  
 با و دهد و بذل آن نفس خود را از نکاح برارد مضائقه نیست و این خلع است و جهور و سبک  
 جوارش رفته و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و این مندر از بعض اهل علم حکایت کرده که  
 حلال نیست اورا آنچه از زن گرفته و جبر کرده نشود بررد نمودن آن شوکانی گوید این قول  
 در غایت سقوط است و محکم است از بکر بن عبداللہ المزنی که وی گفت این آیت منسوخ  
 است بقوله تعالیٰ فِی سُوْرَةِ النَّسَاءِ وَإِنْ ارْتَضَىٰ الرَّجُلُ مِنَ الْمَرْأَةِ ذَوْجًا فَكَانَ بَيْنَهُمَا فِی الْحَرْمِ  
 إِحْدَاهُمَا فَتُطْرَقَ أَفْلا تَأْخُذُ وَامِنْهُ شَيْءٌ أَمَا تَأْخُذُ وَتُكْفِرُ الْبِغْيَانَا وَانَّمَا مَقْبُوحٌ  
 و این قول خارج از اجماع است و نیست تنافی میان هر دو آیت و اختلاف کرده اند اهل علم  
 در آنکه چون بطلد زوج از زن زیاده بر آنچه بوی داده است از مهر و غیره و وی بدان رضی  
 گردد آیا جائز است یا نه پس ظاهر قرآن در جواز است بنا بر عدم تنقید آن بمقدار معین  
 و باین قائل است مالک شافعی و ابو ثور و مروی است مثل آن از صاحب و تابعین و طائفه  
 و عطاء و احمد و سحنی گفته جائز نیست انتهی بعده در جوارش احادیث بسیار از آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم آورده و همو الصواب و الله اعلم به **بِسْمِ وَ سَوْمِ وَالْوَالِدَاتِ يُرْضِعْنَ**  
**أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْتَظَرَ الرَّضَاعَةُ** و گویند منسوخ است بآیه  
**فَإِنْ أَرَادَ افْصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** یعنی درین آیه نسخ  
 حولین کاملین است اما صحیح آن است که این از باب استثناست نه از جنس نسخ و مویداوست  
 قوله **لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْتَظَرَ الرَّضَاعَةُ** ما شوکانی گفته درین لفظ دلالت است بر آنکه رضاع  
 حولین مجتموم نیست بلکه تمام است و جائز است اقتصار بر کمتر از آن و لهذا فرمود پس اگر خواهند

فضل حبیبی از ندی پیش از دو سال نیست گناه بر ایشان زیرا که او تعالی دست حولین بلامقید  
 با تمام رضاعت فرموده است و چهارم و الذین یؤفون میثاقکم و یدرون  
 از و ارجا و حیة لا اذ و ارجهم متاعا الی الحول گفته اند منسوخ است بآیه یؤفون  
 یا انفسهم اربعه اکتهم و عشره طه در آیه اول حکم یک سال بود و در آیه ثانی حکم چهار  
 ماه و ده روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ در اینجا مقدم است بر نسخ و تملکات و متاخر  
 است در حکم در آتقان گفته و وصیت منسوخ است بمیراث و سکنی ثابت است نزد قوسه  
 منسوخ است نزدیک دیگران بحدیث و لا سکنی انتهی در فوز کبیر نوشته این منسوخ است چنان  
 گفته نزد جمهور مفسرین و یکن که چنین گویند مستحب یا جائز است میت را وصیت و در آیه  
 نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین است ابن عباس و این توجیه طاهر است از آیه  
 انتهی شوکانی در فتح الهیاد گفته اختلاف کرده اند سلف را ناکم متبع ایشان انداز مفسرین  
 درین آیه که محکم است یا منسوخ جمهور گویند منسوخ است به اربعه اکتهم و عشره اما و وصیت  
 که در آن مذکور شده منسوخ است بانچه فرض گردانیده است خدا برای زنان از میراث و از  
 جریره از مجاهد حکایت کرده که محکم است نیست نسخ در آن چهار ماه و ده روز برای عدت است  
 و صفت ماه و بست شب بر اسکنی بموجب وصیت که برای آنها حق تعالی مقرر گردانیده  
 وزن مختار است خواه سکونت کند در وصیت و خواه بیرون رود و این عطیه و قاضی عیاض  
 گفته اند که اجماع منعقد است بر آنکه حول منسوخ است و عدت او همین چهار ماه و ده روز است  
 و قد اخرج عن مجاهد ما اخرج ابن جریر عنه البخاری فی صحیحهم است و تخم لا اکره فی الذین  
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی اقلوا الکفر کین حیث و تجنکون هم در آیه اول  
 نفی اگر اهره کفار بر اسلام بود در آیه ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگر چه باکراه باشد  
 شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر قولها اول آنکه منسوخ است زیرا که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم اگر اهره کرد عرب را بر دین اسلام و قتال گردانید ایشان را و رضی نشد مگر بر  
 اسلام و نسخ وی قوله تعالی است یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و قال تعالی  
 یا ایها الذین امنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجود و ایکم غلظه ط و اعلموا

اَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَقَالَ سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي مَائِينَ شَدِيدُ تَقَاتُلِهِمْ أَوْ يَمْلِكُونَ  
 و باین وقت است که مفسرین قول دوم است که منسوخ نیست و نازل شده است در اهل کتاب  
 خاصه و آنها که اکره کرده نشوند بر اسلام چون خواهند که جزیه دهند و باج گذارند بلکه مکروه اهل اوثان  
 اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام یا سیف و باین وقت است که شیعی حسن قناده و ضحاک  
 قول سوم نکالین که در انصار است خاصه قول چهارم آنکه هر که اسلام آورده است زیر سیف  
 مکروه نکونید زیرا که اکره درین نیست قول پنجم آنکه در حق امیران اهل کتاب وارد شده است  
 که بر ایشان جبر بر اسلام نه کنند این کثیر گفته یعنی اکره نکنند هیچ یکی را بر دخول در دین اسلام  
 زیرا که دی روشن قطعه است و دلائل و براین آن حلی و واضح اند حاجت آن نیست  
 که کسی بیا اکره بر در آمدن در آن کرده دید بلکه هر که خدا تعالی راه نماید و سینه او بران کشاد  
 سازد و بصیرت او را روشن گردانند و در آید بر بنیه و بصیرت از کار خود و بر که اسبانه  
 نایمان و کور سازد و مهر برگوش و بصروی زندهی را دخول در دین باکره و قسر و جبر مفیدیت  
 و این صلح است که قول ششم باشد و در کشاف در تفسیر این آیه گفته که جاری نه کرده است  
 اول تعالی امر ایمان را بر جبر و قسر بلکه بر میلان خاطر و اختیار و مثل اولست قوله تعالی  
 وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ الْمُنَّ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى  
 يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ یعنی اگر میخواست خدا قسریک و ایشان را ایمان ..... ولیکن  
 وی این کار نه کرده بلکه بنای امر بر اختیار نهاد و این صلح است که قول هفتم باشد و آنچه  
 لائق اعتماد باشد و قوف نزدش متعین بود است که این آیه در سببی که از برای اذن نازل شده  
 حکم غیر منسوخ است و آن اینست که چون زنی را در انصار اولاد نمی زیست با خود عهد میست  
 که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یهودی سازم چون یهودی بنی النضیر حلاسی و وطن  
 کرده شدند در ایشان اولاد و اینامی انصار بود گفتند یا پسران خود را نذر ایم پس این  
 آیه فرود آمدا خرج بود او و النساء و این جریر و این المنذر و این ابی حاتم و این مرد و  
 و البیهقی فی السنن و ایضا فی التمهارة عن ابن عباس رضی دوار شده است این قصه بوجه  
 متعدده حاصلش همان است که ابن عباس رضی ذکر کرده باز یاد متضمن این معنی که گفتند

انصار را ایشان را که بر دین پیوسته گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن دین حق است  
و فضل است از دین ما و چون اسحاق اذ تعالی دین اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت  
ضرورت که ما آنها را با کراهه دین برین حق در آوریم پس این آیه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم فرمودند ان ایشانرا میخیز گردانید و اگر ابراهیم بر اسلام نکرده این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اگر  
بر اسلام نیست و قتی که بقرای دین خود اختیار کنند و جزیه دهند و اهل حرب پس آیه اگر چه شما  
ایشان است زیرا که نکرده در سابق نفی و تعریف دین مفید آنست و اعتبار عموم لفظ راست  
نه خصوصیت بلکه مخصوص شد این عموم آیات دارد و اگر اهل حرب از کفار بر اسلام  
انتهی کلام الشوکانی رضی الله عنه لبست و شتم و اکشهد و اذ انبایعتم گفته اند منسوخ است  
بآیه فَإِنْ آمَنَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَلَئِنَّ الَّذِي آمَنَ مِنْكُمْ أَمَانَتُهُ لَعِنَیْهِ أَوَّلَ شَهَادَةٍ وَارْتَدَّ  
کرده بود و بر مباحیت و دین آیه آنرا بر نهند لیکن نزدیک شافعی و نخعی این آیه محکم  
منسوخ نیست گویند حکم اشهاد بابت است و جوابا الآن نیز بر مباحیت و اکثر مفسرین آورند  
که وجوبش نسخ پذیرفته و ندب و استحبابش باقی است شوکانی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنکه  
اشهاد واجب است یا مندوب ابو موسی اشعری طین عمر و ضحاک و عطاء سعید بن المسیب  
و جابر بن عبد الله مجاهد و داود بن علی طاهری و ابن اویان زفته که واجب و ترجیح داد آنرا طبری و  
شعبی حسن ملک و شافعی و ابو حنیفه و اصحاب و بان فتنه کردند و این خلاف میان  
ایشان در وجوب اشهاد بر بیعت است بآیه و اکشهد و اذ انبایعتم نیست فوق میان این مومنان  
قول می و اکشهد و اکشهد و اذ انبایعتم پس لازم است قائلین وجوب آنرا در بیعت قول  
بوجوبش در دین پس اگر امین باشد بعضی شما بعضی را یعنی نزد صاحب حق بسبب حسن ظن  
با و وثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد و بران بنا بر امانت پس باید که بدهد  
مؤمن یعنی بدیون امانت را یعنی دین او را که بر وی است انتهى و این ظاهر است در عدم نسخ  
آیه و گفته اند که مراد بتبایع مذکور در آیه تجارت حاضر است که اشهاد در آن کافی است گفته اند  
هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ادفع است از برای ماده خلاف و اقطع است از برای  
منشأ زاع لبست و محتم و ان تبد و اما فی أنفسکم او تحفوه و یحاسبکم به الله

گفته اند منسوخ است بآیه لَا يَكْفِيُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیه اول محاسبه بر خواس  
 قلوب بود چون بر صحنه شاق آمد زیرا که نجات از این ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف  
 فوق الطاقه مرفوع شد در تورا البکیر گفته این از باب تخصیص عام است آیه متاخره مبیین است  
 یعنی مراد خبر است که در نفسهای شماست از اخلاص و نفاق نه از احادیث نفس که در وی اختیار  
 نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در آنچه در وسیع انسان است نهی و برین تقدیر آیه مذکوره غیر منسوخ باشد  
 و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر قول اولی آنکه اگرچه آیه عام است اما مخصوص است  
 بکتمان شهادت و کاتم محاسب است بر کتم آن برابر است که بر مردم کاتم بودن خود از برای شهادت  
 ظاهر کند یا ظاهر نکند و این مرویست از ابن عباس و عکرمه شعبی و مجاهد و مردود است آنچه در  
 آیت است از عموم لفظ نیست صلیح بآنکه مختص باشد با آنچه مقدم است برین آیه از برای آنکه  
 شهادت قول دوم آنکه آیه مذکوره مختص است با آنچه طایفه می شود بر نفوس از امور دایره بدین  
 والیقین و این قول مجاهد است این در حقیقت تخصیص بلا مختص است قول سوم آنکه محکم  
 است و عام ولیکن عذاب بر آنچه در نفس است مختص بکفار و منافقین است و این را طبری از قول  
 حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا مختص است زیرا که قول وی یَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ  
 مَن يَشَاءُ مختص بعضی نمیتواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ است و این قول  
 ابن سحود و عائشه و ابوسریه و شعبی و عطاء و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است  
 و مرویست از ابن عباس و جماعه از صحابه و تابعین و همین است حق در آنچه بیاید از تصریح  
 بنسخ آن و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده که ان الله غفر لرسوله لانه لا منه ما حدثت به انفسها  
 احمو سلم و ابو داود و در نسخ و منسوخ خود و این بر بر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابی هریره و در روایت  
 کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فلیک ما فی السموات و ما فی الارض  
 و ان تبدوا ما فی أنفسکم الا ایتة سخت آمد بر اصحاب رسول خدا و آمدند نزد آنحضرت م  
 و بر آنرا استاد گفتند ای رسول خدا حکایت داده شد بر ما باینکه طاقه آن داریم نماز  
 و روزه و جهاد و صدقه و حالا این آیه بر تو نازل شده و ما طاقه آن نداریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 فرمود میخواهید که بگویم چه آنکه کتاب پیش از شما گفتند سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا بلکه بگوئید سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا

عَفَّرْنَاكَ رَبَّنَا وَكَانَ الْخَبِيرُ پس چون قوم این آیه را فرو خواند و زبانهای ایشان بر آن  
 لغزید حق تعالی در پس آن این کریمه فرود آورد و اَمِنْ الرَّسُولِ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ و چون  
 این را بجا آوردند و تعالی لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا الی آخره نازل فرمود و اخرج احمد  
 و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و السحاکم و البیهقی عن ابن عباس  
 مرفوعاً نحوه و زیاده کردند اینها درین روایت که پس فرود آورد و خدا ی تعالی رَبَّنَا  
 لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ تَسْمِعْنَا اَوْ اَخْلَاْنَا و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قد فعلت رَبَّنَا  
 وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْنَا عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا و گفت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا  
 مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ و گفت قد فعلت وَاَعْفُ عَنَّا وَاَعْفُ لَنَا وَاغْفِرْ لَنَا وَاغْفِرْ لَنَا وَاغْفِرْ لَنَا وَاغْفِرْ لَنَا وَاغْفِرْ لَنَا  
 و این قصه مرویست از ابن عباس بنجد طریق و تجاری و بیہقی از مروان الصغیر از مردی از صحابہ  
 بنی صلی الله علیه و آله وسلم آورده که اِنْ تَسْمِعْنَا اَوْ اَخْلَاْنَا وَاَمَّا فِي نَفْسِكُمْ كَمَا وُتِّحُوا نسخ کرده است این را  
 آیتی که بعد اوست و گمان آن است که صحابی مذکور این عمر رضی الله عنه باشد و عبد بن حمید  
 و ترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده و همچنین سعید بن منصور و ابن جریر و طبرانی  
 از ابن مسعود مانند آن و اخرج ابن جریر عن عائشہ نحوه ايضاً و مجموع این روایات ظاهر شد  
 صنف روایت سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه که این  
 آیه در کمان شهادت است چه اگر درین باره می بود بر صحابہ این قدر کار دشوار نمی شد و بعد  
 بعد ازین احادیث مضمون بناسخ و منسوخ مجال مخالفت باقی نیست و مؤید اوست حدیث ابی  
 ہریرہ در صحیحین و سنن اربعہ کہ گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي  
 عَنْ اَمْتِي مَا حَدَّثْتُ بِهِ اَنْفُسَهَا مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ اَوْ تَعْلَى بِهِ و ابن جریر از عائشہ آورده کہ گفت  
 كل عبد لهم يسوء و معصية و حدث نفسه به ساء نسبة الله في اللدنيا يخاف و يحزن  
 و يشند هم لا ينال من ذلك شيء كما هم بالسوء و لم يعمل منه بشئ و اخرج سعید بن منصور  
 و ابن جریر عن عائشہ احادیث متقدمه مصححه بنسخ و ارفع اوست و اخرج ابن جریر عن ابن  
 عباس رضی الله عنه قال قال الله يقول يوم القيامة ان كُتِبَ لِي لَمْ يَكْتُبُوا مِنْ اَعْمَالِكُمْ اَلَا مَا ظَهَرَ مِنْهَا فَاَنَا  
 اسر دتم في انفسكم فَاَنَا اُحاسبكم باليوم فاعف عن من شئت و اعد ب من شئت و این

مرفوع است بآنچه متقدم شده انتهی کلام الشوکانی هر دو اینجا معلوم شد که نسخ آیه مذکور تفسیر  
مرفوع ثابت است و ورود آن در حدیث نفس است نه در غیر آن پس تا ویلی که از فوز البکیر نقل  
کرده شد اگرچه محلی حسیان دارد اما مرفوع است بمرفوع و الله اعلم بالصواب **سوره**  
**آل عمران** مدنی است قرطبی گفته باجماع و اخرجه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن  
عباس و درین سوره نزد اکثر یک آیه منوخ است و نزد بعضی نیست نسخ در آن اول  
وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّكُمْ عَلَیْكَ الْبَلَاءُ گفته اند منوخ است بآیه سیف یعنی در آیه اول اقصار کردند  
بر ابلغ سلام بگزار و در ثانی حکم فرمودند بقبال پس منوخ باشد ولیکن نزد اکثر اهل علم غیر منوخ  
است زیرا که ببلغ ترک قتال نخواهد **ووم** کیف یهدی الله قومًا کفروا و ابعدا ایمانهم و شهد  
ان الرسول حق و جاءهم البیتات و الله لا یهدی القوم الظالمین گفته اند منوخ  
است بآیه الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصبحوا فان الله عفود رحیم یعنی مضمون  
آیه اولی این است که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل است بقبول توبه و چون رجوع کند  
بیسوی اسلام باخلاص و درین خود خلافی نیست ولیکن در حقیقت این آیه از باب اشتنا است  
نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض بکسخ وی نکردند سووم یا ایها الذین امنوا  
اتقوا الله حق تقاتیه گفته اند منوخ است بآیه فانقوا الله ما استطعتم یعنی مفاد آیه اول  
انگیزید از خدا حق ترسیدن آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران است  
و این خارج از طاعت باشد پس آیه ثانی آنرا بستم طاعت مقصور فرمودند و بر آنچه زیر طاعت  
و اخلاص است فرود آوردند در آیتان گفته اند منوخ است و گفته اند بلکه حکمت نیست درین  
سور آیتی که صحیح شود و دعوی اینهمه در آن ترین آیت قائله متعال در فوز البکیر گفته مراد حق ترسیدن  
در ترک و کفر است و در آنچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که در ضوابط  
کردیم کند و هر که نماز و زکوة و زکات گذارد و زکوة بگذارد و این اوج ظاهر است از سیما  
آیه و هو قوله و لا یؤمنون الا و انهم یسئلون انتهی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند  
که چون این آیه فرود آمد گفتند ای رسول خدا کدام یک قوت این کار دارد و شاق آمد بر این  
این معنی پس نازل کرد او تعالی فانقوا الله ما استطعتم پس منوخ گشت این آیه و مرئوسیت



این از قلماده و بریج و ابن زبیر گفته اند که قوله **لَتَقَاتِلَنَّهُ سَبِینَ** است بقوله **مَسَا**  
**اسْتَمَطَعْتُمْ** و این اصواب است زیرا که نمی باشد نسخ مکرر و عدم جمع و جمع ممکن است پس  
اولی باشد و مؤید است روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن عباس در قوله  
**سَبِینَ** **لَتَقَاتِلَنَّهُ** گفت که نسخ و لکن حق تقاته ان بجاهد وانی الله حق جهاده و  
**لَا تَأْخُذْهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّآثِمٌ** و یقوموا لله بالقسط و لوعلى انفسهم و ابائهم و ابناهم  
انتهی کلامه و گرامی برادر فضیلت الین مولانا احمد بن حسن عرشی قنوجی هم گفته آنچه جزم  
کرده اند بدان محققین صحیح و صواب است آنست که قوله **فَأَنقُضْ اللَّهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ** مفسر  
مبیین مراد قوله است زیرا که تکلیف نمی کند و تعالی عباد خود را مگر مستطاع حیث قال  
**لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** و قال فی آیه آخری **وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**  
انتهی و لهذا در کتب غایده نوشته اند الفعل مع الاستطاعة **سورة النساء** این سوره  
تمام مدنی است قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح و فتح عثمان بن طلحه جمعی نازل شده آن  
قوله تعالی **سَإِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** و درین سوره نزد  
اکثر اهل علم سه آیت نسخ است و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی سبست و چهار اول و اذا  
**خَضَرَ الْفَيْسَمَةُ** اولو القرابی و الیثنی و المساکین **كَأَنزِلُكُمْ مِنْهُ** و قَوْلُهُمْ  
**قَوْلًا مَّعْرُوفًا** گفته اند نسخ است بآیه موارث در آفاق گفته گفته اند که نیست نسخ و لیکن  
تهادون کردند مردم در عمل بران در نور الکبیر گفت ابن عباس فرموده این آیه محکم است و امر از برای  
استحباب است و این اظهر است انتهی و در فتح القدر گفته مراد بقرب است و درین آیه غیر در شده اند  
یتامی و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم تر که حاضر شوند چیزی بایشان داده خود قومی  
بآن رفته که آیه محکم است و امر برای نذب و دیگران گویند نسخ است بقوله **يُؤَيِّنْكُمْ اللَّهُ**  
**فِي أَدِلِّكُمْ** و اول از حج است زیرا که مذکور در آیه غیر و ارشاد اند و آنچه با نهاد داده میشود  
منجمله میراث نیست که نسخ گفته آید بآیه میراث مگر آنکه قرابت را ویرانجا بمعنی در نه گیرند که  
درین صورت برای نسخ و جوی هست و گوی که آیه گفته این وضع را غیر وارث از قرابت واجب است  
بمقدار آنچه نفس ورده بدان خوشنود باشد و این معنی امر حقیقی است پس نزد بسوی نذب

مگر بفرموده و ضمیر در قول وی منته راجع است بسوی مال مقتوم بدلول علیه بهائمه و گفته اند بسوی  
 مترکه و قول معروف قول جمیل است که بدان بر یکدیگر ضعیف ازین جهت باور سیده منت وادی  
 نیست انتهی دوم و لَيْشِ الَّذِينَ كُتِبُوا مِنْ خَلِفِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ ضِعْفًا فَأَخَافُوا عَلَيْهِمْ  
 فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا اه گفته اند منسوخ است بایه فَكُنْ خَافَ مِنْ مَوْصِي  
 جَنَافًا أَوْ رِشَاءً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا أُنْمِ عَلَيْهِمْ و این خبر بر و این مندر و این ابی حاتم و بهی  
 در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی است که حاضر شود و نزد مردی وقت موت او  
 و بشنود او را که وصیت مضر در حق ورثه می کند پس حکم کرد او تعالی این کس را که تبر سدا رضای  
 و موفق و مسد سازد و ادرا برای صواب و مکران ماند برای ورثه او مثل آنچه دوست دارد  
 در حق ورثه خود وقت خوف ضیعت بر آنها و این تفسیر بخند طریق مروی است و لهذا بسیاری  
 از اهل علم بایه مذکوره را منسوخ شمرده اند و هو الحق سوم إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى  
 ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا أَكُونُ مِنْهُ نَارًا كُونِ مِنْسُخِ است بقرآنی كَيْسَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى  
 قُلْ إِصْلَاحٌ لَكُمْ خَيْرٌ مِنْ شِعْرِ الْعِلْمِ است و جمع میان هر دو ممکن چنانچه از اهل  
 اموال تیمامی مبنی بر ظلم است پس در صورت غیبه ظلم جائز باشد بمعرف چهارم وَاللَّاتِي  
 يَأْتِيَنَّ الْقَارِحَةُ مِنْ كَثَائِكُمْ فَاسْكَنْهُمْ وَاعْلَمُوا أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا  
 فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّعَ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا  
 گویند منسوخ است بایه نوید کرده فی الاقان در نور الکبیر گفته نیست نسخ در آن بلکه متد است  
 تا غایت و چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین فرمود که سبیل موعود که داد و کذا  
 است انتهی گویم بعضی گفته اند که منسوخ است بایه الْتَزَانِيَةُ وَالْزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ  
 مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ زَلِيلِي حکم رانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون این  
 آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد تفرش اگر بکسر است و جرم اگر شرب محض است  
 و بعضی گفته اند منسوخ است بابت و هو قول صلی الله علیه و سلم خذوا عني فقد جعل الله  
 لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام والنتيب بالنتيب الجرم پس حکم حبس  
 و اساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدر گرفته اساک در بیت در اول اسلام

بود پسر منسوخ شد بایه مذکوره و بعض اهل علم بان رفته اند که حکم حبس و اذی باقی است  
 باجله پذیرا که تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن است و مراد بسبیل بیان است که در حدیث  
 صحیح عباد آمده خن و اعنی الی اخوه و همچنین و الذان یأتیانها منکم فاذ و هما گفته اند  
 منسوخ است بایه نور یعنی الا انیة و الذان فی الله حاصل آنکه در ابتدای اسلام حکم ایذا و اذیت  
 هر دو بود و بعد بجله دیگر در جم در شب نسخ پذیرفت و بعضی گفته اند نزول دی در لو است  
 بعد منسوخ شد قبل هر دو در کیفیت قتل اختلاف فقهاست در فتح الفقیه گفته آیه اولی یضی  
 و الا لاتی در حق نسا است خاصه محضات باشند یا غیر آنها و این دوم در حق رجال است خاصه  
 و آوردن حصه تئینه برای بیان دو صفت مردان است یعنی محسن و غیر محسن پس عقوبت  
 نسا حبس است و عقوبت رجال اذی و این مختار خاص است و آنرا از ابن عباس روایت  
 کرده و قریبی آنرا از مجاهد و غیره آورده و تحسن گفته و سدی و قتاده و غیره گفته اند که آیه او  
 در نسا محضات است و مردان محسن هم مردان داخل اند و آیه ثانی در رجل بکر وزن بکر  
 و در حجه الطبری و ضعفه النحاس اختلاف کرده اند در تفسیر اذی بعضی توبیخ و تعبیر گفته اند و بعضی  
 سب و جناب و در تعبیر بعضی نیل لبسان و ضرب بنعال و قوی گفته اند و منسوخ است مثل  
 حبس و گفته اند منسوخ نیست چنانکه در حبس گذشته ششم قوله تعالی اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى  
 اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّرُوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ اَ كُفِّرَتْ عَنْهُمْ أَوْ  
 وَلَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ۚ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ  
 قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِلَٰهَ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كَفَّارٌ ۚ يَعْنِي دَرَأِ اَوَّلَ فَرَمُودند توبه که مقبول  
 است کیلی تاخیر و تسویف زود تا ب شود و در آیه ثانی فرمودند که هر کس از نزع توبه نکرد  
 و در وقت نزع تا ب شد توبه او نامقبول است بعد این حکم منسوخ شد بایه اَللّٰهُ يَعْلَمُ اَنَّ  
 اللّٰهُ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ۚ يَعْنِي وقت نزع و قبل غرغره و قبل رویت احوال ملک  
 هم مقبول است و بعد اینها مقبول نیست و بعضی از مفسرین گفته اند یعنی مقبول است او سنان  
 نه از کافر مثل ایمان فرعون و در بعض این آیه غیر منسوخ است زیرا که جمع میان آنها ممکن  
 عبد بن جمید و این مندر و این الی حاتم از ابی العالیه در قوله اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ

روایت کرده اند که این از برای مؤمنین است در قوله است التوبة گفته که این از برای منافقین است در قوله والا الذين يموتون گفته این از برای مشرکین است هفتم  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْ تَوْنُوا النِّسَاءَ كَزَهَّادٍ وَلَا تَعْصِمُوهُنَّ لَمَّا هَبُوا  
بِبَعْضِ مَا اتَّبَعْتُمْ هُنَّ كَقَوْلِهِمْ بَيِّنَاتٍ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِغَايِبَةٍ مُبَيَّنَةٍ رِسَالَةٍ  
در حقیقت استثناست نه نسخ و لهذا ابن عباس گفته سی محکمه لم تنسخ ذكره علی الهادی فی نسخ  
هشتم وَلَا تَنْكِحُوا أُمَّهَاتِكُمْ مِنَ النِّسَاءِ گفته اند منسوخ است بقوله الا ما قد سلف  
و این نیز استثناست نه نسخ مثل آیه سابقه پس هر دو محکم باشند غیر منسوخ نهم وَأَنْ يَجْعَلُوا  
بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ گفته اند منسوخ است بقوله الا ما قد سلف و این نیز از باب تخصیص است  
مثل آیات سابقه از جنس تنسیخ و آیه که بعد از خود شامل هر دو خواهر است آزاد باشند  
یا کنیز و هم فَمَا اسْتَمْتَحْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَلَهُنَّ أَجُورُهُنَّ وَ فَرِيضَةٌ مِمَّا كَفَرْتُمْ گفته اند منسوخ است  
بقوله وَالَّذِينَ هُمْ يُغْرَوْنَ جِهَتُهُمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ  
در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این آیت حسن و مجاهد و غیره گفته معنی آنست  
که زمانی که از ایشان انتفاع و ملذذ بجمل عینکاح شرعی حاصل کرده دید بهور ایشان بایشان پیوست  
و جمهور گویند مرد با این آیه نکاح مستمع است که در صدر اسلام بود بعد از منی عنه شد چنانکه در  
صحیحین است از علی رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه و سلم عن نکاح الممتعة  
و عن الحوم الحرم الا لنیسه یوم خید و صحیح مسلم است از سیره بن مجاهد بنی از حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود روز نسی که ایها الناس قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع  
من النساء والله قد حرم ذلك الی یوم القیامة فمن کان عند منهن شیء فلیخل  
سبیلها ولا تأخذوا مما اتیمت منهن شیئا و در لفظی از مسلم آمده که این از حجة الوداع بود  
پس این اخبار دناسخ آیه مذکور اند و بعد بن جبر گفته تا غرض آیه میراث است زیرا که در متعه میراث  
نیست و عائشه بنه و قاسم بن محمد گفته اند که تحريم و نسخ متعه در قرآن است و ذلك قوله تعالى  
وَالَّذِينَ هُمْ يُغْرَوْنَ جِهَتُهُمْ حَافِظُونَ الی ورنیکه مستمع است نه از ازواج است و نه از ملک میهن  
زیرا که شان نوبه آنست که وارث شود و وارث او شوند و نیست متمتع بها این چنین مردی

از این عباس جواز منتهی بقای ادرهم مروی است رجوع وی از ان نزد رسیدن ناسخ  
 و قابل است بجاوش جمعی از منافض و نیست اعتبار با قول ایشان و بعضی متاخرین بتنبیه  
 کلام برین مسئله و تقویت مجوزین آن جان خود را در قبح انداخته اند این جای لطالان ادبی  
 نیست در شرح منتقی باطل شبهه متمسک بجواز تطویل بحث پر درخته ایم انهی کلام و کلام  
 یا زوهم یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل الا ان تكون  
 تجارت علی تواضع منکم گفته اند منسوخ است بایه لکین علی انما غمی حرج ولا علی  
 الا غمی حرج ولا علی امر بضع حرج یعنی در آیه اول نهی کردند از اکل بعضی اموال  
 بعض را مگر بطریق تجارت و بود و قبل اسلام در ابتدای اسلام که می میخند طعام رفتار را  
 در سفر و میخوردند از آن بگفتن و چون این آیه فرود آمد تخرج کردند از مواکلت اعمی و اخرج  
 و مریض پس این آیه دیگر بازل شد و در آن رفع کردند حرج را این جریر از عکرمه و حسن  
 در آیه مذکور روایت کرده که تخرج و تنگی می کرد مگر از آنکه بخورد و نزدیک بعد از نزول این  
 آیه پس منسوخ شد حکم آن بایه سوره نور و لا علی انفسکم ان تأکلوا من ثمرهکم و لا اکثر  
 اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است و حکم او باقی است و اکل بیاطل منهی عنه است و آن  
 اکلی است که شرع بدان وارد نشده آنچه در آن شرع وارد است آن طاعت نیست بلکه حق است  
 پس داخل نباشد در آیه مذکوره و گناید سوطی بنده صحیح از این معذورم در آیه مذکور آورده که  
 انها احکمة ما نسخت و لا تنسخه الی یوم القیامة نسخته باطل است بیوعاتی که نهی کرده است  
 شرع از آن دوازدهم و الذین عقدت ایمانکم فانتم و کتبهم گفته اند منسوخ  
 است بایه و الا لولا احکام البعۃ هم اولى ببعض یعنی در ابتدای اسلام دو کس با هم عقد  
 موالات می بستند و عهدی کردند که هر که بیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیه میراث یا  
 آیه مذکور آنرا نسخ نمود در نسخ القیامه زیر کریمه و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان  
 و الا قرینون گفته یعنی از برای میراثان مرده مقرر کرده ایم که مالک و والی میراث او میشود  
 و گفته اند این آیه منسوخ است بقوله الذین عقدت ایمانکم و گفته اند بعکس بحاروی  
 ابن جریر و جمهور بآن زمانه که نسخ آن قوله و الوالدان عام الخ است یعنی از برای هر یکی عصبه

گردد ایندیم که آنچه از فرائض ثابت شود و ارث آن باشد انتہی ولیکن در فوز الکبیر نوشته که ظاهر  
 آیه آنست که میراث از برای موالی است و بر و صلا از برای موالی الموالات نیست نسخ انتہی  
 سبیر و هم و لَوِ اَنَّهُمْ اِذَا ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفِرْهُ وَاَللّٰهُ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ  
 الرَّسُولُ لَوْ جَدَّ وَاللّٰهُ كَوَّابًا رَّجِيمًا گفته اند منسوخ است بآیه سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ  
 لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَلٰكِنْ لَّيْغُفِّرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی این آیه در حق منافقین است که در  
 دل کفر مینمایان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبه ایشان قبول نیست و در اینجا  
 فقها اختلاف است و لهذا نزد بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست و لکن مقصودست استغفار  
 نبوی صلعم بر حیات شریف و بعد از ممات خود استغفار و وارد نشده پس در آن بر سطر از برای  
 مجرد زیارت قبور و طلب استغفار از مقبور حجت نباشد چهارم و هم یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
 خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا گفته اند منسوخ است بآیه مَا كَانَ  
 الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً یعنی در آیه اول حکم نفر جمیع مؤمنین بود و درین آیه بعضی  
 آخر نسخ اولی باشد شکی که گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله تعالی انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا  
 وَقوله تعالی اِلَّا تَنْفِرُوا اِلَّيْهِ يَكْفُرْ بِكُمْ وَصِحیح آنست که این هر دو آیت محکم اندیکی در وقتی است  
 که در آن حاجت نفور بگننان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفور بعضی دودن بعضی است انتہی ما نَزَّلْنَا  
 وَمَنْ كُوِّنَ فَمَا ارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَیْظًا گفته اند این آیه منسوخ است بآیه سِيفٍ یعنی فَاَقْتُلُوا  
 الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ شَارِعًا و هم فَاَعْضُ عَنْهُمْ وَاَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ گفته اند منسوخ  
 است بآیه سِيفٍ هَفْتَدْتُمْ فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا تَكُلْ اِلَّا نَفْسَكَ وَخَرَصَ الْمُؤْمِنِينَ  
 گفته اند منسوخ است بقوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً زجاج گفته خدای تعالی امر کرد رسول  
 خدا را بجهاد و اگر چه تنها قتال کند زیرا که از برای او ضامن نباشد ابن عطیه گوید ظاهر لفظ هیت  
 لیکن در خبری نیامده که قتال صرف بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرض بود زیرا است پس هر چند  
 خطاب در لفظ امر است اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه و سلم و بر و اصد از است تو باید  
 که قتال کند و ساه خدا انتہی و برین معنی آیه محکم باشد منسوخ به سجد هم خُذُوا حِذْرَكُمْ وَاَقْتُلُوا حَيْثُ  
 وَجَدْتُمُوهُمْ گفته اند منسوخ است بآیه اِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ اِلَى قَوْمٍ لَّبِئْسَ مَا بَيْنَهُمْ وَمِثْلًا

ولیکن این نیز از باب تخصیص است نه از نسخ و هم الا الذین یصلون الخ گفته اند منسوخ  
 است بایه سیف الوداد و در نسخ و این مندر و این الی حاتم و نحاس و بیهقی در منن از  
 ابن عباس آورده اند که نسخ کرد این آیه را آیه برارت فاذا انسلخ الائمهم الحکم فاقتلوا  
 المشرکین حیث وجدتموهم و بعضی گفته اند منسوخ است باجماع و بسیار از اهل علم بعدم  
 نسخش رفته و از باب تخصیص شمرده است **فان اخذوکم فکم یقاتلون** که گفته اند  
 منسوخ است بایه سیف اخراج عبدالرزاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن الی حاتم عن قتاده  
 و هم ابن جریر از حسن و عکرمه و دین آیه آورده که گفت نسخه ها بر آیه و لیکن نزد اکثر مفسرین  
 غیر منسوخ است **و یکم سجدون** و **الآخرین یؤیدون** که گفته اند منسوخ  
 است بایه سیف **نبت و دوم** **فان کان من قوم عدو لکم و هو مؤمن**  
 گفته اند منسوخ است بقوله براءة من الله و رسولہ و التراب علم بعدم نسخ وی رفته اند  
**نبت و سوم** **و من یقتل مؤمناً متعمداً فحرام** که گفته اند منسوخ است بایه نسا  
**و تحبب الله علیہ و لعنہ و أعد له عذاباً عظیماً** گفته اند منسوخ است بایه نسا  
**ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء** و بعضی گویند منسوخ است  
 باجماع و قتی که قاتل مسلمان باشد در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند علما در آنکه قاتل  
 عمد را توبه هست یا نه بخاری از سعید بن جبیر آورده که گفت اختلاف کردند درین آیه  
 علمای اهل کوفه پس سوار شدم و کوچ کردم برای دریافت آن بسوی ابن عباس و پرسیدم  
 او ازین آیت گفت این آیه آخر چیزی است که فردا آمد و نسخ نکرد و آنرا هیچ شیئی و مانند آن نیست  
 هم روایت کرده از وی و از زید بن ثابت و جمعی که گفته اند بعد توبه او از سلف ابو هریره  
 و ابن عمر و ابوسلمه و عبید بن عمیر حسن و قتاده و ضحاک بن مزاحم اند نقل از ابن الی حاتم عنهم  
 رفته اند جمهور بسوی قبول توبه وی و استدلال کرده اند بشی قول تعالی **ان الحسنات یبدلن**  
**السئآت** و قوله **هو الذی یقبل التوبة عن عباده** و قوله **و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء**  
 و گفته اند جمیع هم مکن است میان آیه نسا که همین است و آیه فرقان پس معنی آن هر دو چنین  
 باشد که **فحرام** که **فحکم** که **الامن** که **تاب** که **لا یساو** سبب متحد است که قتل باشد و هم موجب متحد

که تو عدا باشد بقیاب و استدلال کرده اند بحديث مذکور و صحیحین از عبادۀ بن الصامت  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بتابعین ان لا تشركوا بالله شیئا ولا تنزلوا ولا تقتلوا  
 النفس التي حرم الله الا بالحق بعدة فرمود من اصاب من ذلك شیئا فاستره الله فهو  
 الى الله ان شاء عفا عنه وان شاء عذبه و بحديث ابی هریره در صحیح مسلم و غیره در حق  
 قاتل صد نفس و جماعتی که ابو حنیفه و صحاب ادو شافعی از ایشان اند بدان رفته که قاتل  
 عمد تحت شیت اوست توبه کرده باشد یا نه و در شرح فتنی متمسک بر فریق واضح  
 کرده ایم و حق این است که باب توبه مخلوق نشده بلکه مفتوح است بر هر صد و چون  
 شرک که عظم ذنوب و اشد اوست بتوبه الی الله محو شود و از صاحبش خروج از ان دخول  
 در باب توبه میقتول باشد بآدون او از معاصی که قتل عمد هم منجمد است چه رسد لیکن در  
 توبه قاتل عمد لابد است از اعتراف بقتل و تسلیم نفس خودش بر ای قصاص اگر واجب است  
 و تسلیم دیت اگر قصاص واجب نیست و قاتل غنی تلمن تسلیم کل یا بعض او باشد و اما مجرد  
 توبه وی با عزم عدم عود بسو قتل اصدی بدون اعتراف و تسلیم نفس پس قطع نمی کنیم بقبول  
 او و الله ارحم الراحمین هو الذی یحکم بین عباده فیما کانوا فی مختلفون  
**بست چهارم** ان المناфіقین فی الدنیا لا سفلی من النار و کون تجد لهم  
 نصیرا گفته اند نسخ است بقوله الا الذین تابوا و اصلحوا و اعصموا بالله و اخلصوا  
 دینهم لله فاولئک مع المؤمنین طو این در حقیقت از باب تخصیص با ستناست  
 نیست از نسخ دین **سوره مائد** قرطبی گفته این سوره مدنی است بالا جماع  
 انتهی و در وی از مشوخت نزد بعضی یک آیت و نزد بعضی دو و نزد بعضی سه و نزد بعض  
 هفت و نزد بعض نه آیت است و وی آخر سورت که در مدینه فرو داده یا در حجة الوداع  
 میان مکه و مدینه اول یا ایها الذین امنوا لا تحلقوا شعرا لله ولا الشهر الحرام  
 ولا الهدی ولا القلائد ولا الامین البیت الحرام ینبغون فضلا من ربهم  
 و رضوانا گفته اند نسخ است بآیه سیف زیرا که شرکین حج و عمره می کردند و میفرستاد  
 پس مسلمانان خواهند که ایشان را تاراج و غلبت کنند پس این آیه در نهی از ان نازل شد و



بعده منسوخ گشت بآیه قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَقَوْلُهُ تَعَالَى فَلَا تَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ  
 الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا اَوْ قَوْلُهُ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَحْجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ عِندَ بَنِي حَمِيدٍ  
 اَوَلَوْ دَاوُدُ وَذُرِّيَّتُهُ اَوْ بَنِي جَرِيرٍ وَاِبْنُ الْمُنْذِرِ اَوْ رِشْبَعِي اَوْرَدَهُ اَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَمْ يَنْشَأْ مِنْ مَادَّةٍ مَكْرَهِيْنِ كَيْلِيَّةٍ  
 وَتَقْوَمِيٍّ كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ يَنْسَخُ بَلْكَ حُكْمٌ سَتٌ وَدَخَلَ سَلِيمٌ بَيْتَ دَاوُدَ فَزَالِكَبِيرٌ نُوْشْتُهُ نِيَا قِسْمٌ فِي الْقُرْآنِ  
 نَاسِخٌ بَرَّاءٍ اَوْ وَهْدٌ فِي سِتِّ صَحِيحَةٍ وَلَكِنْ مَعْنَى وَى اَنْتَ كَقَوْلِ مُحَرَّمٍ دَرْ شَهْرِ حَرَامٍ اَنْتَ اَلْغَلِيظُ  
 لِجَانِكُ اَنْخَضَرْتُ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رُطْبَةٍ فَرَمُوهُ دَمَاؤُكُمْ وَامْوَالُكُمْ حَرَامٌ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ  
 يَوْمَ كَذَبْتُمْ اَنِّيْ اَمْرًا مِّنْكُمْ اَفِيْ بِلَدِكُمْ هَذَا اَنْتُمْ كُومٌ وَمَوَالِيْكُمْ سَتٌ رَوَايَتُ  
 اَبُو دَاوُدَ وَنَحَّاسٌ فِي نَاسِخٍ اَزْ اَبِيْ مَيْسَرَةَ عُمَرُ بْنُ شَرْحَبِيلٍ اَكَلْتُ مَنْسُوخًا لَمْ يَنْشَأْ مِنْ مَادَّةٍ يَتَّبِعُ  
 شَيْءٌ لِّغْنَى تَمَامٍ اَوْ حُكْمٌ سَتٌ وَكَذَا الْخَرْجَةُ سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ وَاِبْنُ الْمُنْذِرِ عَنْهُ وَلَكَ الْخَرْجَةُ عِندَ بَنِي حَمِيدٍ  
 اَوَلَوْ دَاوُدُ وَفِي نَاسِخٍ وَاِبْنُ الْمُنْذِرِ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رَوَايَتُ كَرْدٍ اَبُو عَبْدِ اللهِ اَنْضَمَّ مِنْ جَبِيْبٍ  
 وَعَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ كَقَوْلِهِ اَنْخَضَرْتُ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَادَّةً اَخْرَجَ الْقُرْآنَ سَتٌ اَنْدَوِيٌّ تَتَرَلُّ  
 بِسَ حَلَالٍ كَيْفَ حَلَالٍ اَوْ اَوْ حَرَامٍ سَازِيْدٍ حَرَامٍ اَوْ اَوْ دَوْمٌ قَاعُفٌ عَنْهُمْ وَاصْفَحَ مَا كُنْتُمْ  
 مَنْسُوخٌ سَتٌ بآيَةُ قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبآيَةُ سَيْفٍ نِزْلِيَّةٍ  
 فِي خَمْسِيْنَ اَيَّةٍ حُكْمٌ عَقُودٌ اَعْرَاضٌ اَوْ اَزْ قَوْلِ اَبُو دَاوُدَ اَنْخَضَرْتُ رَاصِلِيَّ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 وَدَرِيْنِ اَيَّةٍ حُكْمٌ فَرَمُوْهُ نَدَبُ قَالِ اِيْشَانِ مَا اَنَّهُ اِيْمَانٌ اَنْزَلَهُ اَجْزِيَةً وَهَبْتُ وَجَمْعِيٍّ كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ  
 يَنْسَخُ بَلْكَ خَاصٌّ سَتٌ بِمَعْلُوْمِيْنِ بِسَ حُكْمٌ يَاشُدُ سَوْمٌ اَنْتُمْ لَجَزَاءُ الَّذِيْنَ يُحَارِبُوْنَ اَللّٰهَ وَ  
 رَسُوْلَهُ وَاسْتَعُوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا اَنْ يُقَاتِلُوْا اَوْ يُصَلُّوْا اَوْ يُعْطُوا اَلْيَدِيْهِمْ وَاجْلُهُمْ  
 مِنْ خِلَافٍ اَوْ يُنْفِقُوْا مِنْ الْاَرْضِ كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ سَتٌ قَوْلُهُ اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ قَبْلِ  
 اَنْ تُقَادَ رُوعًا عَلَيْهِمْ وَكَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ سَتٌ نَدَبُ مَنْسُوخٍ وَازْ بَابُ تَخْصِيصٍ بِاشْتِنَاسٍ شَوْكَانِيٍّ  
 كَقَوْلِهِ اَخْتِلَافٌ كَرْدَةٍ اَنْدَرِ سَبَبِ نَزُولِ جَبْهَوْرِ كُوْنِدَرِ عَزِيْزِيْنِ وَدَدَ اَمْدَةٍ دَمَالِكِ وَشَانِيٍّ وَ  
 اَبُو ثَوْرٍ وَحَسَابِ الرَّايِ كَقَوْلِهِ مَنْسُوخٌ سَتٌ رَاصِلِيٍّ وَسَاعِيٍّ دَرِ اَرْضِ بِنِصْفِ اَمَالِكِ شَعْبِ اَبْنِ  
 الْمُنْذِرِ كَقَوْلِهِ مَالِكٌ صَحِيْحٌ سَتٌ وَاَبُو ثَوْرٍ كَقَوْلِهِ وَى اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا اَدِيْلُ نَزُولِ شَرْحِ  
 غَيْرِ اَبْلِ شَرْكَ سَتٌ زِيْرٌ اَكْ اَجْعَالُ كَرْدَةٍ اَنْدَرِ اَمَالِكِ دَمَالِكِ اَبْلِ شَرْكَ چُوْنِ مُسْلِمَانِ شُوْنَدَ مَعْصُومٌ

ست پس معلوم شد که در اهل اسلام نازل شده است انتهی و دال است بر آن قول قُلْ لِّذَیْنِ  
 كَفَرُوا اِنَّ یَنْتَظِرُوْهُمُ اَعْقَابٌ سَلَفٌ ۝ و قوله صلی الله علیه وسلم الاسلام یهدم ما قبله  
 اخرجه مسلم و غیره و ابن جریر و طبری در تفسیر خود از بعض اهل علم حکایت کرده اند که این آیه یعنی  
 آیه محاربه منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرینین و موقوف شده است  
 امر برین حدود و مروری است از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت  
 در عرینین و باین قائل است جماعتی از اهل علم و جماعه دیگر بآن رفته که نعل دی صلی الله  
 علیه وسلم با عرینین منسوخ است بنهی وی صلی الله علیه وسلم از شد و قائل این قول مطاکب است  
 به بیان تاخیر ناسخ و حق آن است که آیه عام است از شرکین و غیرهم از کسانیکه متکلم بمضمون  
 آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعوم لفظ است قرطبی در تفسیر خود گفته  
 و نسبت خلاف بیان اهل علم در آنکه حکم این آیه تترتب است در محاربین از اهل اسلام و اگر چه  
 نازل شده است در مرتدین یا یهود انتهی چهارم فَاِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ  
 عَنْهُمْ ۝ گفته اند منسوخ است بقوله تعالی وَاِنْ اَحْكُمْ بَیْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ و باین گفته است  
 مجاهد و سعید بن المسیب جماعه دیگر گفته حکم است و این مختار حسن بصری و شعبی و نخعی است و اعتبار  
 فوز الکبیر نیست که معنی آیه چنین است که اگر حکم اختیار کنی پس حکم موافق ما انزل الله فرمائی و اتباع  
 اهلوائی ایشان ننمائی حاصل آنکه ما را میرسد که اهل ذمه را در قضیه ایشان برادر اعمالی ایشان  
 بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کرده خدا فیصله سازیم  
 انتهی شوکانی گفته درین آیه تخییر است مرسل خدا را صلی الله علیه وسلم میان حکم و اعراض  
 و استدلال کرده اند بدان بر تخییر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر علما اجماع کرده اند بر آنکه  
 واجب است بر حکام اهل اسلام حکم کردن میان مسلم و ذمی چون مراغه کنند بسوی ایشان  
 و اختلاف در مراغه اهل ذمه است میان خود ما قومی تخییر رفته و جمعی بوجوب قائل گشته و گفته  
 که این آیه منسوخ است بآیه مذکوره و به قال ابن عباس و عکرمه و الزهیری و عمر بن عبد العزیز و  
 و هو الصحیح من قول الشافعی و حکایت کرده است آنرا قرطبی از اکثر علما انتهی تخم ماعالی الذی یقول  
 اِلَّا الْبَلْغُ ۝ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و اکثر اهل علم بر آنکه حکم است و قتال با آنها واجب

از ابلاغ است یا منتهی آن است که نیست بر غیر مگر رسانیدن یا ایشان اگر چه اقبال نگفتند  
 و اطاعت ننمایند که ضرر آن بر جاهل ایشان است و جنایت نکرده اند مگر بر جاهل های خود را ما  
 رسول پس آنچه واجب بود بر او بجا آورد و قیام نمود با ما و تعالی و الله اعلم ششم یَا أَيُّهَا  
 الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَضَيْتُمْ وَمَنْ كَفَرَ أَنْفُسُكُمْ  
 آخرا و اول در نسخ کرده زیرا که هدایت در اینجا امر معروف است و گفته اند تا نسخ این آیه است  
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَكَانَ كَثِيرٌ مِّنْكُمْ  
 ست شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر معروف و نهی عن المنکر زیرا که تارکین با وجود  
 بودن آن از عظم فروض و مینه مهتدی نیست و حق تعالی گفته إِذَا اهْتَضَيْتُمْ ط آیات احادیث  
 متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد این آیه بر سبب که قادر نیست بر قیام بواجب امر  
 بمعروف و نهی عن المنکر یا گمان تا نیز بحالی از احوال بنی دارد و یا از حلول ضرر بر نفس خود  
 که درین صورت ترک آن رواست و در سنن اربعه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم  
 و ابن حبان و دارقطنی و ضیاء در مختاره و غیر هم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت  
 کرده اند که خواند ابو بکر این آیه را و گفت ای مردم شما این را میخواهید و بر غیر موضع او نهید  
 و من آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شنیده ام که می فرمود که مردم چون منکری را ببینند و آنرا تشبیه  
 ندهند نزد یک است که عام کند آنها را خلائی تعالی بعتقاب و ترندی و ابن ماجه و ابن جریر و ابوداؤد  
 و ترمذی و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابوالشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابی امیه شعبه  
 آورده اند که گفت آدم ابو القبله برخشی را و گفتم چه می کنی درین آیه گفت که آدم آیه گفته تم علیکم  
 انفسکم الخ گفت سوگند بخدا پرسیدم از آن رسول خدا را پس فرمود و تو می شنوید بمعروف  
 و تنهاهی شوی د از منکر تا آنکه چون بر بینی شیخ مطاع و هموائی متبع و دنیاوی موثره و عجاب  
 هر ذی رای برای خود پس برست خاص جان تو و بگذارد امر عوام را بدرستی که از پس  
 شما زمانه ایست که صبر دران مثل قبض بر جبرست عامل را دران اجبه بنجاه مردست  
 که عمل می کنند مثل عمل شما و صحاح الترمذی و الحاکم و در روایتی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 آمده که ضرر بنی کند شما را یکی که گمراه شما از کفار چون مهتدی شدید شما و ابی بن کعب گفته

تا ویش آنست که این در آخر زمان باشد از جبر عنه عبد الرزاق و این جری انتهی لمخصا و درین  
 صورت منسوخ نیست بلکه مخصوص است و هو الحق یهتتم یا ایها الذین امنوا شهداءکم  
 اذ اخبر احدکم الموت حیث الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او اخران  
 من غیرکم گفته اند منسوخ است بآیه و اشهدوا و اذ وئی عدل منکم پس شهادت  
 کفار بر مسلم مقبول نباشد بالا جماع و نیست دلایه ذکر شهادت کافر زیرا که نزول او در شان  
 مسلم است که در سفر نزد موت و صیت کند بر دو کافر یا دو مسلم و در فور کبیر گفته احمد موافق  
 ظاهر این آیه گفته است و معنی آن نزد غیر او چنین است که باشند آن دو دیگر از غیر اقرار  
 شما یعنی از سایر مسلمین انتهی و درین صورت منسوخ نخواهد بود بلکه حکم است و شوکانی در فتح القدر  
 تفصیل مقام چنین کرده که اواخر آن مخطوف است بر اثنان و من غیرکم که صفت است  
 یعنی آن هر دو از جانب باشند و گفته شده که ضمیر در منکم از ابر مسلمین است و در غیرکم از کفار  
 کفار و همین است النسب بسایق آیه و بیان قائل است ابو موسی اشعری و عبد الباقی و غیر  
 پس در آیه دلیل باشد بر جواز شهادت اهل ذمه بر مسلمین در غیر خصوصاً در وصایا چنانکه فاذنم  
 قرآنی است و شهادت سبب نزول پس چون نباشد بهره موصی یکیش باشد بر صیت  
 او از مسلمانی پس باید که گواه شوند دو کس از اهل کفر و اذکنتم گواهی بعد قدوم حلف و حکم  
 کرده شود بر شهادت آنها درین صورت و سپس اگر کذب آنها ظاهر شود دو کس از اولیای خود  
 حلف کنند و آن هر دو بنا بر جنایت خود عزم کرد نداین است معنی آیه نزد کسان مذکوره  
 و به قال سعید بن المسیب یحیی بن العیر و سعید بن جبیر و ابو مجلز و غنی و شریح و عبد السلامی  
 و ابن سیرین و مجاهد و قتاده و سدی و ثوری و ابو عبید و احمد بن حنبل و زنه است بسو  
 اول یعنی تفسیر ضمیر منکم بقربت یا عشره و تفسیر غیرکم با جانب ذمه هر و حسن و عکره و  
 مالک و شافعی و ابو حنیفه و غیرهم گفته اند که منسوخ است و احتجاج ایشان بقوله  
 اقله است من یؤثرون من الشهداء و قوله و اشهدوا و اذ وئی عدل منکم  
 و کفار نه مرضی باند و نه عدول و چه در خلاف کرده اند ایشان را و گفته اند آیه محکم است و این  
 است حق بنا بر عدم وجود دلیل صحیح دال بر نسخ و اما هر دو آیه مذکوره پس عام اند در جن

و از این احوال این آیه خاصست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بصیرت بحالت عدم بودن  
 و نیست تعارض میان خاص و عام منتهی کلامه هشتم **فَإِنْ عَذَبْنَاكَ أَنتَهُمَا السَّخَّاءُ إِنَّمَا**  
 گفته اند منسوخ است بقوله واکشهو واذ ذری عذابی منک که درهم ذلک اذنی ان یناشی  
 بالشیء اذ ذری عذابی گفته اند منسوخ است بشهادت اهل اسلام حاصل آنکه درین سر و عذاب  
 شایدست نزد وقوع عیب و ربهات ذوی پس منسوخ شد بقوله تعالی و لا یضار کاتبک ولا شهیدک  
 و منع کردند از مضارت بشهادت و در تحلیف شاهد اضرار است و لیکن حق آنست که این هر دو  
 آییم که اند منسوخ چنانکه از تقریر سابق ظاهر گشته و برین اند اکثر اهل علم و تحقیق نشان بر عدم علم  
**سُورَةُ الْاِنْعَامِ** در اظهر احوال یکی است مگر شش آیت می ماند و الله حق قلهم  
 الی آخر شش آیت و ائله ما سئکم ربکم و علیکم الی آخر شش آیات و قرطبی گفته است و آیت  
 یکی و ما تماد و ما ان یکرهوا الذی انشاء جنت و باجملا از منسوخات در وی نزد بعضی است  
 آیه و نیز بعضی سیزده و نیز بعضی چهارده است **أَوَّلُ قُلْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابًا**  
**يَوْمَ عَقِيبِهِمْ** گفته اند شش است بآیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر  
 یعنی آنست که صلی الله علیه و سلم در اول امر از ابتلا بصییت و استحقاق عقوبت ترسان بود و بعد  
 مامون فرمودند او را با بخار مغفرت و ذنوب متقدمه و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نیز جمعی  
 از اهل علم خوف درین آیه یعنی علمت یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب یابد  
 و برین تقدیر محکم است و هو الحق و دوم **قُلْ لَنْتُ عَلَيْكُمْ يَوْكِيْلٌ** گفته اند منسوخ است  
 بآیه سیف قال این عباس فرمود گفته اند منسوخ نیست زیرا که ایمان آنها در وسیع و صلی الله  
 علیه و سلم نیست سوم **وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ** گفته اند منسوخ است  
 بآیه اذ اسمعتم آیات الله یکفر بها و لیت هن رأیها فلا تفعلوا و معهم حتی یخوضوا  
 فی حکایت عذیب یعنی در آیه اول ترخیص بود در محاسن گفت وقت اضطرار بعد از نزول  
 این آیه نسخ پذیرفت چهارم **وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لِبَاطِلٍ كُفْرًا** گفته اند منسوخ است  
 بآیه سیف قال قاده و بما گفته بطریق تهدید است مثل قوله ذری و من خلقت و جند  
 و درین صورت محکم باشد و برین اند اکثر اهل علم و کمالی گفته می گویند که این آیه منسوخ است

و گفته اند معنی آن است که ایشان یعنی پیرو دینی را که بران هستند لعن و لعن کنند چنانکه  
در فعل ایشان با النعام مشاهده می افتد که از همین جهالات و ضلالتات بوده است و گفته اند مراد  
بدین در اینجا عید است یعنی عید خود را لعن و لعن گرفته اند و هم فَعَنُوا بَصَرًا فَلْيَنْفَسُوا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ  
فَعَلَيْهَا گفته اند منسوخ است بایه ششم وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ از جمل گفته نازل شد  
این آیه قبل از فرض قتل بعده امر کرده شب منسوخ از طهارت اودان بسیف و سنان پس این  
نیز منسوخ باشد بایه ششم وَ أَغْرَضْنَاهُ عَنْ الْمَسْكِ كَيْفَ هُوَ الْبُشَيْخُ از سیدی آورده که منسوخ  
بایه قتل ششم وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا گفته اند منسوخ است بایه ششم  
وَلَا تَسْتَبِقُوا الَّذِينَ بَدَأُوا كُفْرًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبِقُوا اللَّهَ عَدُوًّا لَئِيْلَ عَمَلِهِمْ كُونُوا مِنْهُمْ  
بایه ششم در فتح القدر گفته جمهور بیان نموده اند که این آیه حکم ثابت غیر منسوخ است و اصل اصل  
است در سد ذرائع و قطع طرق بسوی شبهه و در روی دلیل است بر آنکه داعی بسوی حق و مایه از  
باطل چون تیر سوزان و دعوت و تندی تسبیح و آنچه اشک از آن است از امتها که حرم و مخالفت  
حق و وقوع در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب است بروی وجه القبح است این آیه در جهل است  
خاندان آن برای عاملین جمیع خدا و تصدیر بیان از برای مردم چون باشند در قومی صم که در کنگ  
می کنند او را وقت امر نمودن وی بعبودیت و می گذارند معروف و دیگر ازین امر می کنند و منکر  
را که بنی بنیان ایشان را و از آن و خبر او از منکرات بنا بر عا دق و بغض اتباع محققین  
و جرات بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تیغ و کیف که سیف حکم عدل است در حق می ماند  
شرعیت مطهره که مخالفت دین و تجری بر اهل شرع عادت و دوی خود ساخته است چنانکه  
در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده شود در طبل کثیر می مانند چون  
سوی سنت راه نموده شوند مقابل افش بدع خود می نمایند پس ایشان اند مثل اهل بدعت و بدعت  
بایه ششم وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا گفته اند منسوخ است بایه ششم  
وَلَا تَسْبِقُوا الَّذِينَ بَدَأُوا كُفْرًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبِقُوا اللَّهَ عَدُوًّا لَئِيْلَ عَمَلِهِمْ كُونُوا مِنْهُمْ  
لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ مَا وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و باین فیه است ابن عباس و لیکن در  
این از باب تخصیص است نه از باب نسخ و کانی در فتح القدر نوشته اختلاف کرده اند

ابن علم درین آیه نذیب ابن عمر و نافع و شمسی و ابن سیرین و نذیب مالک در روایتی از دومی احمد  
 بن حنبل و ابو ثور و داند ظاهری است که بر هر چه از ذبائح نام خدا نذیب گشته حرام است  
 بدون فرق میان عام و خاصی بموجب این آیه و مویذ این استدلال است قوله **اِنَّهُ لَفَسَقٌ وَثَبَاتٌ**  
 شده است در احادیث صحیح و غیره در صید و غیره و نذیب شافعی و صحاب و مالک در روایت  
 و احمد آن است که تسبیح مست نه واجب این مروی است از ابن عباس و ابی هریره و عطا  
 بن ابی رباح و شافعی آیه را حلال بر ذبح بغیر الله کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصوص است و در  
 مراسیل ابو داود آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذبیحه مسلم حلال است نام خدا بر او  
 ذکر کرده شود یا نه و این صلاح تخصیص آیه نمیتواند شداری حدیث عائشه که دی گفت آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم که قومی می آرند گوشت تها را و ما نمیدانیم که ذکر کرده اند بران نام خدا یا نه فرمود شما  
 نام برید و بخورید افا ده آن میکند که تسبیح نزد اکل منجری است بالنباس وقوع او نزد ذبیح و نذیب  
 مالک و احمد و مشهور از وی و ابو حنیفه و صحابش و اسحق بن راهویه است که ترک تسبیح نیاز  
 مضرت است و اگر عمد ترک کرده ذبیح غیر حلال باشد و این مروی است از علی و ابن عباس و  
 سعید بن المسیب و عطاء و طاووس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر بن  
 محمد و بیحه و استدلال کرده اند بر روایت بهیقی از ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اگر ذبیح  
 کرد تسبیح نزدیک ذبح پس باید که یاد کند نام خدا را و بخورد و رفع این حدیث خطاست زیرا که  
 از قول ابن عباس است و گنا آخر چه من قوله عبد الرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید  
 و ابن المنذر آری ممکن است استدلال برای این نذیب بمثل قوله تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَلِّحْ لَنَا  
**اِنَّ تَسْبِيحَنَا اَوْ اَخْطَاْنَا** و بقوله صلی الله علیه و سلم رفع عن امتی الخطا و النسیان انتهی کلام  
 دو از دهم **يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰی مَا كُنْتُمْ كُفَرًا اِنَّیْ عَامِلٌ ۚ وَاَسْتَوْفٰی تَعْلَمُوْنَ ۚ لَمَنْ تَكُوْنُ مِلَّةٌ  
 عَاقِبَةُ الدِّارِ ۚ** گفته اند منسوخ است بآیه سیف و دهم **قُلْ اَنْتَظِرُوْا اَنَا مُنْتَظَرٌ ۚ**  
 گفته اند منسوخ است حکم انتظار در حق کفار بآیه سیف چهارم و دهم **اِنَّ الدِّیْنَ قُرْاٰنٌ یَّمُنُّ  
 وَكَانُوْا شِعْبًا كَاسَتْ ۚ وَهُمْ فِیْ شَكٍّ اِنْ مَّآ اَمْرُهُمْ اِلَّا مَّا یَشَآءُ اللّٰهُ ثُمَّ یُنَزِّلُ مِنْ سَمٰوٰتٍ مَّاءً کَاثِرًا  
 یَعْمَلُوْنَ ۚ** گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات الهی در قسم تقدیر





بدخول در اسلام است یا از کفر و در و دلیل است بر آنکه اسلام قاطع و مادم خیر است که پیشتر  
از وی بوده چهارم و آیت هشت حتی لا تكون فتنة گویند منسوخ است بآیه سیف و این  
در حقیقت از باب تخصیص نبایت است نه از باب نسخ مجمم و آن جَعَلُوا لِلَّهِ مَا جَعَلُوا لَهَا  
گفته اند منسوخ است بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ اِلَى قَوْلِهِ حَتَّى  
يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ یعنی در آیه اول ذکر صاحت بایهود بود و بعد  
نسخ پذیرفت ششم این تَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مَا مَاتَ مِنْكُمْ و گفته اند  
منسوخ است بقوله اَنْ تَخَفَ اللَّهُ عَنْكُمْ و علم اَنْ فِيكُمْ ضَعْفَاءُ فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ  
مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مَا مَاتَ مِنْكُمْ یعنی پیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزوه از ده کافر  
مقابل کند و دیگر نزد بده حکم شد که از دوس فرار نکند و در فوز الکبیر گفته قلت هی کما قال رسول  
انتهی و در حقیقت تحقیق تشدید است نسخ اصل حکم هفتم وَالَّذِينَ آوَاؤُا وَكَفَرُوا بِكُمُ الْأُولَئِكَ  
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و گفته اند منسوخ است بقوله قَاتِلُوا الْأَكْثَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ  
یعنی مهاجرین و انصار و ارباب یکدیگر میشدند هجرت و نصرت پس منسوخ شد این حکم بنوی  
الْقُرْبَى سَبْعَمِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْحَقُوا بِكُم مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى يُبَاحِزُوا و گفته اند  
منسوخ است بقوله قَاتِلُوا الْأَكْثَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ یعنی اول میراث باسلام مع هجره  
بود بعد بموالات و نصرت شد سپس باولی الارحام منسوخ شده و حصه قرار یافت و بعضی  
گویند حکم است در آیه اخبار است بآنکه بعضی قریات اولی تر بعضی است نه آنکه میراث بموالات  
و نصرت منسوخ باشد اما این عباس بنخ رفته و گفته مهاجر متولی اعرابی و ارباب او میشد حال آنکه  
مؤمن می بود و همچنین اعرابی و ارباب مهاجر میشد پس نسخ کرد و آنرا آیه ارحام **سُورَةُ**  
**مِرَات** و آخر سوره توبه هم خوانند مدنی است قرطبی گفته بالتفاق نزولش بعد از سوره  
و در وی از آیات منسوخه یک آیه و نیز بعضی سه و نیز بعضی شش آیه باز آمده است **أَوَّلُ**  
**بَرَاءَةِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و گفته اند منسوخ است بآیه  
**سَيْفٍ دُومٍ** و آن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجَعُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ  
خضاک گفته منسوخ است بآیه سیف حسن گفته حکم است موم و الَّذِينَ يَكْفُرُونَ



تا تبیین صاف از کاذب و اذن در اینجا بسوی اذن بعد تثبیت و الله اعلم، مستقم  
 اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ  
 لَهُمْ گفته اند منسوخ است اول او با خبره اول یعنی كُنْ يَغْفِرْ لَهُمْ گفته اند بقوله تعالى  
 وَلَا تَقْبَلْ لَهُمْ شَفَاعَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَئِنْ يَدْعُواكَ فَلَا تَنْصُرْهُمْ يَوْمَ الْمُنْظَرِ  
 و این دیگر در حق قومی دیگر بعضی گفته اند اول در حق منافقان است و این در حق پیرو قیل  
 غیر فلک و زرد اکثر اهل علم محکم است منو آنکه او تعالی رسول را خبر کرد که صد و شصت نفر  
 در حق ایشان و عدم او برابر است زیرا که اینها نه اهل تنفیر اند و نه اهل مغفرت پس الله  
 پس گویا مثل تو ای تعالی است قُلْ أَنْتَقِفُوا كَلِمَةً وَكُنْ لَهُمْ نِقْمًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
 الْأَعْرَابُ أَكْثَرُ كُفْرًا وَنِفَاقًا گفته اند منسوخ است بقوله وَمِنْ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ  
 بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و این در نفس الامر تخصیص علم است نه نسخ احکام و همچنین در آیه و مِنَ  
 الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ گفته اند منسوخ بآیه مذکوره و در تحقیقت درین آیات  
 بیان تنويع اعراب است که بعضی جناب نه نسخ کبی به دیگری و لهذا جمعی از اهل آزاد داخل حکم  
 داشته اند و هو الحق **سوره یونس** یکی است مگر سوره یونس قولاً فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّنَ  
 آخِرِ مَا يَخْبُرُكَ رَوَيْتَ مَعَهُ قِطْعَةً قُرْطُبِي در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که گاهی  
 یکی است الا دو آیه و از گاهی یک آیه نقل کرده و محکی است از حسن و عطاء و عکرمه و جابر که یکی  
 بلا استناد و در وی از منسوبات نزد بعضی پنج آیه است و نزد اکثر دران و در سوره بیچ نه اول  
 إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ كَرْتِي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ گفته اند منسوخ است بقوله لِيُغْفَرَ لَكَ  
 اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ و کلام در مثل این آیات گذشته **دوم** إِنِّي أَنْظِرُكُمْ  
 إِنِّي سَعَاكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ گفته اند منسوخ است بآیه سيف سوم وَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ  
 فَقُلْ إِنِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ گفته اند منسوخ است بآیه سيف چهارم فَمَنْ أَهْتَدَى  
 فَاتَّبِعْهُ فَنُفِصَ بِهِ فَمَا مَلَأَ مِنْهُ الْقُلُوبُ گفته اند منسوخ است بآیه سيف پنجم حَتَّى يُخْلَقَ اللَّهُ مَسْجُودًا  
**سيف سوره هود** یکی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و گفت ابن عباس  
 و قتاده الا یک آیه و بی قولاً قِيمِ الصَّلَاةَ وَاتَّقِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ گفته اند منسوخ است

و نیز بعضی سه آیه است اول مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْخَيْلَةَ الدَّيْمِيَّةَ وَرَشْتَهَا نُوفِيَ إِلَيْهِمْ  
 أَنْفَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يَبْجُسُونَ گفته اند منوح است بآیه سوره بنی اسرائیل مَنْ كَانَ  
 يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ نَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ و این در حقیقت از باب تعبد اطلاق  
 است نه منوح دوم قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ گویند  
 منوح است بآیه سیف سوم وَانْظُرُوا زَانَا نُنَظِّرُكُمْ إِنَّا مُنْظِرُونَ منوح این آیه هم بآیه سیف  
 است که ما تقدم و چون این آیات در کتاب عزیز مکرر دارد شده جدا شمردن آن در باب  
 منوح وجهی و جوی ندارد و الله اعلم **سوره یوسف** علیه السلام تمام او یک است  
 و گفته اند باین که دیدینه وقت هجرت نازل شده و این عباس گفته مگر چهار آیت و نیست  
 در آن ناسخ و نه منوح **سوره رعد** در اختلاف است که یکی است یا مدنی سجد  
 بن جبریه حسن و عکرمه و عطاء و جابر بن زید یکی گفته اند و این الزبیر و طبری و مقاتل گفته مدنی  
 و قول سوم آنست که مدنی است مگر دو آیت در روی دو آیت منوح است اول وَإِنَّ  
 رَبَّكَ لَكُنُوزٌ مَّغْفُورَةٌ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ گفته اند منوح است بآیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ إِنَّ  
 يُشْرَكَ بِهِ قَالَ اضْحَاك و این در صورتی است که ظلم بخیر یا شرک باشد که قال تعالی  
 إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و نیز اکثر اهل علم معنی عصیت است و مغفرت مؤمن عاصی نه  
 اهل سنت و جماعت است و درین صورت آیه محکم باشد نه منوح شواکی گفته در روی بشارت  
 عظیم است در جای کبیر زیرا که انسان بحال اشتغال بظلم تأب نمیباشد و لهذا گفته اند کلین آیه  
 در حق عصات موحیدین است خاصه یا مراد بنصرت دین یا تاخیر عقاب است تا آخرت تا مطایب  
 شود بحکایت او تعالی اشتغال کفار را بر آن عقوبت و میفراودست جمله ما بعد و آن سر تأب  
 کشیدند الْعِقَابِ یعنی معاقب عصات کند و این از کافرن است حسب اقتضای مشیت  
 خود در و آخرت اشتهی دوم فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ مُنَوَّحٌ ست بآیه سیف زیرا که مفاد آیه  
 ادلی صرف تبلیغ رسالت است بدون مقاتله و در آیه مانی بدان حکم کردند و در حقیقت منوح نیست  
 بلکه ترقی است در حکم چه تبلیغ در قتال بر وجه ابلغ موجود است و الله اعلم **سوره ابراهیم**  
 یکی است که اخراج ابن ابراهیم و یوسف بن عباس و الزبیر و حاکم القرطبی عن الحسن و عکرمه و جابر

بن زید و قافه مگر دو آیه یا سه آیه و بی قول که آنکه تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا إِلَى  
 قَوْلِهِ فَإِنَّ مَصِيدَهُمْ إِلَى النَّارِ و درین سوره از نسخ و منسوخ پنج نیست بلکه تمام او محکم است  
 است **سوره حجر** که است بالاتفاق قال القرطبی و روی نحوه عن ابن عباس و  
 عبد السدین الزبیری و همان عهد یا چهار آیه منسوخ است **اول** ذُرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَمْتَعُوا لِقَتَهُمْ  
 منسوخ است بآیه سیف دوم قَاضِيَةُ الصِّفَةِ الْحَبِيلِ منسوخ است بآیه سیف عکرمه  
 و مجاهد گفته این آیه پیش از قتال است سوم لَا تَمْلِكُ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَاهُ أَزْوَاجًا  
 مَتَّعْنَاهُمْ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و دیگر نسخ درین آیه غیر ظاهر است زیرا که در وی چیزی  
 کرده اند از التفات بسوی زخارف دنیا و اوست نظر بسوی آن عدم خزن بر تنوع ایشان  
 درین دار و خفض خراج و لین جانب بر آموختن چیزی از قتال که آیه سیف ناخوش باشد  
 و لهذا اکثر اهل علم آنرا محکم دانسته اند چهارم قَاضِيَةُ مِمَّا تَوْفَعُوا عَنْ عَنِ الْمَشْرِكِينَ  
 منسوخ است بآیه سیف قال ابن عباس و در حقیقت محکم است معنی آنکه هر کس بکار خود و  
 اعراض کن از ملامت ایشان و ملتفت نشو بسوی مشرکین که سر زش میباید ترابر دعوت  
 اسلام و موکد این معنی است جمله مَا بَعْدَ اَنَا كَفَيْنَاكَ اَلْسُنَ هَزِينِ **سوره نحل**  
 که است تمامها در قول حسن و عطاء و عکرمه و جابر و ابن عباس و ابن الزبیری و در روایتی  
 از ابن عباس آمده مگر سه آیه از آخر او که میان مکه و مدینه در تصرف آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم از احد فرو داده و این سوره سوره نغم هم نامند روی دو یا سه حکم منسوخ است  
 و نزد بعضی تمام او محکم است **اول** وَمِنْ ثَمَرَاتِ الْغَيْثِ وَالْأَعْنَابِ تَخْذِفْنَ حِنَّةَ  
 سَكَنٍ أَوْ رَدًّا قَاحَسْنَا گفته اند منسوخ است بآیه اِنَّمَا تُحْكُمُ رَأْيَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ  
 مِنْهَا وَ مَا بَطْنُ وَلَا تَشْمُ و اشم یعنی خمر است در فتح القدر گفته نزول این آیه قبل تحریم  
 خمر بود و سکر در لغت حبش سکر باشد و نذوق حسن طعام و اهل لغت گویند سکر نام خمر است  
 و ابن عباس گفته سکر آنچه حرام است از ثمره او و رزق حسن آنچه حلال است و ابو داود  
 در نسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از وی روایت کرده اند که سکر نیک است در زحم  
 زبیب پس نسخ که در آنرا قوله اِنَّمَا الْحَرَمُ وَالْمَيْسِرُ انتهى و بعضی معنی آیه چنین گفته اند که

شمرات خلیل و اعصاب رزق حسن بود شما زوی اخدر سکر کردید پس برین تقدیر منوح نباشد دوم  
 فَإِنْ تَوَلَّوْا أَفَاكُنَّا عَلَيْكَ الْبَلَاءَ گفته اند منوح است بایه تشال و در حقیقت در آن بایه  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر توالی بنیاد همید غدر است که نیست بر تو مگر سایندن پس حکم  
 باشد سوم و جاد لهم بالی ای همی احسن گفته اند منوح است بایه سیف و صحیح است که حکم  
 است زیرا که این مجادله بلسان است صحیح قطیعه مفیده یقین یا حج ظنیه انا عینه موجب تصدیق  
 بمقامات متبایه و آن مجادله سیف و نشان است و دعوت را همین دو طریق است پس پس  
 و این جمع است میان هر دو آیه و الله اعلم **سُورَةُ نَبِيٍّ سَرِائِيلَ** یکی است مگر  
 سه آیه و در وی نزد بعضی دو آیه منوح است اول وَقُلْ تَرَبُّوا مِنْ حَمَلِ الْكَاذِبِينَ صَفِيًّا  
 ابن عباس گفته نازل شد بعد ازین مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلَّذِينَ كَفَرُوا  
 بِمَا كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ و در حقیقت این از باب تخصیص است در منوح دوم وَمَا أَرْسَلْنَاكَ  
 عَلَيْهِمْ دَكِيلًا و منوح است بایه سیف و در فتح القدر گفته ما و کلناک فی منعهم عن الکفر  
 و قدر هم علی الايمان و قيل ما جئناک کفیلًا لهم توخذ بهم انتهی و برین معنی آیه محکم  
 است نه منوح **سُورَةُ هُفَ** قرطبی گفته یکی است در قول جمیع مفسرین و به قال  
 ابن عباس طاب ابن الزبیر و تمام او محکم است در وی هیچ آیه منوح نیست **سُورَةُ هُرَمِ**  
 علیها السلام ابن عباس و ابن الزبیر و عائشه و غیره گفته نازل شده است بلکه در نزد بعض  
 چهار آیه منوح است اول وَإِنَّ مِنْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ  
 وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ گویند منوح است بایه سیف و زو اکثر مفسرین محکم است زیرا که معنی  
 هر دو آیه ممکن است چه در وی حکایت غفلت است و نیاست در دینانه حکم ترک قتال یا خیانت  
 دوم تَخَلَّفَ مِنْ كَيْدِهِمْ خَلْفٌ أَصَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ  
 يَلْقَوْنَ أَعْيَابَهُمْ گفته اند منوح است بایه ما بعد الا من باب و امن و عمل صلاته اقا و اليك  
 يذْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يَتْلُمُونَ شَيْئًا و این از باب تخصیص عموم است نه نسخ عموم فعل  
 مَنْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ فَمَا يُدْكَرُ الْقُرْآنَ قَالَ آه گفته اند منوح است بایه سیف و زو اکثر  
 ابن علم محکم است معنی آنکه حق تعالی رسول خود را حکم کرد که جواب دهد کسانی را که از نماز می گریزند



در وی اختلاف است ابن عباس فرماید این الزمیه و قتاده گفته اند مدنی است مگر چهار آیه و ما  
 اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلٍ اِلَى قَوْمٍ عَنَّا اَبَیْ یَوْمٍ عَقِیمٍ و جمیع گویند منقطع است بعض  
 کی و بعض مدنی و گفته اند انزل سوره ماسی آیت مدنی است باقی کمی و پنج آیه از ان بلی مدنی  
 و منسوخ همان در بابت حکم است اول و ما اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلٍ وَلَا تَنْفَعُ اِذَا  
 اَتَمَّتْ اِتْمَانُ الْفُلِّ الشَّیْطَانُ فَاِذَا مَلَیَتْهُ كَفَتْ اَنْد منسوخ است بقوله سَتَقْبِرُ نَفْسُكَ فَلَا تَنْفَعُ  
 اَنْ تَزِدَ اَلْکَرَامِلَ عِلْمَ حَکَمٍ و همان تسلی است از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله که القاشی شیطان  
 غلط و نسیان را در کتابت و قرات شما چیزی جدید نیست یا پیغمبران سابق نیز این چنین  
 کرده لیکن او تعالی القاشی را در منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین  
 است از قبول القاشی شیطان حکم و ما یُطِیقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحِی الَیَّ وَ قَدْ  
 که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این عبارت که تِلْكَ الْعِزَّتِیْ اَلِیَّ  
 و ان شفاعتکم من لدن ربی بزرگوار آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد محققین اهل حدیث هیچ وجه صحیح  
 نشده و باینسان هیچ فصلی در حدیث نیست بهیچ گفته این قصه غیر ثابت است از جهت نقل بعد  
 در روایان او حکم کرده و گفته ملعون اند و امام الیمه ابن خریجه فرموده این قصه از وضع زناده  
 است و بعد در سندهی شیخ احمد فاروقی که در کتابت خود بدان تسک نموده گوید باطل باشد  
 و مطلع نشده قاضی عیاض در شفا گفته اجاع کرده است که در این طریق ادبلاغ است  
 از اجابار پیغمبری بخلاف ما علیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وی محصوم است قصدا و  
 عمدا و سهوا و غلط این اکثر گوید بسیار مفسرین قصه غزایق ذکر کرده اند لیکن همه طرق او  
 سلب است و ندیدم آنرا مستند هیچ وجه صحیح انتهی دوم اَللّٰهُ یُحْکِمُ بَیْنَكُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فَمَا  
 کُنْتُمْ بِمِیثَاقِهِمْ یُحْکِمُونَ گفته اند منسوخ است بآیه سِیفٍ و دَفْنِ لِّلْأَمْرِ تَعْلِیمٌ است  
 که این چنین جواب دهند مجادلان با بطل را پس آیه حکم است نه منسوخ سوم وَ جَاهِلِدُوا  
 فِی اللَّهِ حَتَّىٰ یُهَادِیَهِ گفته اند منسوخ است بآیه فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ اِنَّ اَلْکَرَامِلَ عِلْمٌ بِنَهْیِ  
 که حکم است و منعی حق جهاد نیست که ترسند در راه خدا از لومت لایم یا تغیر وجه و در  
 ایجادین آیه است در فتح القدر گفته مقاتل و طبری گفته اند آیه منسوخ است بآیه نَذَرُ کَمَهِ و رد



کرده اند این را با آنکه تکلیف مشروط است بقدرت پس نیست حاجت بسوی مجبر منسخ  
**سوره مؤمنون** کی است بلا خلاف در قول جمیع قائله القرطبی و در دست نز و بصیر  
**آیه منسخ است اول** **قَدْ زُهِمَّ فَعَشَرْتُمْ** حتی جاین ه گفته اند منسخ است بآیه  
 سیف و گفته اند حکم است معینش آنکه ترک کس ایشان را در جمل ایشان که نیستند اهل هدایت  
 و ننگ نشود و سینه نواز تا غیر عذاب ایشان زیرا که هر چه را وقتی مقرر است و موم از حق با انبی هج  
 احسن منسخ است بآیه سیف گفته اند حکم است در حق این است و در حق آنها منسخ است زیرا که از صغیر و عظم  
 است از خلعت یه گفت که شرک باشد و گفته اند حکم است علی الاطلاق زیرا که سائر محبوس است تا بدینکه در  
 انشودیم و این **سوره نور** عبارت از آیه گفته است و در و دیافت آیه منسخ است **اول** **الزَّانِ**  
**لَا يَكْفُرُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً** و **الزَّانِيَةُ** لَا يَكْفُرُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً و **وَمُشْرِكٌ**  
**ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ مَعِينٌ** گفته اند منسخ است بقوله **وَأَنكِحُوا الْأَكْمَامَ** سَنَكُم ذَلِيلُ بَقَوْلِهِ **فَأَنكِحُوا**  
**مَا كَلَبَ كَلْمُ مِنَ النِّسَاءِ** و سید بن سبب گفته باجماع در نور البکی گفته احمد مواضع ظاهر آیه است  
 و معنیش نزد غیر وی آنست که نیست گفت و ترکب کبیر و مگر زانیه را یا اختیار زانیه سبب نیست  
 و قوله **لِحُرِّمْ** ذَلِكْ اشاره بسوزنا و شرک است پس منسخ نیست و قوله **وَأَنكِحُوا الْأَكْمَامَ** عام  
 است پاسخ خاص نمیشود و انتهی شوکانی در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این  
 آیه بر اقوال گوی آنکه مقصود از ان تشیع زنا و اهل است و آنکه زنا محرم است بر مؤمنین و معنیش  
 آنست که زنا نیکند زانی مگر زانیه و بالعکس پس نکاح در وی مبینی و طی است نه معنی عقد زنا و  
 شرک بجهت عموم است در معاصی از زنا و غیره و بزجاج این وجه را رد کرده و گفته شناخته نمی شود  
 نکاح در کتاب خدا اگر معنی تزویج و رد کرده اند برین رد با آنکه نکاح معنی و طی در کتاب الله ثابت  
 است و منه قوله **حَتَّى تَنْكِحُوا زَوْجًا** و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که مراد بدان و طی  
 است و از جمله قائلین معنی و طی در آیه مذکور سید بن جبیر و ابن عباس و دیگران اند و دوم آنکه این  
 آیه در حق زنی خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان حکما قال الخطابی **سُومَ** آنکه در رد از مسلمین  
 نازل شده پس مخصوص باشد بقوله **بِإِجَابَةِ** چهارم آنکه در اهل صفه فرود آمده و مخصوص با ایشان است  
 قال ابو صلیح **تَجْمَعُ** آنکه مراد از زانی ضایعه محدود اند حکما و الزجاج و غیره عن الحسن گفته که این حکم

خداست که تزویج نکند زانی محدود را و مثل آن مردیست از ابراهیم خیمه در میان  
 قائل اند بعضی اصحاب شافعی ابن عربی گفته و این صحیح نیست نظراً بخانکه ثابت نیست اعتقاد  
 آنکه این آیه منسوخ است بایه ای خاص گفته و برین قول اند اکثر علما متفقند آنکه این حکم منسوخ غالب  
 است و معنی آنست که غالب زانیان را عفت نمی کنند مگر در ازدواج زانیه مثل خود و غالب  
 زنان زانیه را عفت نمی شوند مگر با زانیان ایشال خویش و مقصود بر مومنین است از نکاح زانی  
 بعد از ایشان از زنا و این از جمیع اقوال است و سبب دل شاید است و احتلاف کرده اند در جواز  
 تزویج زانی که این کس با وی زنا کرده است شافعی و ابو حنیفه جاز گویند و مروی است از ابن عباس  
 و روایت کرده اند از عمر و ابن مسعود و جابر عدم جواز آن و گویند آن مرد و زانی اند ابداً و این  
 قائل است مالک و معنی حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هَذَا اِنْشَاءُ آنست که نکاح زوانی  
 محرم است بنا بر آنچه در دست از تشریع بقایا و تعرض به تبیت و طعن در نسب گفته اند مکره است  
 فقط و اقبیه از آن تحریم بر اربابانغه در زبردست انتهی کلام الشوکانی رحم و لبط سخن درین سلسله  
 و زسک الختام شرع بلوغ المرام و تفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهما دوم و کذا قیل و  
 انهم شهادة ایداء گفتند منسوخ است بایه الا الذین تابوا و لیکن اصل در آن تخصیص  
 با شتمناست نه نسخ سوم و الذین یؤمنون اذوا بحکم و کذا یکن لهم شهاده الا  
 انفسهم فتشاده احدی لهم اربع شهادات بالله و الله لیمن الصادقین گفته اند  
 منسوخ است بدو آیه یکی و الخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین و دیگر  
 و الخامسة ان غضب الله علیه ان کان من الصادقین و لیکن این نسخ غیر ظاهر است پس  
 آی حکم باشد چهارم یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتنا غیر بائنین و لا یجوز  
 و تسلموا علی اهلها گفته اند منسوخ است بقوله لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتنا  
 غیر مسکونه فیها متاع لکم و قال ابن عباس و این نیز تخصیص است نه نسخ پنجم قل  
 للمؤمنات یغضرن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یتدین زینتهن  
 الا ما ظهیر منه ان آی منسوخ است بقوله و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون  
 نکاحاً فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن خیر متبرجات بزینتهن الا لیر

در حقیقت تخصیص است از عموم نه نسخ مفهوم ششم **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ مَآ حُمِّلَ**  
**وَعَلَيْكُمْ مَآ حُمِّلَ** گفته اند منسوخ است بایه سیف زیرا که سنی آیه اولی است که نیست  
بر رسول مگر آنجا آمده شد بدان از تبلیغ و آنرا ایجا آورد پس آیه **قَالَ نَسَخْتُمُوهَا** در عدم  
منسوخیت همچو آیات پیشتر گذشت هفتم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْرَأُوا**  
**وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ** گفته اند منسوخ است بقوله **وَإِذَا بَلَغَ**  
**الْأُكْلَ مِنْكُمْ** الحکم **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** استناد آن **الَّذِينَ كَفَرُوا** من قبلیهم در آفاق گفته  
گویند منسوخ است و گویند نیست ولیکن تهاون کردند مردم و عمل بدان انتهی در فوراً بایه گفته  
ندرب ابن عباس است که منسوخ نیست و این اوجه و اولی با عباد است انتهای و فتح القدر  
نوشته اختلاف کرده اند و مراد بقول سی لیثا ذکر حکم بر اقوال اول آن نه منسوخ است قال سعید  
بن المسیب سعید بن جبیر گفته امر در روی برای ندب است نه برای وجوب و گفته اند واجب  
بود آنجا که ابواب بودند پس اگر آن حال عود کند وجوب هم عائد شود حکاه المهدومی عن  
ابن عباس و گفته اند که امر در اینجا برای وجوب است و آیه محکم غیر منسوخ است و کلمات  
است بر مردان و زنان قرطبی گوید و همین است قول اکثر علماء ابو عبد الرحمن سلمی گفته آیه خاص  
است بزنان این عمر گفته خاص است بر مردان مراد بقول **مَلِكًا** ایما **لَكُمْ** غلامان کنین این اند  
و بقول **لَكُمْ** الحکم صبیان احرار است کلامه **سُورَةُ فَارَقَانِ** کی است تمامها  
در قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته مگر آیه که در مدینه نازل شده **وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ**  
**مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ** آیات در روی یک یا دو آیه منسوخ است اول **وَإِذَا خَاطَبْتَهُمْ**  
**بِالْحَقِّ** هَلْفَنَ **قَالُوا سَلَامًا** گفته اند منسوخ است بایه سیف و نزد اکثر اهل علم حکم است نیست  
در روی از تسلیم بلکه از تسلیم بمعنی برایت معنی آنکه تحمل میکنند بنوعین ایضای این جمل و سفر را و چل  
نمیکند با جاہل و نه سف با سفیه و فتح القدر گفته سبویه گوید ما مورد نشند مسلمین آنروز مسلم  
بر مشرکین ولیکن برین قول که تسلیم است از شما و نیست خیر و نه مشرکیان ما و شما بر گفته لائق آن  
که چنین ہی گفت امر کرده نشند مسلمانان آنروز بحرب ایشان پس ما مورد نشند بدان محدث نیز  
گویند خطا کرد سبویه حدین آیه و بد عبارت آورد و خاص گفته معلوم نیست برای سبویه کلامی در

نسخ و نسخ مگردین آیه زیر که در آخر کلام خود گفته منسخها آیه سیف گویم همچنین میباشد کلام  
 متکلم در غیر علم خود و شکی او در غیر طریق خود و ابر کرده نشاند مسلمانان بسلام بر شترکان نبوی  
 کرده نشاند از ان بلکه ما مورگر دیدند بصف و بجز جلیل پس نیست حاجت بسو دعوی نسخ زبانی  
 دوم و یجذلّ ینهم مضافاً منسخ است بقوله الامن ثاب و امن و عمل عملاً  
 صالحاً و قبل بقوله یقفهم اذون ذلک یعنی مایه اول حکم خلوفار از برای عصا کین  
 کرده بودند بعد تا بنین را انانها استنفا فرمودند پس حکم اول منسخ گشت و در حقیقت  
 مخصوص گشت نه منسخ **سوره شعرا** یکی است نزد جمهور و ابن عباس گفته مگر  
 چهار آیه از آخر او که بحدیث نازل شده و بی الشعراء ائیتهم الغاوان الحرمیت در و  
 نسخ و نه منسخ بلکه مجموع وی محکم است مگر یک آیه نزد بعض که ان الشعراء ائیتهم  
 الغاوان باشد گویند منسخ است بقوله الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و در حقیقت مخصوص  
 با استنفا است نه منسخ **سوره ممل** در طبی گفته همه آن یکی است در قول مکنان و تمام  
 او محکم است نیست در و منسخ مگر یک آیه نزد بعض اهل علم که ان قوله تعالی است انما انا مرین  
 الذین یرین یعنی نیست برین مگر انداز که اعلام مع التخلیف باشد و آن منسخ است بآیه سیف  
 و معین انظم آیه غیر منسخ است زیرا که وی بنی شبه مندر و بیشتر **سوره قصص**  
 تمام او یکی است در قول حسن و عکره و عطا و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و ابن  
 سلام گفته در حقیقت هجرت و در و یک حکم منسخ است کنا اعمالکنا و لکم اعمالکم و انما  
 آیه سیف است قاله الزجلج و نزد اکثر اهل علم محکم است مراد آنکه ضرر کفرشان به مالاتی میشود و نه نفع  
 ایمان با بشا مالاتی شدلی است **سوره عنکبوت** در وی اختلاف است ابن  
 عباس و ابن الزبیر و حسن و عکره و عطا و جابر بن زید گفته تمام او یکی است و قاده و ابن  
 در روایتی گفته تمام او مدنی است و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در و  
 یک حکم منسخ است بر و بعض اهل علم و بقوله تعالی و لا تجد لک اهل الکتاب را الا  
 بالقیحی کحسن و انما سخن آیه سیف است قاله قاده و قتال و گفته نخاس هر که قائل نسخ  
 دوست احتجاج می کند بآنکه آیه یکی است در و الوقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و جز

آن انبیتی و نزد انزال علم حکمست معنی وی آنست که مجادله میکند یکسانیکه ایمان آورده اند  
از یهود و نصاری و محمد صلی الله علیه و سلم مثل عبد الله بن سلام مگر بخصولت حسن یعنی موافقت با حق  
حدیث میکنند شمار از اخبار اهل کتاب را در باب الا الذین ظلموا ویرین صورت کسانی اند که باقی هستند  
بر کفر خود یا مراد آنست که در دعوت ایشان سبوی سلام مجادله حسن کنند بر تنبیه ایشان حج  
و بر این نه تا داشت اعلا ظاهر مگر با کسانی که ظلم می کنند و طریق ادب با مسلمانان سپردند با ایشان  
مجادله بخشود مضایقه ندارد و اگر مفسرین بهین تفسیر کرده اند **سُورَةُ رُومٍ** بلا خلاف  
کلیست فلا القبطی در وی یک حکم نسخ است فاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ كُنْتُمْ أَنْ بَابِ  
سیفست و نزد جمهور حکمست زیرا که معیش آنکه صبر کن بر ایندهای ایشان منتظر باش و عده  
خدا را که در باب نصبر بر آنها و اعلا می حجت تو و اظهار دعوت تو کرده است و نیست خلاف در  
**سُورَةُ لُقْمَانَ** کلیست مگر سه آیه وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ إِلَى آخِرَةِ قَالُوا ابْنِ عَبَّاسٍ قَدَّ  
گفته مگر دو آیه و در روایتی از ابن عباس کلیست بلا اشتنا گویند در وی یک حکم نسخ است  
وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنْكَ كُفْرُ هَؤُلَاءِ إِنَّا مُرْجِعُهُمْ فَمَا تَصِفُ أَيْ سِيفِست و نزد انزال  
علم حکمست معنی آنکه کفر کافر را هیچ ضرر نمیکند **سُورَةُ سَجْدَةِ** کلیست قال ابن الزبیر  
وگفت ابن عباس مگر سه آیه أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا إِلَى الْآخِرَةِ لَمَّا تَمَّتِ الدَّجَالَةُ وَكَانَ  
قال تعالى فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانظُرْ إِلَهُمْ مُنْتَظِرُونَ ه گویند تا بخش آیه سیفست و گفته  
حکمست زیرا که گاهی اقع میشود اعراض یا امر بقبال و مراد انتظار یوم ملاک ایشان نیست قبل  
و آن روز بدر بود با انتظار فتح روز قیامت **سُورَةُ اخْتِابِ** من است قال ابن  
عباس در وی دو آیت نسخ است یکی وَلَا تَطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ  
وَلَنْ تَكُونَ مِنَ الْخَالِقِينَ ه گفته اند نسخ است بآیه سیف و نزد جمهور حکمست و در تفرص است  
بنعیر و صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصوم است ازینکه اطاعت ایشان  
کند در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت می کنند بدان از بداهت در دین و در دهر است  
بعدم بهالات یا بیداهی ایشان باینکه بصلب آنحضرت صلی الله علیه و سلم مدین و شدت  
بر اعدا و روم را کجیل لک التیساء من بعد و لا ان کبدل ربه من اذ و اسرعی کو



نمی یابیم آیه رحیم در کتاب خدا و گمراه شوند مردم تبرک خالصه که فردا در دهت آنرا خداست  
و دوست این روایت بطریق انتهی پس این آیه از آن جنس است که تلاوت او منسوخ شده  
و بخش باقی است تا در زیارت و لیکن نهاده آن که در مردم و عمل نمودن بر آن چنانکه تهاون  
کردند و ترک بسیار از احکام و حدود شرع نیست این چنین آیه که شکست در اسلام  
سوره سپاس کی است قرطبی گفته در قول جمیع الآیه واحده که در وی اختلاف است  
و بی قول و زکی الذین اوتوا العِلْمَ الَّذِیْ اُنْزِلَ اِلَیْکَ فَرَقَ کَیْدِکِی است و فرقه گوید بدنی  
و در و یک حکم منسوخ است و لا تَنْتَفِلَ عَنْکَ تَعْلَمُونَ و در بخش آیه سیف است و جمهور بر آنند  
که حکم منسوخ یعنی غنیمت است که میخواست شمارا بسوی آنچه در وی خیر و منفعت است و نیز در ما  
از کفر شما و ترک شما اجابت مرا بیج ضرر و نقصان و در فتح القدر گفته این آیه و اشمال آن منسوخ  
است و آیه یوسف در سوره فاطر کی است در قول جمیع قائله قطعی و خبره البخاری

والمیق و غیره جامعین ابن عباس تمام دی حکم است نیست از منسوخ در وی چیزی و نزد بعضی  
این آیه این آیت که **لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ حَتَّى تُنْفِرُوا فِي الْحَرِّ** است بایه سیف و کلام در انشال آن گذشته و این  
سوره را سوره ملاکه هم گویند **سورۃ المائده** یکی است قرطبی گفته بالا جماع مگر آنکه گروهی یک  
آیه را از آن سلی گفته و می نگشت **مَا أَقْدَمُ وَأَوَّارَهُمْ** ط که در حق نبی سلمه از انصار فرود آمده  
و توبه که اراده نقل مکان بخوار مسجد انحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و تمام دی حکم است نیست  
در وی ناخن و نه منسوخ است **اول قَتَلُوا عَنْهُمْ حَتَّى حَبْنَهُ دَوْمَ وَابْصَرُوا كَسُوفَ**  
**يَبْصُرُونَ** که گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بایه سیف و نزد اکثر محکم اند و مراد بدان است  
معلوم است مجاب گفته یعنی آنکه امر کنیم ما را بقتال و تاده گفته ناموت و گفته اند تا بوم بدر  
و گفته اند تا بوم فتح که در بنا بعض این احوال منسوخ است **سورۃ ص** یکی است

در قول نگناتن قاله القزطبی فرست درو نسخ گردوای یکی سالما اناندر زمین دوم  
و کتعلین بکاء بعد حین و دنا سمش آیه فاقولوا الشیر کین است و نزد اکثر علما حکم  
ست زیرا که جمیع میان هر دو ممکن است یعنی امی کفار خوابید دانست آنچه خبر میدهم شمار  
از دعا الی الله توحیدی و ترغیب بسوی جنت و تنذیر از نار ابد چند سے قتاده و زجاج

۴۰ سو دلوں عظمیٰ جہین جہاں و انصاف یقین و

۴۸ سورۃ صفافات علی است قرطبی گفته در فضل جمع در وجه کما سیت مشوح است

و فرمود که بعد موت و عکرمه و این یک گفته روز قیامت و کلی گفته هر که باقی ماند دانست روز قیامت ظاهر شد امر وی صلی الله علیه و سلم و هر که مرد دانست بعد موت و متدی گفته این دانستن بود بدر بود **سوره زمر** یکی است در قول حسن و عکرمه و جابر بن زید و نحاس از ابن عباس آورده که گفته آیه که در بدین نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ و بعضی گفت آیه گفته اند در وی شش آیه نسخ شده یکی إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ گفته اند منسوخ بآیه سیف زیرا که در وی مضمین ترک آنها تا حکم کردن خدا میان شان روز قیامت مضمینست گویم این هم آیات در قرآن شریف بسیار است در هر حال مذکور موجود است پس به منسوخ باشند و لیکن راجع عدم نسخ اوست زیرا که حکیم الهی در میان آنها روز قیامت منافعی قتال در دنیا نیست دوم اِنَّ الَّذِي اخَافُ اَنْ عَصَيْتُ اَوْ لِي عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ گفته اند حکم خوف وقوع در عصیت منسوخ شده بآیه سوره فتح بَعَثْنَا لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ قَالَ الْوَحْمَةُ الْيَمَانِي و این المیسب و کلام در مثل این آیه پیشتر گذشته سوم فَاَعْبُدُوا مَا يَشَاءُ الْمُقَرَّبُونَ گفته اند منسوخ است بآیه سیف يَا بَقُولُوا اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و این و تنسی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد در عبادت غیر خدا حال آنکه امر در آن بر آیه تَعْبُدُوا اللَّهَ و تَعْبُدُوا بِلِلَّهِ عِبَادَتِ غیر خداست پس آیه محکم باشد و برین اند اکثر مفسرین در فتح القدر گفته همین است اولی چهارم اَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدًا گفته اند درین آیه ضمار ترک کفار است پس منسوخ باشد بآیه سیف و زجر جهنم محکم است معنی آنست که کافی است خدا عباد مؤمن را بنواب و عید کافر را بالعقاب و بر تقدیر قنارت عید بصیته افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم اند یا جن و انس حضرت در آن داخل باشند بدخول اولی در قنارت عباد بصیته جمع مراد اینها و مؤمنین اند یا یگنان یَحْمِمْ قُلُوبَهُمْ اَعْمَلُوا لَكُمْ مَكَانَتَكُمْ اِنَّیْ عَامِلٌ گفته اند منسوخ است بآیه سیف ششم وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ هُدًى وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِكَافٍ و این نیز منسوخ است بآیه سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر بلاع کار کردن نفس خود و بر دین حساب از کفار بده حتی بحاند رسول خود را امر فرمود و بقتال



بقیة ایشیل تا آنکه گویند لا اله الا الله و عمل کنند با حکام اسلام **سوره غافر**  
و آنرا سوره مؤمن هم گویند یکی است در قول حسن و عطا و عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله و سیرت  
بجمله در بک زیر که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیت که بدین  
فرد آمده و همان **الَّذِينَ يَجْعَلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ وَيَتَنَبَّهُونَ** که بعد از است و دو یک حکم منسوخ است  
فصلی در آن و عذرا لله حق و ناقش آیه سیف است قال العکبی و ابن قتی و سیرت می نمایند که  
مراد بصیرت است قال باشد حال آنکه مراد همان تسلیم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است  
بر اندازسانی مشرکین باحق و عده نصر خود با وی پس آیه حکم باشد **سوره فصلت**  
و آنرا طح سجده هم نامند یکی است در قول جمیع قاله القرطبی و تمام او حکم است جز یک حکم از دفع  
بالبیح می احسن و ناقش آیه سیف است و کلام در مثل این آیه گذشته **سوره شوری**  
تمام او یکی است در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و در وی است اما ابن عباس و قتاده که مگر چهار  
آیه که در مدینه نازل شده قل لا استعظم علیکم اَجْرًا الا المودة فی القربی الی آخره و  
در وی پنج یا نه آیه منسوخ است اول کیستَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ منسوخ است بقوله  
**لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ دَحِيقَتِ الْأَنْبَابِ** تخصیص است نه تنسیخ دوم **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ**  
**دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ يَخِظُّ عَلَيْهِمْ** نه آیه منسوخ است بآیه سیف و کلام در مثل آن سابق  
گفته سوم **فَادْعُوهُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ** مولا کتبیم اهل آباء هم منسوخ  
است بقوله **فَاتَّبِعُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ** نیست در تمام است  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دعوت مردم بسوی اسلام آنچند ال باشد بر نسخ پس آیه  
حکم است نزد جمهور چهارم **كُلُّكُمْ لَنَا أَوْلِيَاءٌ** و کما انما الکلم **الْحُجَّةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ** منسوخ  
است بآیه سیف و خطاب یهود است یا کفار را علی العموم **مَنْ كَانَ يُؤْمِدْ**  
**حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ** ما گفته اند منسوخ است بقوله **مَنْ كَانَ يُؤْمِدْ الْعَالَمِينَ**  
و نیست نزدیک تحقیق از نسخ در چیز دیگر زیرا که معنی آیه آنست که میدید خدا بریت آخرت  
آنچه میخواهد از دنیا و میدید بریت دنیا مگر دنیا قاله قتاده و شیری گفته ظاهر آنست که آیه در  
حق کافر است و این تخصیص باخیر مخصوص باشد ششم قل لا استعظم علیکم

أَجْرًا لَمْ يَكُنْ فِي الْقُرْآنِ مَكْفُوتًا مَنَسُوحٌ سَمِعْتُ قَالَهُ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ وَمَا بَنَ جَرِيرٌ  
 عَنْ الضَّحَّاكِ وَنَزَلَ أَوَّلُهُ بِوَجْهِ شَرِّكَانِ هُوَلْ خُذَارِ الْيَدَادِ دَقِ تَعَالَى لَمْ يَكُنْ  
 بِمَوْدُودٍ وَبِوَسْطِ الْغَابِ سَجَرَتِ كَرْدِ الْفَضْلِ وَبِوَجْهِ دَانِيَا بَنِ آيَةِ فَرْدِ أَمْرٍ  
 وَمَا سَمِعْتُكُمْ عَلَى مَنْ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ  
 مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَابْنِ نَاسِخِ أَوَّلِ شُعْبَانَ جَبَّاسِ كَفْتِ أَنْخَضَرْتِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْطُ النَّسَبِ بُوَدُّ قَرِيشَ بَاسِجِ بَطْنِي أَزْ بَطْنِ نَشِ نَسِ بَاسِجِ بَاسِجِ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَابْنِ قَرَابَتِ سَتِ بَسِ فَرْمُودِ وَتَعَالَى بَاسِجِ بَاسِجِ بَاسِجِ بَاسِجِ  
 وَتَبْلِيغِ رَسَالَتِ مَكْرُودِ وَتَقَرُّبِ كِي دَرِ دَسْتِ دَارِيدِ مَرَّاسِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ  
 نَكَا دَارِيدِ مَرَّاسِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ  
 صَحِيحِ وَابْنِ مَرْدُودِ وَبِوَسْطِ فِي الدَّلَالِ وَطَرِيقِ وَدَرِ رَوَايَتِ دِكَارِ بَنِ عَبَّاسِ نَزْدِ الْبُغْيَمِ  
 وَدِلي از طَرِيقِ مَجَاهِدِ آدِه كُفْتِ فَرْمُودِ أَنْخَضَرْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَوَالِ شِ كَمِ شَمَارِ اِبْرَاهِيمِ  
 مَكْرُودِ سَتِ دَرِ قَرَابَتِ كِي نَكَا دَارِيدِ مَرَّاسِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ بَسِجِ  
 وَبَسِجِ شِ ضَعِيفِ سَتِ شَوَكَا نِي دَرِ فَرِخِ اِتْقَا كُفْتِ صَحِيحِ اَزْ دِي هَمَانِ مَعْنِي اَوَّلِ سَتِ وَرَوَايَتِ  
 كَرْدِه اَنَّمَا اَزْ دِي جَمِ اَزْ نَلَا نَدِه دِي دَمِ بَعْدِ مِ وَنَسَانِي نَسِ اَنَّمَا اَبْجَحِ مَرْدِي سَتِ  
 اَزْ دِي اَزْ نَسِخِ اَنِّ زِيَرِ اَكْثَرِ نَسِ بَانِ اَزِ بِنِ كِي نَامِلِ شَدِه بَاشِ دِي اَيِه دِي كِه بَعْدِه اَسْتَفْهَامِي  
 نَكُورِ نَسِخِ بَدْرِ فَرْتِه جِه دَسِ عَلِي اَلْاَطْلَاقِ نَحْوِ سَتِ نَكَا دَارِيدِ مَرَّاسِ بَسِجِ بَسِجِ  
 اِذَا اَصَابَكُمْ اَلْبَغْيُ فَهُوَ يَنْتَصِرُ اِنْ كُفْتِ مَنَسُوحٌ سَمِعْتُ بَقُولَهُ وَلَكِنْ صَبْرٌ وَعَفْوٌ اِنْ اَذَلِكَ  
 لَيْسَ بِمَرَمٍ اَلْاَمْرُ بِه يَعْنِي دَرِ اَيِه اَوَّلِ بَرِجِ اَنْخَضَرْتِ زِيَرِ بَنِي كَرْدِه بُوَدُّ وَطَرِيقِ عَدَلِ وَابْنِ  
 وَابْنِ كَرْدِه كِي بَزَايِ سَبِيْنِه سَبِيْنِه سَتِ مَثَلِ اَنِّ بَعْدِه حَكْمِ صَبْرِ وَعَفْوِ فَرْمُودِ بِنِ سَكَمِ اَنْخَضَرْتِ نَسِخِ بَدْرِ  
 وَحَقِيقَتِ نَسِخِ نَسِ بَلَكِه هَدَايَتِ سَتِ بَسُودِي مَعَالِي اَمُورِ كِه بَا وَجُودِ جَوَا زِ اَنْخَضَرْتِ وَنَسِخِ  
 عَفْوِ وَصَبْرِ اَفْضَلِ سَتِ اَرْمِي مَصْرُوعِ دَرِ عَفْوِ لَنِي سَتِ كِه دَرِ اَتْقَامِ نَسِ سَتِ هَشْتَمِ  
 وَلَكِنْ اَنْتَصَرَ كَيْفَ ظَلِمَ فَاُولَئِكَ مَا عَلَيْكُمْ مِنْ سَبِيلٍ كُفْتِ اَنْدِ مَنَسُوحٌ سَمِعْتُ بَقُولَهُ وَلَكِنْ  
 صَبْرٌ وَعَفْوٌ اِنْ اَذَلِكَ لَيْسَ بِمَرَمٍ اَلْاَمْرُ بِه دَرِ سَتِ تَقْوِيْدِ كُفْتِ اَبْنِ زِيَرِ كِي دِي اَبْنِ

نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص است بشرکین و قناده گفته عام است و همین است ظاهر نظم  
 قرآنی **نهم** فَإِنْ أَعْمَضُوا فَاعْمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَإِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاءُ ما گفته اند  
 منسوخ است بآیه سیف و سخن در مانند این آیه مکرر گذشته **سوره زخرف**  
 قرطبی گفته یکی است بالا جماع و در آن دو حکم منسوخ است **اول** فَذَرْنَاهُمْ يُخَوِّضُوا وَيَلْعَبُوا  
 حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و مراد بهیوم و یوم  
 روز قیامت است یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید است  
 دوم فاصَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَتَسْتَوِي لَعَلَّكُمْ ه گفته اند منسوخ است بآیه سیف  
 وقیل بقوله وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى و در فتح القدر گفته اند حکم منسوخ نیست  
 و در وی تهدید شدید و وعید عظیم است از او تعالی **سوره دخان** یکی است  
 بالاتفاق قرطبی گفته الا قوله اِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا و در وی یک حکم منسوخ است  
 فَارْتَقِبْ اِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ و فاشخس آیه سیف است و گفته اند حکم منسوخ است معنی آنکه  
 منتظر باش خبری که او وعده کرده ایم یا تو از نظر و فتح بر ایشان و هلاک آنها بر دست تو  
 زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند معنی آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا  
 میان تو و اینها که ایشان هم انتظار لواجب و هر تنومی کنند و هر دو معنی قریب یکدیگر اند  
**سوره جاثیه** تمام او یکی است قرطبی گفته در قول جمیع ایشان نیست  
 در وی منسوخ مگر یک آیه قُلْ لِلّٰهِ الْاَمْرُ اَنْتُمْ اَعْمٰی و گفته اند  
 فاشخس آیه سیف است ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعراض میکرد از اینها  
 مشرکین و آنها استهزا و تمکین میکردند پس هر که در حدیث رسول خود را بقتال ایشان  
 پس گوید این حکم نسخ پذیرفته اخراج عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه **سوره**  
**احقاف** یکی است در قول حسن و جابر و عکرمه و ابن عباس و قناده آمده که مگر  
 یک آیه مدنی است و بی قول و قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِلٰی اٰخِرِهِ و در وی دو آیه  
 منسوخ است **اول** قُلْ مَا كُنْتُ بِنِعْمَةِ الرَّسُولِ وَمَا اَدْرِیْ مَا یَفْعَلُ بِيْ وَلَا اَنْتُمْ  
 اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مَا یُؤْتِیْ حٰی اِلٰی وَمَا اَنَا اِلَّا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ گفته اند منسوخ است بقوله لَعَلَّكُمْ

اللَّهُ مَا أَفْلَحَ مَنْ دُنِيَكَ وَمَا تَأَخَّرَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَدَرَجَةُ الْقَدْرِ مَعْنَى آيَةِ چنان گفتندی  
 و انهم چه کار کرده شود با من در زبان استقبال یا نعم در کمال یا بیرون روم از انجا و بمیرم یا کشته شوم  
 و شتاب کرده شود عقوبت برای شما یا مهلت داده شود و این همه در دنیا است و اما در آخرت  
 پس معلوم است که وی ولایت وی در جنت است و کافران در نار اند و گفته اند معنی آنست  
 نمی دانم چه کار کرده شود با من روز قیامت و چون این آیه فرد آمد قرح کردند مشرکان و گفتند  
 چه چشم اتباع کنیم پیغمبری را که نمی داند چه معامله کرده شود با دوس و با ما و نیست او را فضل  
 بر ما پس فرد آمد لیخفر لک اسد الخ و اولی اولی است دوم فاصید الخ صید اولوا  
 العزم من التمسيل گفته اند منسخ است بآیه سیف و صواب عدم نسخ اوست زیرا که معنی  
 آنست که صبر کن بر مجاهده ایشان چنانکه اولوا العزم از انبیا و رسل کردند که تو هم از ایشان  
 شعبی و کجی گفته مراد با ولی العزم کسانی اند که امر کرده شدند بقتال **سوره محمد**  
 صلی الله علیه و سلم مدنی است ماوردی گفته در قول جمیع مگر ابن عباس و قتاده که  
 ایشان یک آیه را از آن مکی گفته اند که در حین خروج از مکه و نظربوی بیت بعد  
 حجة الوداع نازل شده و آنحضرت از غم بر فراق مکه گریستند و می فرمود و کاین متون  
 قُرْآنِهِ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قُرْآنِكَ الَّذِي أَخْرَجْتَنِي مِنْ مَكَّةَ وَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ گفته  
 اند مکی بودن آن غلط است بلکه تمام او مدنی است و با جمله در وی نه نسخ است و نه  
 منسخ و نیز بعضی یک آیت منسخ است فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَأَمَّا فِدَاءٌ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ  
 بآیه سیف صحیح عدم نسخ اوست زیرا که این تخمیر بعد از آنست در قتال است نه قبل آن  
 چنانکه مباح آیت بران دال است فَأَذِ الْقَيْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضْرَبَ الرِّقَابُ  
 حَتَّى إِذَا أَخْلَقْنَاهُمْ فَشَدَّ وَالْوَتَاقُ وَاشْتِخَانُ مبالغه است در قتل و آثار در آن  
 درستم القید نوشته اختلاف کرده اند علما درین آیه که محکم است یا منسخ گفته شد منسخ است  
 و اهل ادیان و جابر است خدی و منت بر ایشان فاعش آیه سیف است و قوله فَاَمَّا  
 تَقَفُّهُمْ فِي الْحَرْبِ كَثِيرٌ مِنْهُمْ قَوْلُهُ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَأَنَّهُ  
 و باین قائل است قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریر و بسیاری از کوفیان و گویند مابده

آخر چیزی است که نازل شده پس واجب است قتل هر شرک مگر کسیکه قائم باشد دلیل بر ترک قتل او همچو زنان و کودکان و هر که متاذه شود از وی حزیه و همین است مشهور.

از مذنب ابی حنیفه رو گفته اند این آیت ناسخ است بقوله فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و این مردیست از عطا و غیره و بسیاری از علما گفته اند آیت محکم است و اما مخیرست در قتل و اسیر و بعد از درین و فدا و باین قائل است مالک و شافعی و ثوری و از داعی و ابو عبیده و غیره هم و همین است راجح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا را شنیدیم بعد از وی این را کردند و سعید بن جبیر گفته بنی باشد فدا و نه اسیر مگر بعد از اشخان و قتل سیف لقوله تعالی مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَهْلٌ حَتَّى يَنْفَخَ فِي الْأُذُنِ پس چون قید کند بعد خون ریختن پس در آن راهی امام است قتل کند یا غیر او البته کلامه **سوره فتح** مدنی است نزد ابن عباس و مسور بن مخزومه و مردان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در شان حبیبیه از اول تا آخر در فتح القدیر گفته نیست این با جماع بر بودن آن مدنی زیرا که مراد بسور مدینه نازل بعد هجرت از مکه مکرره است و نیست درین آیت نسخ بلکه تمام او محکم است **سوره حجرات** مدنی است قرطبی گفته با جماع و بر قال ابن عباس و ابن الزبیر و نیست در آن ناسخ و نسخ **سوره ق** همه آن یکی است در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مردی است از ابن عباس و قتاده که مگر یک آیت وی قوله وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسْنَاهُمْ لُغُوبٍ و نیست در وی نسخ مگر دو حکم اول فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ و ما تحتل به سیف است و گفته اند معنیش تسلیم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است در صبر بر اقوال و اینها می شرکین و عدم خزن بر رذو و طرد آنها بر وی صلی الله علیه و آله و این ناظر در حکم بودن او است دوم وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ قف و ناسخ وی آیه سیف است زیرا که معنیش آنست که نیستی تو مسلط بر ایشان تا جبر و قهر کنی آنها را بر ایمان **سوره ذاریات** یکی است قرطبی گفته در قول هیچ در وی آیه واحد و نسخ است قَوْلُ عَنَّهُمْ فَمَا لَأَنْتَ بِمَلُومٍ بعده حکم قولی و اعراض از کفار بآیه سیف نسخ گشته و قبل بقوله

وَذِكْرُ فَإِنَّ الَّذِي كُوْنِي تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ، مقاتل گفته یعنی وعظا کن کفار مگر ازیر که نفع تو کر همان راست که در علم خدا ایمان آورده است و گفته اند تذکیر ایشان بحقوقت و ایام الله کن و مؤمنین را مخصوص سازد بر ذریر که نفع بدان همین ایشان اند **سوره طور**  
 و طویلی گفته کی است در قول جمیع در روی یک حکم منسوخ است و اَصْبِرْ بِحُكْمٍ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا و ناسخ است و اگر مراد بصبر درینجا صبر بر جهاد باشد چنانکه سیاق آیه که تو در حفظ و حمایت مالی و پیش چشمان مایوده بران دلالت دارد پس آیه محکم خواهد بود **سوره نجم** کی است تمام او در قول جمهور و ابن عباس گفته مگر یک آیه لَکِنَّ یَنْجِیْبُونَ کَبَّارُ الْأَشْجَمِ وَالْفُؤَادِ حَشٍّ لِّهٖ و دران دو آیه منسوخ است یکی فاعل حش  
 عَمَّنْ کُوْنِ عَنْ ذِکْرِ نَافَا و ناسخ است و مگر در کریمان است یا و آن یاد ذکر خدا علی العموم دوم وَاَنْ لَّیْسَ لِلْإِنْسَانِ اِلَّا مَا شَئِیْ گفته اند منسوخ است بقوله وَاَلَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَاَتَّبَعْتَهُمْ اُدْرِیْ لَهُمْ و فتح القدر گفته معنی آیه است که نیست انسان را مگر اجر سعی و جزای عمل خود و نفع نمی کند هیچ یکی را عمل هیچ یکی باین عموم مخصوص است بمثل قوله سَجَانَهُ الْخَفَاءِ لَهُمْ اُدْرِیْ لَهُمْ و بمثل آنچه وارد است در شفاعت انبیا و ملائکه از برای عباد و مشر و عیت و دعای اعیان از برای اموات و سخنان زبیر صواب را هر که گفت این آیه منسوخ است بمثل این امور زیرا که خاص ناسخ عام نمی تواند شد بلکه مخصوص او باشد بهر آنچه قائم شده است دلیل بر آنکه انسان منتفع میشود بکذا و کذا و آن از سعی اوست پس مخصوص عموم این آیه باشد **سوره قمر** کی است تمام او یکی است در قول جمهور و مقاتل گفته مگر آیه مِنْ قَوْلِهِمْ اَمْ یَقُولُوْنَ لَنْ یُجِیْعَ مُنْتَصِرُہٗ اِلٰی قَوْلِهِ وَاَلشَّاعِرُ اَذْهٰی و طویلی گفته و این صحیح نیست در روی یک حکم منسوخ است قَوْلُهُمْ یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ اِلٰی شَیْءٍ یَّکْبٰی لَافَا و ناسخ است زیرا که معنی او آنست که اعراض کن از ایشان چون ایشان میکنند و اینها انداز **سوره رحمن** کی است طویلی گفته در قول حسن و عروه بن الزبیر و عکرمه و عطا و جابر و ابن عباس گفته مگر یک آیه و ہی قوله کَسِیْئَلُهُ مَرْتَفِعٌ اَلْقُلُوبِ وَاَلَا ذٰلِکَ مِنْ کَمَلِیْیَیْهِ و اول اصح است و نیست در روی ناسخ و نه منسوخ علی الاصح **سوره ر**

**واقعه** یکی است در قول حسن و عکرمه و جابر و عطاء بن عباس و قتاده یک آیه را از ان  
مدنی گفته دی قولتا عی و یجعلون در قککک انککک نککک کبکک ه نیست در ان نسخ  
و نه منسخ بر صیح اقبال **سوره حدید** مدنی است در قول جمیع قالا القرطبی سیوطی  
بند ضعیف از ابن عمر آورده که فرود آمد این سوره یوم النصار و پیدا کرد خدا صید را یوم النصار  
و قتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم النصار و پنهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حج امت  
یوم النصار و نیست درین سوره از ان نسخ و منسخ چیز **سوره مجادله**  
مدنی است و قرطبی گفته در قول جمیع مگر در روایتی از عطاء که دیت از اولش مدنی است باقی  
یکی کلمی گفته تمام او مدنی است بخراین آیت مَا یَكُونُ مِنْ نَحْوِ اِیْکُمْ ثَلَاثَةٌ اِلَّا هُوَ بِاِعْیُنِمْ  
که در مکرمه فرود آمده و در دی یک حکم منسخ است یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِذَا کُلِمْتُمْ  
الرَّسُولَ فَقَدْ تَوَاسَّوْا بَیْنَکُمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ کُلُّکُمْ فَاَوْفُوا بِوَعْدِکُمْ عَلَیْکُمْ اِنَّکُمْ  
اللهُ عَلَیْکُمْ اِنَّکُمْ است و گفته اند آیه از کوته و صواب است که ناخش قول دی است قَانَ لَسْتُ  
تَجِدُ وَاِنْ اَنَّ اللهَ عَفُوٌّ ذَرِیْمٌ است و در سبب نزولش گفته اند که قومی از مسلمانان  
با آنحضرت تخلیه می کردند و قوم دیگر از ایشان گمان شد که مگر درین خلوت تفتیص می کنند  
پس حکم صدقه پیش از بخوی صادر شد و باین تدبیر قطع استخلاصی شان صورت بست  
و بعضی گفته اند اهل بخوی یهود و منافقین بودند و عادت شریف چنین بود که هیچ کس را از سخن  
و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیه صدقه نازل شد و اهل باطل  
تقدیم صدقه پیش از بخوی نتوانستند و مسلمانان هم از ان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان  
تحفیف کرد و در فتح القدر گفته استدلال کرده است باین آیت هر که قائل است بخوار نسخ  
قبل امکان فعل اما این استدلال صحیح نیست زیرا که واقع نشد نسخ مگر بعد از امکان فعل و نیز  
بعضی آنرا کردند انتهی گویم از علی بن ابی طالب مردی هست که روزی در خطبه خود گفت  
در قرآن سوره ایست و در ان سوره آتی هست که عمل نکردن بر ان بیکیس پیش از من و عمل نکردن  
بعد از من بران هیچ یکی تاد در قیامت گفتند آن کدام آیت است فرمود این آیت و ظاهر  
آن است که امر در آیت از برای ندب بودند و وجوب و معاتل بن جبران گفته این حکم و شب

ماند بعد منوچ شد و کلمی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از هزار و از پنج تا هر شود که اگر  
 در رسائل زیارت مدینه علی صاحبها الصلوٰه والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار او بار  
 صدقه دهد و تسک کرده اند باین آیت بنابر سلجیات انبیاء فقط از اعتبار دست زیرا که  
 این آیت منوچ شده و در نزاع کبیر گفته بزه الایه منوخته بالایه بعد با قلت هذا كما قال انتهى  
**سوره حشر** منی است در قول جمیع كما قال القرطبی و نیست در وی منوچ و یک  
 آیت در آن ناسخ است و بی قوله تعالی مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ  
 وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ الْمَسْكِينِ لا ریز که در وی بیان  
 مصارف فی است بعد از بیان آنکه فی خاصست از برای رسول پس منوچ باشد قوله  
 يَتَشَاوَرُكَ عِزًّا لَقَالِ مَا لِيَ الْآخِرَةُ دَرَسْتُ الْقَدِيرَ گفته کلام کرده اهل علم دین آیت در  
 آیتی که قبل اوست که معنی این هر دو متفق است یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی  
 در وی کلام طویل است این عربی گفته نیست اشکال زیرا که در اینجا معنی است  
 در سکه آیت ان آیت اول و مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ پس خاصست بر رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم و این اموال بنی النضیر است و هر چه مثل آن باشد و آیت دوم مَا  
 آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ کلام مبتدا غیر اول است از برای مستحق غیر  
 اول اگر چه این آیت و آیه افلی مشترک است در آنکه هر واحد از آن هر دو متضمن خبری است  
 که فی که خدا بر رسول خود و مقتضای آیه اولی حصول اوست بغیر قتال و مقتضای  
 آیه ثانیه حصول اوست بقتال و آیه ثالثه مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ  
 عاری است از ذکر حصول بقتال یا بغیر قتال منشا و خلاف از اینجا است پس گروهی  
 گفته این ملحق باولی است که مال صلح باشد و گروهی گفته ملحق بثالثه است که آیه انفال باشد  
 و آنکه ملحق بآیه انفال گویند اختلاف کنند و دانند که این آیت منوچ است یا محکم انتهی و مالک  
 گفته آیه اولی ازین سوره خاص بر رسول خداست صلی الله علیه و سلم و آیه ثانی در بنی  
 قریظ یعنی معنی آن عایدست بسوی آیه انفال و مذہب شافعی آنست که سبیل خمس  
 فی سہان سبیل خمس غنیمت است و اربع اخماس او از برای آنحضرت بود و این بعد



از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از برای مصالح مسلمین باشد **سوره ممتحنه**  
 ممتحنه قرطبی گفته در قول جمیع و در وی سه آیت منسوخ **اول** لَا يَنْهَضُكُمْ اللَّهُ عَنِ  
 الدِّينِ كُمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَكُم يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ  
 وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ گفته اند منسوخ است بآیه قتال در فتح القدر گفته معنی آیت آنست که او قاتل  
 بنی منیه کند شما را از بزرگواران عهد از کفار که عهد کرده اند و منین ابر ترک قتال و بر آنکه مظاهر  
 کفار بر ایشان نمایند و بنی منیه کند از معامله با ایشان بعد از آنکه این در اول اسلام  
 بودند و موافقت و ترک مرقتال بعد منسوخ شد و قاده گفته نسخ کرد و از آنجا قاتلوا المشركين  
 حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَكَفَّةً نَدَانِ حُكْمٌ ثَابِتٌ بُوَدُّ صِلَاحٌ مِثْلُ أَنْحَضَتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ  
 قَرِيشٍ حَيْثُ بَغِثَ مَا كَانَ صِلَاحُ رَأْسِ شَدَائِنِ حُكْمٌ ثَابِتٌ مِثْلُ مَنْسُوحٍ كُنْتُ وَكَفَّةً نَدَانِ آیت خاص است در  
 خلفای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که میان او عهد باشد قتاله احسن و گاهی گفته و ایشان  
 خزاعه و بنو الحارث بن عبد مناف اند و گفته اند خاص است در کسانی که ایمان آورده و دند و بخت  
 نکردند و گفته مخصوص منسا و صبیان است و حکایت کرده است قرطبی از اکثر اهل علم باوایل  
 که این آیت محکم است **دوم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ فَاصْبِرُوا  
 فَاغْتَنَحْنَهُنَّ وَالْآيَةُ كُفَّةً نَدَانِ مَنْسُوحٍ بِقَوْلِهِ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى قَوْلِهِ لَتَكُونَنَّ  
 أَيْمَانُهُمْ وَابْنِ دُرْدَقْتِ صَلَاحٌ أَنْحَضَتْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالدَّوْلَةُ بِقَرِيشٍ رَدِّهِ حِدْمِيَّةً بُوَدُّ  
 بر نیکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون زنان هجرت نموده رسیدند  
 رد ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم آیه آن ایشان نازل گردید  
 در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند از زمان دین عهد بندند و  
 مصالح یا نه بر دو قول پس قول اول این آیت مخصوص آن عهد باشد و به قال الاكثر و به  
 قول دوم منسوخ است و نه تخصیص سوم **وإن فاتكم ثمن من أذنوا بكم إلى الكفار**  
**فعاقبتم** فَأَتُوا الَّذِينَ فِي ذِمَّتِكُمْ أَذْوَاجَهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقْتُمْ وَكَفَّةً نَدَانِ مَنْسُوحٍ بِقَوْلِهِ  
 سِيفٌ وَقِيلَ بِقَوْلِهِ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ الْآيَاتُ دَرَجَةُ الْقَدْرِ كُفَّةً نَدَانِ آیت منسوخ  
 منقطع شد حکم او بعد فتح در غزوة البکیر گفته گفته اند منسوخ است بآیه غنیمت و گفته اند حکم است

گویم اهل بیت است که حکم است و لیکن حکم در جهانت و نزد قوت کفارت انتهی **سوره صف**  
**صف** مدنی است و در وی گفته در قول جمیع نیست در و ناسخ و نه منسخ **سوره**  
**جمعه** مدنی است و در وی گفته در قول جمیع و در و ناسخ و منسخ نیست **سوره**  
**منفقون** مدنی است در قول جمیع قاله القرطبی و در وی ناسخ است نه منسخ و بی قول  
سواء علیهم استغفرت **سوره** ام که استغفرت لهم و کلام در آن گذشته **سوره**  
**تغابن** مدنی است در قول اکثر ضحاک گفته یکی است و یکی گفته یکی مدنی هر دو است نیست  
در آن منسخ اما ناسخ است و بی قول تعالی فانفقوا لله ما استطعتم **سوره طه**  
مدنی است در قول همه قاله القرطبی در و ناسخ است اما منسخ نیست و بی قول و اشهد ان  
ذوی عدل منکم **سوره تحریم** و آنرا سوره نبی صلی الله علیه و آله و سلم  
هم خوانند مدنی است در قول جمیع قاله القرطبی در وی یکی ناسخ است و نیست منسخ در آن  
و بی قول تعالی یا ایها الذین آمنوا ما اسئل الله لکم الا لایه **سوره ملک**  
یکی است در قول جمیع قاله القرطبی و این سوره را ماهاست منها سوره تبارک الواقیه  
و المنجیه و المانعه و غیر ذلک و در وی نه ناسخ است و نه منسخ **سوره ن**  
یکی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مروی است از ابن عباس و قتاده که او را نقل قول  
استسما علی الشجر طومر یکی است و بعد آن تا قوله من الصالحین مدنی است باقی همه یکی کذا  
قال الماوردی و در وی دو حکم منسخ است یکی فذل ذین و من یحکین ب یذل الخ و یذل  
گفته اند منسخ است بایه سیف و مراد بحديث قرآن است قاله السدی و گفته اند روز  
قیامت در وی تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوم قاصد بر حکم تراست  
گفته اند منسخ است بایه سیف زیرا که بحکم رب درینجا الهال کفار و تاخیر حضرت رسول  
انتظار است صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان و گفته اند مراد به آن تبلیغ رسالت است  
**سوره حاقه** یکی است در قول جمیع قاله القرطبی و نیست در وی ناسخ و نه منسخ  
**سوره معارج** قرطبی گفته یکی است بالاتفاق و در و دو حکم منسخ است یکی  
ناصیه و صبر و محبت است بایه سیف تا لا ینزید و غیره زیرا که در وی حکم

ست بصبر بر تکلیف و کفر ایشان بدین اسلام بدون خج و شکوی بسوی غیر خدا و پیوست  
منته صبر جمیل دوم قَدْ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ يَا يَحْيَىٰ وَابْنُ مَرْيَمَ اِذْ خَرْتُمْ عَلَيْهِمَا صُلْبًا لَم تَعْجَبْ مِنْ رِجَالِهِمْ سَتَرْنَا عَنْكَ آلُفًا مِّنْهُمْ لِيَجْزِيَكَ أَجْرُكَ وَلَنَبَيُّنَاكَ مِنَ الْمَرْسُولِينَ  
که بگذارد ایشان را که خوش کنند در باطل خود و لعب کنند در دنیای خویش و مشغول باش تو  
بآنچه امر کرده شده نیست بر تو مگر بلاغ **سوره نوح** یکی است قال ابن الزبیر درست  
در وی نسخ و نه نسخ **سوره جن** یکی است در قول جمیع قاله القرطبی نیست در وی  
نسخ و نه نسخ **سوره مزمل** یکی است در قول حسن و عکرمه و جابر و نزد ابن عباس  
روایت از وی مدنی است و اَحْبَبُ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ و دیگر آیه که متصل است و تعلی گفته  
الاقول ان ربك يعلم انك تقوم اذني الى اخر السورة و در وی پنج آیت نسخ است  
**اول** قُمِ اللَّيْلُ اِلَّا قَلِيلًا لَّا ذَرْعُ الْقَدِيرِ گفته اختلاف است در نسخ این امر گفته اند قبول  
و می است ان ربك يعلم انك تقوم اذني من ثلثي الليل و نصفه و ثلثه الى اخره  
السورة و گفته اند قوله عليه ان كن تحصى و گفته اند علم ان سيبكون منكم مرقفي  
و گفته اند نسخ است بصلوات خمس باین قائل است متعال و شافعی و ابن کثیر  
و گفته اند قافری اما تيسر منه انتهى در تفسیر البکیر گفته گویند نسخ است بآخر سوره  
و آخر نسخ است بصلوات خمس گویم دعوی نسخ بصلوات خمس صحیح نیست بلکه حق است  
که اهل سوره در تاکید بنبی بسوی قیام بیل است و آخر نسخ تاکید بسوی مجرد و ندب است  
دوم و انقص منه قليلا نسخ است بقوله علم ان كن تحصى و كتاب عليك كذا  
و مراد نقصان قیام است از نصف ثلث سوم و اورد عليك گفته اند نسخ است بقوله فاذكروا  
ما انتم من القرآن سدی گفته مائت صد آیت است و سعید گفته پنجاه آیت است حسن  
گفته آنچه در نماز مغرب و عشا خوانده میشود و گفته مراد بقرآن درین آیت نماز است بقوله  
و قرآن الفجر یعنی بخوانید آنچه میسر شود شمارا در فتح القدر نوشته گفته اند این آیت یعنی  
قافروا ما تيسر من القرآن نسخ کرده است قیام بیل و نصف و نقصان از نصف و زیاده  
را بران پس محتمل است که آنچه بران این آیت متضمن است فرض ثانی باشد یا نسخ بقوله  
فمجهج به نافلة لك و محسنه ان يبعثك ربك مقام محمود آن شافعی گفته و جابر

طلب استدلال است بسنت بر یکی از دو معنی پس یا قیتم سنت ماکه دلالت می کند بر آنکه نیست واجب از نماز مگر صلوات خمس و رفته است قومی بسوی آنکه قیام میل منسوخ است و حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق است و گفته اند تقدیر بمقدار منسوخ شده و اصل وجوب باقی است و گفته اند در حق آنحضرت فرض است و در حق امت منسوخ و ادلی قول شیخ قیام میل است علی العموم در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم در حق امت و نیست در قول وی قافراً و ما تيسر من القرآن آنچه دال باشد بر بقای چیزی که از وجوب زیرا که مراد بدان اگر قرارت قرآن است پس در مغرب و عشا و نوافل که بعد از است موجود است و اگر مراد بدان نماز شب است پس یافته شد این نماز بصلوة مغرب و عشا و یا آنچه تابع اوست از تطوع و نیز احادیث صحیحیه است بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که آیا هست بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه فرموده مگر آنکه تطوع کنی و این دال است بر عدم وجوب غیر صلوات خمس پس نفع باشد باین وجوب قیام میل و صلوة او بر امت چنانکه مرفوع شده است و وجوب آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقوله وَمَنْ الْكَيْلُ فَتَهْتَدِ بِهِ كَافِلَةٌ لَكَ و واحدی گوید گفته اند مفسران قول وی قافراً و ما تيسر منه که این در صدر اسلام بود بعد از بصلوات خمس بر مؤمنین منسوخ گشت و ثابت ماند بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاصه چهارم و اَصْبَرُ عَلَى مَا يَقُولُونَ و اَجْرُهُمْ هَبْطًا جَنِيلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی ضبر کن بر اذن و دشنام و ستم و زنا کنار و تعرض کن بایشان مشغول مشو بکافات آنها و گفته اند مجربیل است که نباشد در وی خراج و این حکم قبل از قبالت بود بخبرم ان هذین تذکره کمن شاء اتخذن الی سربهم سبیلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مفهوم مخالف آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات و مواعظ که گذشته در همه قرآن نه درین سوره فقط تذکره است هر که میخواهد بگیرد بطاعت که اہم انواع او توحید اوست بسوی رب خود را ہی رسانده بجهت و نیست در آن اینکه هر که خواهد راه دوزخ گیرد **سوره مدثر** کمی است بلا خلاف و در وی یک آیت منسوخ است ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا و ما تيسر من القرآن آنچه دال باشد بر بقای چیزی که از وجوب زیرا که مراد بدان اگر قرارت قرآن است پس در مغرب و عشا و نوافل که بعد از است موجود است و اگر مراد بدان نماز شب است پس یافته شد این نماز بصلوة مغرب و عشا و یا آنچه تابع اوست از تطوع و نیز احادیث صحیحیه است بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که آیا هست بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه فرموده مگر آنکه تطوع کنی و این دال است بر عدم وجوب غیر صلوات خمس پس نفع باشد باین وجوب قیام میل و صلوة او بر امت چنانکه مرفوع شده است و وجوب آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقوله وَمَنْ الْكَيْلُ فَتَهْتَدِ بِهِ كَافِلَةٌ لَكَ و واحدی گوید گفته اند مفسران قول وی قافراً و ما تيسر منه که این در صدر اسلام بود بعد از بصلوات خمس بر مؤمنین منسوخ گشت و ثابت ماند بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاصه چهارم و اَصْبَرُ عَلَى مَا يَقُولُونَ و اَجْرُهُمْ هَبْطًا جَنِيلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی ضبر کن بر اذن و دشنام و ستم و زنا کنار و تعرض کن بایشان مشغول مشو بکافات آنها و گفته اند مجربیل است که نباشد در وی خراج و این حکم قبل از قبالت بود بخبرم ان هذین تذکره کمن شاء اتخذن الی سربهم سبیلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مفهوم مخالف آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات و مواعظ که گذشته در همه قرآن نه درین سوره فقط تذکره است هر که میخواهد بگیرد بطاعت که اہم انواع او توحید اوست بسوی رب خود را ہی رسانده بجهت و نیست در آن اینکه هر که خواهد راه دوزخ گیرد

و مراد بوحید و لیدین منخیر است معنی آنکه بگذار مرا تنها که در انتقام از وی ترا کافی ام یا  
 بگذار مرا کسی را که آفریدم تنها در بطین مادر او که نه مال دشت و نه اولاد **سوره**  
**قیامت** یکی است بلا خلاف در وی نزد بعضی یک است منسوخ است لا تُخْجَلُ  
 بِهِ لِسَانُكَ لِتُجْزَلَ بِهِ و ما نسخش قوله است سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَكُنْ مِنْ  
 الْغَاثِ نیست درین سوره ناسخ و نه منسوخ و معنی آیت مذکور است که عجلت مکن در اخذ وحی مژده القا  
 او که جمع و اثبات قراءت او بر زبان تو بر است پس موافق باشد معنی این آیت بآیه  
 سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَكُنْ مِنْ الْغَاثِ و لهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند و مثل او است  
 قوله تعالی وَلَا تُجْزَلُ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ **سوره**  
**انسان** جمیع گویند منی است و مقاتل و کلبی گفته یکی است و گفته از قول انا نحن نزلنا  
 عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا تا آخر سوره یکی است و ما قبل او مدنی است و در سوره آیت منسوخ  
 است اول و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُمَا مَسْكِينًا وَبَيْتًا وَآسِيرًا گفته اند منسوخ  
 بآیه سیف قاله سعید بن جبیر یعنی این طعام در حق سیر کافر بآیه سیف یا آیه صدقات نسخ  
 پذیرفته و غیر وی گفته بلکه آیت محکم است و طعام مسکین و یتیم تطوع است و اطعام امیر او بر  
 حفظ النفس اوقات آنکه اختیار کند امام در حق وی رالی و همین راجح است و ابن عباس گفته نزول  
 این آیت در حق امیر المومنین علی بن ابی طالب و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 بوده است آخر جبر عنه ابن مردویه دوم فاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا يُطْعَمُ مِنْهُم مِّمَّا كَفَرُوا بِآيَاتِ  
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ او است زیرا که مراد بحکم در ان رضا بقضای او  
 سبحانه در آخری نصر تا اجل معین است و در وی نهی کردند از موافقت کفار بقوله لا تطع  
 قَوْمًا شَاءَ اتَّخَذُوا إِلَىٰ دِينِهِ سَبِيلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف و نیست مراد مفهوم معنی  
 تا آنکه نسخ صحیح شود کما تقدم **سوره مرسلات** یکی است در قول حسن و عکرمه و عطاء  
 و جابر و قتاده گفته مگر یک آیت از ان مدنی است و بی قوله وَاِذَا قِيلَ لَهُمُ ادْعُوا آلَكُمْ لَيَنْفِرْنَ  
 و نیست در و ناسخ و نه منسوخ **سوره بنه** یکی است نزد همه و نیست در و ناسخ و نه منسوخ  
**سوره نازعت** یکی است بلا خلاف و نیست در ان ناسخ و نه منسوخ **سوره**



والا ما شاء الله استثنای مفرغ است از اعم مغایر یعنی فراموشی کنی مگر آنچه خواهد خدا  
که فراموشی ساری فرگفته و خدا نخواست که فراموش کند آنحضرت ص چیر را کقول  
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمُوتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ ما گفته اند سیان در اینجا  
بمنه نسخ است یعنی مگر آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوة و غیر ذلک **سوره غاشیه**  
یکی است بلا خلاف و نیست در آن منسوخ مگر یک آیت کَسَتْ عَلَيْهِمْ مَعْصِيَتِي وَنَاصِيَتِي  
آیه سیف است و مننه مصیطر مسلط است مراد عدم اگر اه آنها بر ایمان است **سور**  
**فجر** یکی است بلا خلاف و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره بلد** یکی است  
بلا خلاف نیست در آن منسوخ و نه نسخ **سوره و الشمس** یکی است بلا خلاف  
در و از نسخ و منسوخ هیچ نیست **سوره لیل** یکی است نزد جمهور و گفته اند مدنی است  
نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره الضحی** یکی است بلا خلاف و نیست در و  
نسخ و نه منسوخ **سوره الم نشرح** یکی است بلا خلاف نیست در آن نسخ و نه منسوخ  
**سوره و التین** یکی است در قول جمهور و نیست در و نسخ و نه منسوخ **سور**  
**علق** یکی است بلا خلاف و اول چیزی است که نازل شد از قرآن کریم و نیست در آن  
نسخ و نه منسوخ **سوره القدر** یکی است نزد اکثر مفسرین که اقال الماده و  
و تعبلی گفته مدنی است در قول اکثر مفسرین و و اقدی ذکر کرده که آن اول سوره است  
که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بکه و نیست در و نسخ  
و نه منسوخ **سوره الم یکن** مدنی است در قول جمهور و گفته اند یکی است قال ابن  
عباس و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره زلت** مدنی است در قول ابن  
عباس و قناده و یکی است در قول ابن مسعود و عطاء و جابر و نیست در آن نسخ و نه منسوخ  
**سوره عادیات** یکی است در قول ابن مسعود و جابر و حسن و عکرمه و عطاء و مدنی  
ست در قول ابن عباس و انس بن مالک و قناده و نیست در آن نسخ و نه منسوخ  
**سوره قارعه** یکی است بلا خلاف از خبر ابن مردویه عن ابن عباس و نیست در آن  
نسخ و نه منسوخ **سوره تکوین** یکی است نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی

که مدنی و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره العصر** کی است نزد جمهور و قتاده گفته مدنی است و در وی یک آیت منسوخ است **انَّ الْاِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** و ناخوش قوله است **اَلَا الْاِنْسَانُ اَمَّا نَسُوا اَوْ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ** اله و در حقیقت نسخ نیست بلکه استثنای از عموم پس از باب تخصیص عام باشد و خاص نسخ عام نمی شود و چنانکه در اصول مقرر شده

**سوره هزله** کی است بلا خلاف و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره فیل** کی است بلا خلاف و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره قمر** کی است نزد جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی است و نیست در آن از نسخ و منسوخ چیزی **سوره ماعون** کی است در قول عطاء و جابر و در قولی از ابن عباس و مدنی است در قول قتاده و دیگران و نیست در وی نسخ و نه نسخ **سوره کوثر** کی است در قول ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی است در قول حسن و عکرمه و مجاهد و قتاده و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره کفرون** کی است در قول ابن مسعود و حسن و عکرمه و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و در دیگر حکم منسوخ است و بی قوله **لَكُمْ دِينُكُمْ** و بی **دِينِ** ه ناخوش آید سیف است در فتح القدر گفته گفته اند این آیت منسوخ است و گفته اند نسخ نیست زیرا که اخبار است و در اخبار و دخل نسخ نیست انتی و در تفسیر فتح الغیر است مشهور است که این سوره منسوخ است بآیه قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون این سوره بیان کمال تبعاع دین کافران و دین مسلمانان است نه عدم تعرض بلکه در دین مسلمانان جهاد و قتال نیز داخل است پس نسخ بودن آن بآیه قتال وجهی ندارد و البته **سوره نصر** و آنرا سوره تودیع هم گویند مدنی است بلا خلاف و نیست در آن نسخ و نه منسوخ

**سوره تبت** کی است بلا خلاف و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره اخلاص** کی است در قول ابن مسعود و حسن و عطاء و عکرمه و جابر و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و مدنی است در آن نسخ و نه منسوخ

**سوره فلق** کی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مدنی است در یکی از دو قول



ابن عباس ققاده نیست در آن نسخ و منسوخ **سوره ناس** خلاف در بودن و  
 یکی یابدنی مثل خلاف در سوره فلق است و نیست در آن نسخ و منسوخ احمد و بزار  
 و طبرانی و ابن مردویه بطریق صحیح چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی  
 حک میکرد معوذتین را از مصحف و میگفت نیامیزید بقرآن آنچه نیست از آن و نیستند  
 این دو سوره از کتاب البجین نیست که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتعویذ نمودن  
 بآنها و بود وی رضی الله عنه که نمیخواند این دو سوره را بر اثر گفته متابعت نکرده اند و این  
 یکی از صحابه دین امر و صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرارت آن  
 هر دو در نماز و ثابت داشته شده اند در مصحف و روایت کرده اند احمد و بخاری و  
 و غیر هم از زبیر بن جیش که گفت آدم مدینه را ملاقات نمودم به ابی بن کعب و گفتم که  
 ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگند یک  
 بر این گفت محمد را بحق پرسیدم و را این هر دو سوره و پیر سیب و کبی از حال آنها را  
 از روی یک پرسیدش جز تو فرمود آنحضرت گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوید شما نیز  
 پس می گوئیم ما چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و طبرانی مثل این روایت از  
 ابن مسعود آورده و لفظ وی این است که گفت ابن مسعود پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم این بفرموده پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوید شما نیز چنانکه من گفتم و شاید  
 ابن مسعود این را حمل بر تعوذ صرف کرده بود این هر دو سوره از تنزیل ظاهر تر از آن است  
 است و بعضی از اهل علم انکار این مسعود را حمل بر فراموشی او نموده اند و مواضع بسیار در  
 تا سهفت عدد در ساییده و از آن جمله رفع یدین است در غیر تکبیر تحریمه و نزد مسلم و ترمذی و  
 و غیر هم از عقبه بن عامر است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمدند بر من  
 آیتها که دیدم مانند آن گاهی قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْعَلَقِ و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ و درین باب  
 احادیث صحیح و درست و در تفسیر فتح القدیر و جزآن مذکور نیست مجموع آیات منسوخه  
 کثرین و در بسیاری از آن کلام است چنانکه در مطاوی تعدادش اشارت بدان رفته سیوطی  
 در اتقان نوع چهل و هفتم در همین بیان عقد نموده حاصل کلام او در اینجا نوشته می آید بگوید

نسخ اقسامست یکی نسخ مامور به قبل از امتثال اوست و نسخ در حقیقت همین است همچو آنکه  
 بخوبی در نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص و دیت یا نسخ امر حملی چون نسخ توبه  
 بسوی بیت مقدس بکعبه و صوم عاشورا بر رمضان و این را تجزیه نسخ نامند و سوم آنچه  
 مامور به بود بهی بعد از آن سبب تراکب شد چنانکه امر صبر و صبح در حین ضعف و قلت  
 که با یجاب قتال منسوخ شده و این در حقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسی است کما قال  
 تعالی او منسها پس منسی امر قبالی بود تا فوت مسکین و در حال ضعف حکم وجوب صبر  
 بر ادای است و از اینجا ضعیف شد قول کثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند بآیه  
 سیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منسی است بمعنی آنکه امتثال هر امر دارد در وقتی واجب  
 بنا بر علتی که مقتضی آن حکم است بعد منتقل میشود امر با متقال آن علت بسوی حکمی دیگر  
 و این نسخ تشدید نسخ از آن حکم است تا آنکه امتثالش جایز نیست بکی گفته جماعتی ذکر کرده است  
 که خطابهایی دارد و شعر توقیت و غایت مثل قوله فی البقرة قاعقوا و اخصوا حتی یاتی  
 الله یا فخره محکم غیر منسوخ است زیرا که مؤجل باجل است و در مؤجل باجل نسخ نباشد و تصور  
 قرآن باعتبار ناسخ و منسوخ چند گونه است قسمی است که در وی ناسخ است و نه منسوخ و آن چهل و سه  
 سوره است فاتحه و یوسف و یس و حجر و آهن و صمد و صف و جمعه و تحریم و ملک و حق و  
 قیوم و جن و مرسلات و غم و نازعات و الفطار و سه سوره بعد از او و فجر و البقره تا آخر قرآن  
 مگر تین و عصر و کافرون و تکی است که در وی ناسخ و منسوخ هر دو است و آن سست و پنج  
 سوره است بقره و مکه سوره بعد از آن حج و نور و سوره نالیه اینها و احزاب و سبا و مؤمن  
 و شور علی و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و فزل و مدثر و کوثر و نوحه و قسمی است که در وی  
 ناسخ است فقط و آن شش سوره است فتح و حشر و منافقون و تغابن و طلاق و اهل و قسمی  
 که در وی منسوخ است فقط و آن چهل سوره باقیه است و در وی نظیر است چنانکه بیاید ذلخ  
 چند قسم است یکی فرض منسوخ بغرض با عدم جواز عمل بر اهل همچو نسخ حبس از برای اهل بعد  
 دیگر فرض منسوخ بغرض انا با جواز عمل بر اهل همچو نسخ آیه مصابرت دیگر فرض منسوخ بندب  
 همچو قتال که اول مندوب بود بعد فرض شد دیگر بندب منسوخ بغرض همچو قیام میل که بقرارت

منسوخ شده بقوله قَافِرٌ وَاَمَّا يَنْتَشِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَكُتِبَ مُؤَلَّفَةً دَرِیَانِ نسخ در قسمی است که حکم آن منسوخ شده نه تلاوت و این در حقیقت خیلی قلیل است اگر چه مردم در شمار آیات درین قسم کرده اند زیرا که محققین در آن تمیز و اتقان نموده منہم القاضی ابو بکر بن العربی و ابن سیرین که آنچه مکررین ایراد کرده اند چند قسم است قسمی است که نیست از نسخ در چیزی و نه از نسخ و نه از اباین مرد و علامه است بوجه من الوجهه مثل قوله تعالی وَتَمَارِذُ قَتْلِهِمْ يَفْقَهُوْا وکذا بقوله تعالی اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمَ الْحَاكِمِيْنَ ه واین را منسوخ گفته اند بایه سیف حال آنکه حدین نیست چه او تعالی همیشه ابد الا با د احکم الحاکمین است این کلام نسخ پذیر نیست اگر چه معنی آن امر بتفویض و ترک معاقت باشد و قوله فی البقرة وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و علی هذا القیاس و قسمی است که از جنس مخصوص است نه از قبیل منسوخ و این عربی آنرا تجرید کرده و اجاده نموده بقوله اِنَّ الْاَشْكَانَ لِنَبِيِّ حُضَيْهِۙ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاَلَشَّعْرَۙ اَمْ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَۙ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاعْفُوْا وَاَصْفَحُوْا حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِاٰمِرٍۭۙ ه و غیر فلک من الآیات که این مخصوص باستثنایان است و ادخال در نسخ خطا و منه قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا م گفته اند منسوخ است بقوله وَالْحَصٰتُ مِنَ الَّذِيْنَ اٰوَلَوْا الْكِتٰبَۙ هَالِ آنکه مخصوص است و قسمی است که در آن فرع امر جاہلیت یا شرع من قبلنا یا اول اسلام است و در قرآن نازل شده همچو ابطال نکاح نسائی آباء و مشرعیّت قصاص و دیت و حصر طلاق در ثلاث و ادخالش در قسم ناسخ قریب است اما عدم ادخال از قب و همین را یکی و غیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر این را در نسخ شمار کنند باید که تمام قرآن از همین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش رافع جهلی است که باین کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق ناسخ و منسوخ است که آیتی ناسخ آیتی باشد اگر چه در اول اسلام بود و بعد مرفوع شده و ادخالش از هر دو قسم مذکور است و چون این معنی دانستی پس بیرون رفت جم غفیر از آیات که وارد کرده اند زیرا که مکررین در نسخ مع آیات صنف و عفو زیرا که آیت سیف ناسخ آنها نیست و باقی ماند از آنچه صالح نسخ است عدد سیر و آنرا در تالیفی لطیف با و که جدا گانه نوشته ایم و این است و یک آیت

ست برخلافی که در بعضی است صحیح نیست دعوی نسخ در غیر آن واضح درایت استیذان  
و تمت احکام است پس این نوزده آیت شد و مضموم است بسوی آن قوله تعالی فَاَیْتَنَّا  
تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ طبر برای ابن عباس است که منسوخ است بقوله کَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ  
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس تمام است آیت شد و ما از ادرا بیات نظم کرده ایم ابیات

قد اکثر الناس المنسوخ موعود	و ادخلوا فيه ایالیس تخصصر	دهاک تخر برای لا هنزید لها
عشرین حرها الخذاق و الکبر	ای التوجه حیث المرکان	یوحی الیه عند الموت مختصر
و حرمة الاکل بعد النوم مع رف	و فدیة لمطبق الصوم مشتهر	و حق نقوله فیما صح فی اثر
و فی الحرام قتال للاولی کفر و	و الاعتقاد بحول مع سببها	و ان یدان حبس النفس الفکر
و الحلف و الحبس للزانی و تون او	کفر ما شاهد هم و الصبر النفر	و من عقید لزان و لزانیة
و ما علی المصطفی فی العقد مختصر	و دفع هر لمن جاءت فایة یجوز	کذاک قیام الدلیل مستطر
و ذیلایة الاستیذان من ملک	و ایه القسمة الفصل من حضروا	انتهی کلام السیوطی

و شاه ولی احمد محدث دلموی در نور الکبیر فی اصول التفسیر این است آیت و به ترتیب سوز ذکر  
منوده و تقب آیتها که ده گفته است و علی ما حدنا لا یتعین النسخ الا فی خمس آیات  
انتهی و این تعقیبات در مطاوی آیات مذکوره درین رساله ذکر یافته فلیرجع الیه بعد سید طی  
در اتقان نوشته اگر کوی که حکمت در دفع حکم و بقای تلاوت چیست پس جواب بدو وجوب است  
یکی آنکه قرآن چنانکه برای معرفت حکم و عمل نمودن بر آن تلاوت کرده میشود و همچنین تلاوت کرده  
میشود و بجهت آنکه کلام خداست و بر آن ثواب داده میشود و بر بقای تلاوت ازینجا است دوم  
آنکه نسخ غالباً برای تخفیف است پس تلاوت را از برای این حکمت بطور تذکیر لغت و رفعت  
باقی داشته آمد و آنچه در قرآن ناسخ طریقه جاہلیت است یا شرع من قبلنا یا آنچه در اول  
اسلام بود پس این نیز قلیل العدد است بچون نسخ تعقیب است المقدس بآیت قبله و صوم  
عاشوره بصوم رمضان بعض ایشان گفته اند نیست در قرآن هیچ ناسخ مگر آنکه منسوخ قبل است  
در ترتیب مگر در دو آیت یکی آیه عدت در بقره و دوم قوله لا یحیئ لک النساء کما تقدم و بعض  
آیه سوم زیاده کرده و آن آیه حشر است در فی بر را که حکمیکه آنرا منسوخ بآیه انفال میگوید

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ زِيَادَةً كَمَا فِي آيَةِ جِهَادٍ وَهِيَ قَوْلُهُ خُذِ الْعَفْوَ إِذَا كُنْتُمْ بِسِلَاحٍ  
بَابُ زَكَاةٍ مَنُوحٍ مِی گوید این عربی گفته هر چه در قرآن است از نسخ از کفار و توبی و اعراض  
و کف از آنها پس آن منسخ است بآیه سیف و منسخ شده است بآیه سیف یکصد و ست  
و چهار آیت بعد از آخرش اول در نسخ نموده نهی و کذا شد آنچه در وی است یعنی  
از نظر و بحث و نیز گفته از عجایب منسخ است قوله تعالی خذ العفو الایه زیرا که اول آن آخر او که  
وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ است منسخ است و وسط او محکم است و آن وَأَعْرِضْ بِالْعَرْفِ باشد  
و از عجایب است که اول منسخ و آخر نسخ است و نظیر این نیست و بی قوله عَمَلَكُمْ لَكُمْ  
لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَى یعنی بالامر بالمعروف والنهي عن المنکر این  
نسخ قول اوست عیدکم لهنکم سیدی گفته کشت نکرد هیچ منسخ زیاده تر در مدت این  
آیه كُلِّ مَا كُنْتُمْ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْلِ إِلَى آخر تا که شانزده سال کشت نموده تا آنکه نسخ کرد  
او را اول نسخ سال عیدیه و متبه ابن سلامه الضریری که کرده که می دین آیه وَيُطِيعُونَ  
الطَّعَامَ عَلَى حَتِّهِمْ مِثْلًا وَبَيْنَهُمَا وَآيَةُ الْكُفْلِ كَمَا كُنْتُمْ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْلِ است زیرا که  
مراد اسیر مشرکین است و دختر آدمی شنید چون باین موضع رسید گفت ای پدر خطا کردی  
گفت چگونه گفت مسلمانان اجماع کرده اند بر آنکه اسیر طعام داده شود و قتل نکرده شود بگرنگی  
گفت راست گفتی و شنیده در بران گفته جان زست نسخ نسخ پس نسخ منسخ شود و بقوله  
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ زیرا که قوله أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ نسخ اوست بعد از این نسخ  
منسخ شد بقوله حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ وَوَرَوَى لُطْفُ سِت بدو وجه یکی همان است که اشارت  
بدان رفته دیگر آنکه قوله حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ مخصص آیه است نه نسخ آری شانش باخر سوره  
نزول می توان داد زیرا که وی نسخ اول خود است منسخ است بقرض صلوات خمس و قوله لِيُفْرَقُوا  
خِيفًا وَتَقَالًا نسخ سته برای آیات کف منسخ است بابایات عذر و ابو عبیدة احسن  
و ابی میسر آورده که گفتند نیست در مانده منسخ و این مشکل است با آنچه در مستدرک از ابن  
عباس روایت کرده که قوله فَالْحُكْمُ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ منسخ است بقوله وَإِنْ لَمْ يَكُنْ  
بَيْنَهُمْ يَمَّا أَتَى اللَّهَ وَابُو عُبَيْدٍ وَغَيْرُهُ ابْنِ عَبَّاسٍ آورده اند که اول آنچه منسخ شد

از قرآن شان قبله است و البود او در نسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان  
قبله است بترصیام اول می گفته و برین تقدیر واقع نشده است در یکی نسخ حال آنکه ذکر  
کرده اند که دردی آیتهاست از آنجمله است قوله تعالی در سوره غافر یُحْجِزُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ  
وَلَا يَمْنُونَ بِيَوْمٍ كُنْتُمْ فِيهِ كَاذِبِينَ اَمْ نُوَلِّىْ اَمْثَلُكُمْ اَمْثَلًا و مست و کسبت غفر و  
لَمَنْ فِى الْاَكْثَرِ مِنْكُمْ لَمَنْ فِى الْاَكْثَرِ مِنْكُمْ لَمَنْ فِى الْاَكْثَرِ مِنْكُمْ لَمَنْ فِى الْاَكْثَرِ مِنْكُمْ  
حسن و این در مک بود بالاتفاق این الحصار گفته مرجع در نسخ است نقل صریح از آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم باز صحابی است که گوید فلان آیه نسخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجه  
تعارض مقطوع به با علم تاریخ تا مقدم و متاخرش ناخسته شود و اعتماد کرده میشود در نسخ بر قول عموم  
مفسرین بلکه بر اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل صحیح و معاینه بینه زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات  
حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است پس محمد دران نقل و تاریخ است و  
رای و اجتهاد و مردم درین باب میان دو طرف نقیض اند یعنی گویند مقتول نیست و نسخ  
اجداد اعدا عدول و بعضی متساویل اکتفا می کنند دران بقول مفسر یا مجتهد و صواب خلأ  
قول این هر دو است انتهی و قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت دران  
چنانکه صاحب فنون گفته اظهار مقدار طاعت این امت است در سرعت بسوی بذل نفوس  
بطریق ظن بغیر استقصا از برای طلب طریق مقطوع به چه سرعت میکنند بایشی چنانکه خلیل  
علیه السلام در فوج ولد بنام سرعت فرمود و منام او نامی طریق وحی است و مثله این مستم  
بسیار است و از این عمر آمده که بود سوره احزاب در زمان آنحضرت دو صد آیه وقت کتابت  
عثمان بن عفان این قدر مانده که الان است و از زربن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب را چه قدر شنیدی  
سوره احزاب را گفت هفتاد و دو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود و مادر وی آیه رجم میخواندیم  
و از حمیده بنت ابی یونس آمده که گفت خواندم بر من پدر من دوی هشتاد سال بود در مصحف  
عایشه رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا وَ مَلَائِكَةُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ طالی قوله و علی الصفوف الاول و این پیش  
انسان بود که عثمان بن عفان مصاحف کرد و از ابی و اقدیشی آمده که گفت بود آنحضرت م چون  
وحی کرده همیشه بسوی اومی آمدیم و در این امتیخت ما را در ذی نزد وی آمدیم گفت



در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شدن بلغوا عننا قولنا اننا لقینا ربنا فوضی  
عنا وادعنا نا ابوالحسن بن النادی در کتاب نسخ و منسخ گفته از آنچه مرفوع شد رسم  
ادان قرآن و مرفوع نشد از دل حفظ او و دوسوره قنوت سرت در و تر و نامیده می شوند سوره  
خلع و سوره خد تبلیه قاضی ابوبکر در انصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیرا که  
اخبار وارده در آن آحاد است و جائز نیست قطع بر انزال قرآن و نسخ آن باخبار آحاد  
که نیست حجت در آن و ابوبکر رازی گفته نسخ رسم قنوت نمیدانند مگر باین طور که فراموش  
کنند خدا ایشان را و بر دارد آنرا از او هم ایشان امر کند با عرض از تلاوت وی و کتابت  
آن در مصحف و مندرس شود بر ایام همچو سایر کتب قدیمه اوتعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب  
خود فی قوله ان هذا یغنی الضیف الا ولی صحف ابواهییم و موسی و شناخته نمی شود  
امروز از آن چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
تا آنکه چون وفات فرمود بنود متلودر قرآن یا بعد آنحضرت و بود متلودر موجود بر رسم باز  
فراموشش گردانید خدا مردم را و بر داشت آنرا از اذان ایشان و نیست جائز نسخ  
چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم انهی و در برهان گفته قول عمر رضی  
که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد عمر رضی در کتاب خدا البته مینوشتیم آیه ربسم  
را در آن پس ظاهرش آنست که کتاب وی جائز است قول مردم از آن مانع شده گاهی  
چیزی در نفس خود جائز می باشد از خارج مانعی اذان قائم میشود و چون جائز باشد  
لازم آید که ثابت بود زیرا که شان مکتوب همین است و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی بود  
عمر مبارک درت میگرد و بر قول مردم تعریج نمی نمود زیرا که مقال مردم صلاح منع نیست  
و باجماع این ملازم است مشکل است و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد است  
و قرآن بخبر واحد ثابت نمیشود اگر چه حکم ثابت شود و از اینجا انکار کرده است ابن ظفر  
درین نوع شمردن این را از آنچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که خبر واحد مثبت  
قرآن نیست بلکه این از مناس است نه نسخ و این هر دو با هم ملتبس میشوند و فرق میان  
هر دو آنست که هر چه لفظ او مناس است محکمش گاهی معلوم میشود انهی قول او که شاید



اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مرد دوست زیراکه بصحبت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلقی نموده حاکم از بشیر بن الصلت آورده که زید بن ثابت و سعید بن القاضی مصحف می نوشتند چون پس آید گفتند یک گفت بنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم می گفت الشیخ و الشیخة اذ اذینا فارحوهما البتة عمر گفت چون این آیه فرد آمد نزد آنحضرت آمد و گفتیم بنویسیم این را پس دو گویا کرده دانست این را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون زنا کند و محسن نباشد تا زیانه زده شود و جوان چون زنا کند و محسن نباشد رجم نموده آید حافظ این حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود بسبب بودن عمل بر غیر ظاهر از عموم او گویم در خاطر من نکته خوب گذشته و آن این است که سبب آن تخفیف بر استست بعد از تلاوتش و کتابتش در مصحف اگر چه حکمش باقی است زیرا که این حکم اقل باشد احکام و اغلظا حد و دست و دوس اشارت است بسوی ندب شرو و نهائی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را در مصحف گفت نمی بینی که دو شب رجم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت می کنم شما ما پس گفت ای رسول نبویان مرا آیه رجم گفت نمی توانم قول او که نبویان مرا یعنی ازین ده مراد کتابت آن و قادر گردان مرابرا و از زید بن اسلم آمده که خطبه خواند عمر مردم را و گفت شک نکنید در رجم که آن حق است و الله قصد کردم که بنویسم آنرا در مصحف و پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم پس زدی در سینه من و گفتی استقرای کنی آیه رجم را و ایشان تساهل میکنند همچو حجر این حجر گفته مدعی اشاره است بسوی بیان سبب نسخ تلاوت او و هو الاختلاف تبیین این حصله درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه اول تعالی فرموده مَا تَشْتَرُونَ الْآيَةَ أَوْ نُنْشِئُهَا نَاتِجًا مِنْهَا أَوْ مَثَلُهَا و درین اخبار دخل خلف نیست جوابش آنست که هر آنچه ثابت است الآن از قرآن و منسوخ نشده پس آن بدل است از آنچه تلاوت او نسخ پذیرفته پس هر چه

الحکم علی القرآن نسخ فرموده که تو آنرا نمیدانی الآن پس آنرا بدل ساخته است با آنچه ما را  
آموزته و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است انہی کلام السیوطی فی الاتفاق و ما درین  
کتاب ہمہ آنچه مکتوبین آنرا در نسخ شمرده بودند از برای بیان حقیقت حال و حکم علماء در آن  
ایجاد ساختیم تا طالب راغب در دریافت این علم محتاج بکتاب دیگر نشود و الا نیست  
نسخ مگر در مقدار قلیل کہ بہت آیه بلکه پنج آیه باشد کما تقدم بلکہ پنج آیه ہم کمتر است چنانکہ  
در دلیل الطالب علی ارجح المطالب بیانش پرداختیم و اللہ اعلم بالصواب +

## باب دوم در بیان نسخ و منسوخ حدیث شریف

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی جوزی و دیگر اہل جہلہ و اہل حدیث  
و اکابر این فن بہت و یک حدیث است و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام  
الحوانی رضی اللہ عنہم اجماعین در حدیث و نزد حافظ ابن القیم ازہم کم تر و ابوالفرج جوزی  
در اخبار اہل الرسوخ کہ درین باب نوشته گذشت کہ چون تخلیط ایشان در نسخ و منسوخ قد  
دیدم کتابی مہذب از زہل سلیم از تخلیط جمع نمودم بعدہ چون آن کتاب دراز شدہ ہستم  
کہ ہر قدر احادیث کہ نسخ آن صححت رسیدہ یا در وی احتمال نسخ بودہ جدا گانہ بنویسم از پنج  
وجہی از برای نسخ و احتمال آن ندارم و اعراض کنم پس ہر کہ مخبری را بشنود کہ دعوی نسخ  
میکند و آن منسوخ دین مختصر نیست بدانکہ دعوی او درست است تمام این احادیث  
بہت و یک حدیث است انہی حدیث اول عن حفصۃ رضی اللہ عنہ  
قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم سباط قوم فبال و هو قائم متفق علیہ  
یعنی آمد آنحضرت منزلیہ و کناسہ قوم را پیشانید و وی ستادہ بود و گفتہ اند این حدیث منسوخ  
بحدیث عمر رضی اللہ عنہ کہ گفت دانی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وانا بول قائما فقال یا  
عمر لا تبلى قائما فابلت قائما بعد رواہ الترمذی و این ملاحظہ یعنی دیدم را رسول خدا  
و من بول میکردم استادہ پس گفت ای عمر بول کن ستادہ پس نشانیدم استادہ ہنوز نیست  
این ادعا صحیح بلکہ ہنوز استادہ نشانیدن بر آنست کہ نشانیدہ آن بر بطل نیست و فعل

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده و بدان اشتغال اندان مرضی عادت  
عرب نموده و بنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن محمد الرحمن اهل در عده المنسخ  
گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم استاده پنج وجه  
یکی اشتغال از وجع صلب بر عادت عرب و در آن وقت این درد داشت پس نشایافت  
دوم بنا بر مرضی که در باطن رکبه داشت گویند زخمی بود در پا بسبب آن نشستن نتوانست  
چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت مالبضه بود و باطن همان باطن رکبه است سوم آنکه  
جای نشستن نیافت زیرا که آنظر ف سباطه که بر وی آنحضرت استاده بود بلند بود چهارم  
آنکه این فعل وی از برای امن بود از خروج حدث از سیل دیگر زیرا که غالب همین است  
عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگذارند ترست برای و بر تخم آنکه برای بیان  
جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عائشه رضه آمده که من حدثتکم ان النبی  
صلی الله علیه و سلم کان یبول قائماً فلا یصلد قوه ما کان یبول الا قاعاً و ادا  
اسم اللطمی و الناسائی علما گفته اند مکره است بول تاده کردن مگر بعد از این که است  
تشریه است تخمیر آن مندر بعد از حکایت خلاف دین اگر گفته نشسته نشاندن اولی  
است و استاده بول کردن مباح و این همه ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند از آن بلکه همان اختیار ایشان بود و نبود این سباطه  
مختص باینها بلکه در محن خانهای جمیع ایشان بود و الله اعلم انهی کلامه گویم و وجه و فعل  
آن از برای بیان جواز است پس بس و یقینه و وجه احتمالاتی پیش نیست مگر آنکه دلیل بر آن  
قائم شود و درین صورت حدیث مذکور از نسخ در پیوسته نباشد حدیث دوم  
از ابوایوب انصاری است که گفت ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا اتیتم الغل  
فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها و لکن شرقوا و غربوا متفق علیه یعنی چون  
بیایید شما حاجت انسانی را پس رو کنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو  
بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص است بدین منوره زیرا که قبله او جنوبی است  
و درین دیار قبله غربی است و لهذا اگر روی به مشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله می افتد

و عرض نمی است از آن مگر کسی را که قبله در استقبال یا استیاری وی آید پس گفته اند که این حدیث  
منسوخ است بحديث ابن عمر رضی الله عنه که گفت ادقیقت فوق بیت حفصة لبعض  
حاجتی فرایت الذی صلی الله علیه وسلم یقضی حلیته مستدبر القبلة مستقبلاً الشام  
متفق علیه و بحديث جابر که وی دید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد یک سال ازین بنی  
که بول می کرد و رو قبله پس جماعه گمان کرد که اول منسوخ است بثنائی حال آنکه چنین نیست  
زیر که اول در صحراست و ثانی در بنیان گویم درین باب مذمبهاست تفرقه میان هر دو  
مذنب ملک و شافعی و احمد و غیر ایشان است دوم عدم جواز استقبال طلقاً سوم جواز هر دو  
مطلقاً چهارم عدم جواز استقبال مطلقاً و جواز استیاری طلقاً و شافعی و غیره احتجاج کرده اند  
بر تفرقه با حدیث صحیح مسمره بجواز در بنیان پس محمول باشد بنی بر صحرا اجتماعین الروایات  
و شواکافی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسأله بر سه قول و استیفا کرده ایم آنرا در شرح  
منتقی انتهی و در مختصر خود بعد از استقبال و استیاری بار قبله رفته و در شرح آن جواب از ادله مجوزین  
و مفرقین داده و تمام بحث درین مسأله در مسک النختم شرح بلوغ المرام مذکور است فلیراجع الیه  
حدیث سوم از ابن عباس مرویست که گفت تصدق علی مولایه لم یمنونه  
بشاة فمر بهار رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اها بها فذ بفقو ه  
فانتم نعمت به فقالوا انها مینة فقال انما حرم اکلها متفق علیه یعنی گذشت آنحضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم بگو سفندی مرده که از آن کبیر میمونه بود پس فرمود چرا نگرفتید  
چرم او را و باغت کردید آنرا پس منتفع میشدید بدان گفتند این مرد راست فرمود چنین  
نیست که حرام خوردن او است گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عبد الله بن حکیم  
تابعی که گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قبل وفات او یکماه که منتفع  
نشوید از مردار بی چرم و بی دواة الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه اثرم گفته  
گویند این نسخ اول است و غیر وی گفته جابر است که باشد حدیث اباحت قبل موت او یک  
و این در صحیحین است و حدیث ابن حکیم مضطرب است جداً و آله محرر طور رضی الله عنه  
گفته ممکن است جمع میان هر دو حدیث باین طریق که اناب نام جلد غیر مدبوغ است و چون

و باعث کرده شد ایاب مانند پس منسوخ است ایاب میتة است بی در باغت و چون بد بوع  
 شده لا باس بر است چنانکه از آخر حدیث اول ظاهر است و در حدیث دیگر آمده تظهرها  
 الماء والقظ و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس این است اذا دبت الاهاب فقد تظهر و در عدة  
 المنسوخ گفته در طهارت جلود میتة بد باغت معتق مذاهب است و هر صاحب مذهب احتیاج  
 با احادیث و غیره را بران کرده و بعضی از دلیل بعضی جواب گفته نووی توضیح دلائل ایشان  
 در شرح مذهب کرده و در شرح مسلم بر ذکر مذاهب بخیر ادله انقصار نموده انتهی گویم بعضی آن  
 ادله در مسک انشام ذکر کرده ایم و در دلیل الطالب کلام بیط بران نموده و نیست  
 این از نسخ در چیز و نیز از حدیث مذکور که انما حرم الکلیها باشد ثابت شد که هر حرام  
 نجس نیست و بیان رفته اند شوکانی و محمد بن اسمعیل الامیر الیسانی و غیره در درامی مضیه  
 و بل السلام و جز آن همین است راجع و صفا چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم و الله اعلم بالصواب  
**حدیث چهارم** از ابو هریره مروی است که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم یقول توضؤا اما مست النار و ایه مسلم یعنی شنیدم آنحضرت مرا می فرمود وضو  
 کنید از آنچه سوزده است آنما آتش گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث ابن عباس ان  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اكل کف شاة ثم صلی فلم يتوضأ متفق علیه یعنی خورد  
 آنحضرت بازوی گو سفند بپز نماز گذارد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت  
 تنگ وضو از آنچه مس کرده است آنرا نار گویم اختلاف کرده اند علماء در وضو از آن جماعه  
 بر عدم وجوب اند و در دومی بوجوب رفته و جمهور جوابش بدو وجه داده اند یکی آنکه منسوخ است  
 بحديث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد بوضو شستن دهن و دوش و کف است و این خدا  
 در صدر اول بود بعد اجماع کردند بر عدم وجوب وضو از آن و الله اعلم اری سخن در وضو  
 از اکل لحوم ابل یاتی است اکثر بر عدم انتقاض وضو بوده اند و زنته است بانتقاض از آن  
 احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و انصاری که گفته است  
 آنما بهیقی و نووی بنا بر صحت حدیث دین باب خاصه و هو الحق و حدیث وضو از مس  
 کرده نار عام است و خاص مقدم است بر عام و در ما لا بد منه بعد ذکر آن گفته و احتیاط

از سوره اولی است و در حجة الله البالغة نوشته اما حکم اهل بیس که در ان دشوار است  
 قائل نیست بدان احدی از فضهای صحابه و تابعین نیست را ہی بسوی حکم نسخ آن  
 و لهذا قائل نشد بدان کسیکه غالب است بر و تخریج قائل است بدان احمد و اسحق  
 و نزد من احتیاط انسان در ان لائق است انہی و تمام بحث دین ہر دو مسئلہ در شرح  
 مختصر شوکانی ذکر کردیم **حدیث پنجم** مرویست از سیرہ کہ گفت قال رسول الله  
 صلی الله علیہ وسلم اذا مسل احدکم ذکر ذکرة فلیتوضا و اے سالک و احمد و ابو داؤد  
 و الترمذی و النسائی و ابی داؤد و الدارمی یعنی چون دست رسانیدی کی از شما آله مروی خود را  
 پس باید کہ وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث طلق بن علی قال سئل رسول  
 الله صلی الله علیہ وسلم عن مس الرجل ذکرہ بعد ما يتوضا قال دہل هو الا لبقعة  
 منه رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی و دروہی بن ماجہ بخوہ یعنی برسیدہ شد  
 رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو فرمود نیست ذکر مگر بارہ گوشت از وی  
 بقوی گفته این منسوخ است زیرا کہ ابو ہریرہ اسلام آورد بعد از قدم طلق و وی وایت  
 کردہ است از آنحضرت صلی الله علیہ وسلم کہ فرمود چون دست رسانیدی کی از شما بذر خود  
 نیست میان او و عورت او چیزی پس باید کہ وضو کند رواہ النسائی و الدارقطنی انہی و آلہ  
 محرر طور گفته پس ممکن است جمع میان ہر دو محل نقض بر مس بدین جملہ است ثوب و عدم نقض  
 بر تقدیر جملہ است چنانچہ حدیث ابو ہریرہ مشہور است بدان انہی در عدة المنسوخ گفته ادعا  
 کردہ است قوی نسخ حدیث طلق بقدم او بر آنحضرت بعد از عین سبیس مجید و ابو ہریرہ سلم مہاجر  
 و این قول تحمل است گوئیم بعض محققین گفته اند نیست خلاف در آنکہ حدیث ابو ہریرہ را حج است  
 در متن و سند خود از حدیث طلق ابو ہریرہ کی تا خیر اسلام را وی دوم افظ و احوط نودان او سوم  
 بودن او ناقل از عادت بسو عبادت چہارم آنکہ مشہور است و برای ترجیح وجوہ دیگر ہم نیست  
 انہی شوکانی در شرح مختصر گفته تنہا حدیث سیرہ را حج است از حدیث طلق تا با انضمام احادیث  
 کثیرہ دیگر بسوی او چہ رسیدہ کہ دین باب است از جماعتی از صحابہ کہ از ایشان است جابر و  
 ام حبیبہ و ابن عمر و زید بن خالد و سعید بن ابی وقاص و عائشہ و ابن عباس و نعمان

بن سبیر و انس و ابی بن کعب و معاویه و عبیده و آن روی بنت اینس و روایت کرده اند حدیث سبیر  
 را احمد و اهل سنن و مالک و شافعی و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم و ابن الجارود و صحیح احمد  
 و الترمذی و الدارقطنی و یحیی ابن معین و البیهقی و الحارمی و ابن حبان و ابن خزیمه و هر که مال  
 شده است بسوی ترجمه حدیث طلق نیاورد طاکلی و رفته است بسوی انتقاض و ضومبس ذکر  
 جماعتی از صحابه و تابعین را نموده بسوی خلاف آن هم جماعتی رفته و حق انتقاض است و وارد  
 شده است آنچه دال است بر شکستن و ضو از مس فرج دال اعظم است از قبل و در اینجا نگه  
 ابن ماجه از حدیث ام حبیده آورده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که مس کند فرج خود را  
 پس باید که وضو کند صحیح احمد و ابو زرعه و ابن السکون گفته اند نام این حدیث را علتی و در حجت  
 البالغه گفته این از آن جنس است که سلف در آن مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض  
 و متبايع بود یکی ازین دو امر منسوخ است و تمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروح و تفسیر  
 نوشته ایم حدیث ششم از ابی سعید خدری است گفت قال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم الماء من الماء رواه اکام مسلم و ابوداؤد و ابن خزیمه و ابن حبان  
 و اصابه فی النجاری و رواه احمد من حدیث دافع و عتبان و الطحاوی من حدیث  
 ابی هريرة و ابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس معنی آنکه آب یعنی استعمال او و وجوب  
 غسل از آب یعنی خروج منی به شهوت است پس بحکم این حدیث غسل بے انزال واجب  
 نکرد و گفته اند این حدیث منسوخ بحديث ابی هريرة که گفت قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم اذا جلس بین شعبه الا ربع ثم جهدا فقد وجب الغسل متفق علیه  
 و زیاده که مسلم و ان لم یزل یعنی چون نشست مرد در میان چهار شعبه زن بستر در قریب  
 و مشتقت انداخت و در این واجب غسل یعنی بر مرد و زن هر دو اگر چه انزال نکند و گفت  
 ابی بن کعب که این خصصی بود در اول اسلام بعد از آن هنی که ده شد از آن ترمذی گفته همچنین  
 روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد از منسوخ شد و حکم شد که  
 چون آلت در فرج زن فرو رفت و التقای ختمین شد غسل واجب گشت انزال نشود یا  
 نه نووی گفته است مجتهد است بر وجوب غسل بجماع اگر چه باوی انزال نباشد و بر وجوب

باز نزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعض ایشان و منعقد شد اجماع بعد الامر بن تبار  
احادیث صحیح بر وجوب غسل با القاضی ختاین انہی گویم جمہور گویند حدیث الداء من الماء  
منسوخ است و ابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه مراد لغتی و وجوب غسل بر ویت در انہم  
چون منزل نشود اما متخی انست کہ حدیث مطلق است در احتلام و غیر احتلام و لہذا حافظ  
ابن حجر در تلخیص گفته دین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع و اخیر  
بر ایجاب غسل قال القاضی ابو بکر بن العربی انہی و اما حدیث ابی بن کعب کہ فرمود انحضرت  
در حق مروی کمی آید اہل خود را و نزال نیکند بشوید ذکر خود و وضو کنند پس منسوخ است یا  
محمول بر مباشرت در مسواقی فرج و رفته است داود و جمعی قلیل از صحابه و تابعین بعد  
و وجوب در عدم نزال و بقال عثمان و علی و الزبیر و طلحة و ابو ایوب و ابی بن کعب و گفت  
بنجار غی غسل احوط است شوکانی گفته اختلاف کرده اند دین مسئلہ صحابه و من بعد ہم و حتی غسل  
ست و در حجة الہ البالغہ گفته آنچه صحیح شد روایت و برانند جمہور فقہا ہمین است کہ ہر کہ جبہ کرد  
غسل بر روی واجب گشت کو نزال نیکند انہی و تمام بحث آن در شرح بلوغ المرام و شرح در بیہ است  
حدیث منسوخ حدیث ابن عمر است در صحیحین و غیر ہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم اذا جاء احدکم من الحجۃ فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جمعہ را پس باید کہ غسل  
کند دین حدیث وجوب غسل این روز است گفته اند منسوخ است بحدیث سمہ کہ فرمود انحضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من توضا بالحجۃ فیہا و لغت و من اغتسل فذلک افضل  
اخرجہ ابو داود و النسائی و الترمذی یعنی ہر کہ وضو کرد بر اجماعہ خوب کرد ہر کہ غسل کرد  
پس غسل افضل است لیکن صحیح عدم نسخ او است زیرا کہ حدیث ابن عمر را امت لقی بقبول کردہ  
و قریب صد تن آنرا از نافع روایت نمودہ و بست و چہار صحابی جز ابن عمر را دی او هستند  
و جماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف و بقال اہل النظام و حکایت کردہ است آنرا ابن منذر  
از ابو ہریرہ و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری و ابن حزم از جمعی از صحابه و من بعد ہم و  
جمہور سنی گویند بحدیث سمہ و در وی مقال است زیرا کہ حسن از سمہ سماعت ندارد و  
بحدیث ابی ہریرہ نزد مسلم تلفظ من توضا فاحسن الوضوء ثم اتی الحجۃ الخ و جز آن



در گفته اند این احادیث صارف امر اند بسوی مذنب شوکانی رحمه گفته اگر صارف امر اند باشند  
 الاصل بحرف مثل قوله صلى الله عليه وسلم حق على كل مسلم ان يغتسل في كل سبعة ايام  
 يوما يغتسل فيه راسه وجسده که در صحیحین و غیرهما از حدیث ابی هریره است نیستند که  
 این صریح در وجوب است و تمام بحث را درین الاوطار شرح منتقی الاخبار استفا کرده  
**حدیث هشتم** روایت ابوهریره است ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يفرغ من الصلوة  
 بعد العصر حتى تغرب الشمس و این در صحیحین است یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه  
 فرود آفتاب گفته اند منسوخ است بحدیث عائشه رضي الله عنها که گفت ما دخل على رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم بعد العصر فوجدنا الاصلين كعتين و این نزدنالی و ابو داود و غیره است  
 اثرم گفته حدیث عائشه رضي الله عنها خطاست زیرا که مروی است از وی که این دو رکعت را بعد ظهر  
 میگذارد پس مشغول کرد او را قومی و گذارد بعد عصر یکبار انتهی گویم مثل آن در صحیح بخاری  
 است از سلمه و در سفر السعادت گفته این از خصائص آنحضرت بود و سلمه و سلمه و سلمه  
 حق غیر وی مکرده انتهی چنانکه در روایت ابی داود گفته که میگذارد رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال و نهی میکرد  
 از آن شیخ در شرح سفر السعادت گفته باجملا احادیث و آثار نهی از اطلاق نماز بعد از عصر  
 غالب و قوی تر است و محتاج به وجهی است پس حق آن می نماید که از خصائص  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و در حق غیر وی مکرده چنانکه مصنف گفت انتهی و این  
 عقیل گفته بود آنحضرت مخصوص بجواز صلوٰة در اوقات نهی عنہا بنا بر جواز وصال مراد را  
 و در عده المنسوخ در اینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم غیر مختص است  
 باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت نشود وی آنرا در اوقات نهی میتوان گذارد اما اصح  
 و اشهر همان اول است انتهی و درین صورت حدیث مذکور منسوخ نخواهد بود مگر بطریق  
 مخصوص است ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد از صبح و بعد عصر در کعبه بحدیث  
 که درین باب دارد دست نزد این باب و غیر او حدیث نهم روایت وائل بن حجر  
 است که آن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یضم یدیه علی رکبته اذا رکع یعنی

بود آنحضرت می نهاده هر دو دست خود بر هر دو زانو می خود در رکوع سعد بن ابی وقاص  
 گفته بودیم ماکه می کردیم این را پیتر امر کرده شدیم بر کعبه و این صریح است در نسخ و تبیین  
 است مذنب کافه علماء که سنت وضع یدین است بر رکبتین و تطبیق مکرده الا این وجود  
 و صاحبین او علقه واسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق است زیرا که ناسخ بایشان رسیده  
 و آن حدیث سعادت و صواب همان است که بران جمهور اند حدیث دهم روایت  
 زید بن ارقم است در صحیحین غیرهما که گفت بودیم ماکه سخن می کردیم در نماز کلام میگرد  
 از صاحب خود تا آنکه نازل شد وَ قُوْا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ پس امر کرده شدیم بسکوت  
 و منهی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین و غیرهما بلفظان فی الصلوة  
 لشغل او در روایت احمد و نسائی و ابی داود و ابن حبان در صحیح است ان الله یحدث  
 من امره ما شاء و انه قد احدث من امره ان لا یتکلم فی الصلوة و این صریح است  
 در نسخ حسین اهل گفته مذنب مالک ابو حنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام  
 در نماز اگر چه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل می کند نماز را اذاعی  
 و اگر وی گفته جائز است از برای مصلحت صلوة بحیث دو الیدین و این مرویست از صحابه  
 مالک و احمد اعلم انتی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام ساهی و غیر عالم منبع  
 است و اما عالم پس ظاهر حدیث معاویه بن الحکم السلی که در صحیح است آنست که اعاده نکند و بود  
 از شان و صلی الله علیه و سلم عدم جرح بر جاهل و عدم امر او بقضای غالب احوال بلکه  
 می فرمود بتعلیم او بر اخبارش بعد از آنکه خبری که از وی قیوع یافته و گاهی امر باعاده هم می کرد  
 چنانکه در حدیث مسی است و ظاهر عدم فرق است میان ساهی و ناسی میلان عالم در  
 البطلان صلوة ولیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم در اعلام الموقعین بصحت صلوة متکلم  
 جاهل و ناسی رفته و گفت ابو حنیفه کلام ناسی مبطل صلوة است و حدیث ابو هریره قبل تحریم  
 کلام بود پیتر منسوخ شد و در وی بحث است زیرا که تحریم کلام بکه بود و این مقصود بدین اتفاق  
 افتاد و شافعی گفته کلام ناسی غیر مبطل است و کلام عام مبطل اگر چه قلیل باشد و تاویل حدیث  
 نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکه نماز تمام

و این نسیان است و کلام فی الیدین بر توهم نقر صلوٰۃ بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام  
 قوم جواب رسول بود و اجابت رسول سبطل صلوٰۃ نیست و گفت ملک اگر کلام غیر سیر را  
 اصلاح نماز باشد سبطل نیست مثل آنکه یگوید نماز کامل نشد و دیگری گوید من کامل کردم  
 و این نوع کلام از حدیث هیناعن الکلام و لا تکلموا مخصوص است کذا فی المسوی شرح الموطا  
 و تمام کلام برین مسئله بر وجه تحقیق در دلیل الطالب که در ایم و بایضاح حق حقیق بقبول  
 برداشته فلیرج الیه حدیث یازدهم روایت ابو سعید است از آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم اذ ایتهم الجنان فقوموا لها و این در صحیحین غیر ماست گفته اند منسوخ است  
 بحديث علی کرم الله وجهه که قام البنی صلی الله علیه وسلم ثم تقعدوا و اهل مسلمان بخیر است  
 آنحضرت در جنازه پست بر نشست و در روایتی از وی باین لفظ است کان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم امرنا بالقیام فی الجنائز ثم جلس بعد ذلک و امرنا بالجلوس و رواه  
 احمد ابو داود و این صریح است در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفتند جمعی از سلف  
 مسوی آنکه امر بقیام منسوخ است باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی و ابن عقیل گفته ممکن  
 جمیع باینکه قیام تحبب است و قعود جائز نیست نسخ گویم نووی گفته مردم دین مشد مختلف اند  
 ملک ابو حنیفه و شافعی قیام را منسوخ گفته اند و احمد و اسحق و ابن حبیب و ابن ماجه و ابن  
 نجیر است اختلاف است در قیام یکسانیت کند تا قبر جماعتی از صحابه و سلف گفته اند  
 تا آنکه نهاده شود جنازه بر زمین و گفته اند نسخ برای قیام کسی است که جنازه بروی گذاشته  
 و باین قائل است اوزاعی و احمد و اسحق و محمد بن حسن و اختلاف است در قیام بر قبر تا آنکه  
 دفن کرده شود قومی مکروه گفته و دیگران بر آن عمل نموده و این مروی است از عثمان و علی  
 و ابن عمر و غیر هم رضی الله عنهم در عده للمسنوخ گفته این کلام قاضی بستر کلام نووی است و شبهه  
 در مذنب ما آنست که قیام تحبب نیست و این حدیث را به حدیث علی منسوخ گفته اند و نووی  
 گفته مختار همین است پس امر بیان ندایا باشد و قعود از برای بیان جواز بود و مقام نمیشود  
 دعوی نسخ در مثل این زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد قعود جمع میان احادیث و در اینجا  
 متعدد نیست و الله اعلم حدیث دوازدهم بوجهی که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله

علیه وسلم من ادرکه الصبح وهو جنب فلا صوم له یعنی هر که دریافت ادر صبح و اجنب  
 است پس نیست صوم بر او گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عائشه زنه که گفت  
 کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدركه الفجر في رمضان وهو جنب من غير حلم  
 فيغتسل ويصوم متفق علیه یعنی بود آنحضرت که می دریافت ادر فجر در رمضان و در  
 جنب بود بغیر حلم پس غسل میکرد و روزه میداشت ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال  
 دوام دارد یکی آنکه در اول اسلام همچنان بود بعد منسوخ شد چنانکه عائشه زنه گفت دوم  
 آنکه اشاره باشد بسوی کسی که جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس و اگر کرده شود با مساک  
 و شمرده نشود از برای او صوم این یوم انتهی گویم جواب از حدیث ابو هریره بس و بیست  
 و دوازدهمین هر دو احتمال است که اول آن جواب ابن منذر است که از بیعتی روایت  
 کرده و نودی حکایتش نموده که این حدیث در اول اسلام بود در حدیثی که حرام بود جماع  
 در شب بعد نوم چنانکه طعام و شراب حرام بود بعد منسوخ شد و ابو هریره از آن رجوع  
 نمود چون رسید ادر آن خبر نسخ آن ابن منذر گفته هو احسن ما سمعت فيه والله  
 اعلم و عبارت نودی در وجه ثانی این است که شاید حدیث ابو هریره محمول است بر کسی که  
 دریافت ادر فجر در حال جماعت و وی بران مستقیم ماند با وجود علم پس وی مفسط شد  
 امساک کند نیست ادر صوم و نسوم آنکه ارشاد است بسوی افضل که غسل کند قبل  
 از فجر و اگر خلاف آن نماید جائز است و این مذہب اصحاب ما و اخوان ایشان از اهل  
 حدیث است و اجتماع کرده اند اهل این اعصار بر صحت صوم جنب از اختلام و جماع و  
 بدان قائل اند جامه پیر صحابه و تابعین و حسن بن صالح الطال آن حکایت کرده و برین  
 بود ابو هریره و صحیح آنست که وی رجوع کرده و گفته اند نکرده و مردی است از طائفت  
 و عوده و نخی که اگر عالم است بجنابت خود صحیح نیست و الا صحیح است و حکمی است از  
 حسن بصری و نخی که حرام است در صوم تطوع نه فرض و حکایت کرده اند از سالم  
 بن عبد الله و حسن بن صالح که روزه دارد و قضا کند پسر این خلاف مرتفع شد  
 و علما اجماع کردند بعد از آن بر صحتش و در صحت اجماع بعد از خلاف خلافتی مشهور است

مراد از اصول را حدیث عایشه و دوام سلمه حجّت است بر هر مخالفی که مخالفی  
 عده المنسوخ حدیث سیه و سیم این است از خط الحاکم و المحجوم رواه احمد ابو داود  
 و النسائی و ابن ماجه عن شداد بن اوس و صحیح البخاری و احمد بن حنبل و ابن جابر  
 و منافذ ابن حجر و تلمیذین طرق این حدیث را از جماعتی از صحابه آورده و در سبل السلام شرح  
 بلوغ المرام گفته اند که الایمة عن ستة عشر من الصحابة و سیوطی در جامع صغیر گفته  
 متواتر است و باجماع در وی دلیل است بر آنکه حجامت مفطر صوم است هر دو را از حاکم  
 و محجوم و باین گفته گریه قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و ادزاعی  
 و اسحق و ابی ثور و واجب است قضاء کفاره و بر قال ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن حبان  
 گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث انس بن مالک که ثم ان رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم اخص في الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید است ثلثة لا يفطرهن  
 الصائم الثقی و الحلم و الحجامة رواه الترمذی و گفت این حدیث غیر محفوظ است  
 و عبد الرحمن بن زید را وی اضعیف است در حدیث ابن الجوزی گفته حدیث اول اثبت  
 است ازین حدیث زیرا که تضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع است و حدیث انس را خالد  
 بن الجلی روایت کرده و احمد بن حنبل در خالد طعن نموده و فرموده او را احادیث مناکله  
 است پس اگر صحیح شود لضعف صحیح باشد در نسخ انتهى گویم حدیث افطار مانا متواتر است و عکس  
 از ابن عباس آورده که ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم و هو صائم  
 یعنی آنحضرت حجامت کرد و وی روزه دار بود پس فعل وی صلی الله علیه و آله و سلم دال  
 است بر آنکه مراد کرهت است در روایت کرده است ابو داود و از ثابت که گفت انس نبودیم  
 ماکه ترک کنیم حجامت با بر اصحاب مگر از کرهت حجد و آخره الجاری و گفته اند که فعل او  
 ناسخ قول او است زیرا که قول در عام فتح بود و فعل در عام حجة الوداع سده دهم این چنین  
 گفتگو کرده است ابن الرفع رین حدیث و ابن صلاح در کتاب علوم الحدیث گفته باین  
 کرد شافعی که حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد و غیر او است زیرا که در حدیث شداد مراد وی  
 شده که وی همراه آنحضرت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را که حجامت میکند

در رمضان فرمود افطار کردند حاجم و محجوم و در حدیث ابن عباس است که اجماع کرد آنحضرت  
روی نوحوم و صائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سنه هشت و این آخر است در سنه  
ده و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه حدیث چهاردهم  
از ابن عباس است گفت صام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم عاشوراء و امر بصیامه  
در ماه مسلم یعنی روزه داشت آنحضرت بر روز عاشورا و امر کرد بر روزه داشتن در آن گفتند  
این حدیث منسوخ است بحديث عائشه بنه که فلما نزلت فرضیت رمضان ترک یوم عاشوراء  
فمن شاء صامه و من شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا  
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند گوئیم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم  
این یوم ابو صیفه گفته واجب بود در اول اسلام بعد از نسخ پذیرفت و شافعی را در روای  
دو وجه است اشهر وی آنست که این روزه سنت است از روزیکه مشروع شده  
و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متناهی بود چون صوم رمضان نازل شد  
مستحب ماند دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث است که یوم عاشوراء  
و لم یکتب علیکم صیامه و انما صائم من شاء صام و من شاء فلیفطر و بر هر دو نسبت  
صوم این یوم سنت مستحب است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلام را شاد فرمود  
و حاصل شد اجتماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گوئیم درین  
باب حدیثی است که شیخ عبدالحق دهلوی در اثبات من السنه ایراد کرده و شوکانی این صوم  
را اگر صیام ماه محرم گفته و در موسی است که نزد اکثر مستحب است که با تسبیح روز عاشورا هم نهند  
و الله اعلم بالصواب حدیث پانزدهم از سیره جبهی است نزد مسلم و غیره که وی غزا کرد  
همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه پس اذن داد ایشان را در متعه زنان بستر  
بیرون نیاد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا روز قیامت و مردی است مانند آن از ابی هریره  
و در حدیث علی است فی عن المتعه یوم خیبر و این در صحیحین است ترمذی از ابن عباس آورده  
که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه الا علی آذوا بحکم او ما ملککم  
اینها لکم و درین باب احادیث بسیار است و خلاف طویل شوکانی مع ذیل الاوطا

استیفای این بحث نموده و در مختصر گفته گنج متعنه منسوخ است و در شرح آن گفته روایت  
 کی که تحریم آن تا یوم القیامة روایت نموده محبت است دین باب و در حجة الله البالغہ  
 گفته رخصت داده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله در وی چند روز بعد دهنی کرد و از آن  
 و بود و رخصت بنا بر وجود حاجت و اعیمه و بود دهنی بجهت ارتفع آن حاجت در غالب قات  
 و نیز در جریان رسم بدان اختلاط انساب است چه نزد انقضای مدت مذکور بیرون میرود  
 از خیز و میشود اختیار امر بدست زن دنی داند که چه کند و ضبط عمده در گنج صحیح که بنایش  
 بر تابید است در غایت عسرست تا بمتعه چه رسد انتهی و در شرح السنه گفته اتفاق کرده اند علما  
 بر تحریم متعه و آن پنجو اجماع است بین المسلمین و بود مباح در اول اسلام بستر منسوخ شد و  
 ابو الفصح گفته احادیث متفق اند بر نسخ متعه و در حدیث اول دال اند بر وقوع تحریم آن  
 در مکة معظمه و حدیث علی رند دال است بر آنکه تحریمش در خیبر بود و این مقدم است بر سبب  
 یکی آنکه صحتش متفق علیه است و حدیث سیره از افراد مسلم است دوم آنکه علی رضی الله عنه  
 است باحوال بنی صلی الله علیه و آله و سلم از غیر او سوم آنکه مثبت تقدیم زمان و وقت خلفائے  
 آن بر غیر او گویا ایشان استعمال کردند و فرجه که آنچه مباحش میدانستند بدین علم نسخ پدنی  
 کرد ایشان را و مخفی مانده بود نسخ وی بر جماعت که از ایشان است ابن عباس رضی الله عنه  
 انتهی گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجه شافی کرده و آیهایی نفی کرده و نووی  
 بروی استدراک چیزی ناموده و ترجمه این باب چنان نموده بیان تکلم المتعنه و بیان انه  
 ایچہ ثم نسخ ثم ایچہ ثم نسخ بعد کلام مادر دی و قاضی را بطوله ذکر نموده و گفته صواب  
 مختار تحریم است و اباحت دوبار بود و حلت قبل خیبر یعنی در اول اسلام بستر حرام شد  
 روز خیبر باز مباح شد بسال فتح مکة و آن روز او طاس است بستر حرام شد بعد سه روز تحریم  
 مؤبد الی یوم القیامة مکاره مسلم و توان گفت که اباحت مختص بود با آنچه گفته شده تحریم  
 یوم خیبر از برای تاکید است و آنچه روز فتح مکة فرمود مجرب و توکید تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح  
 مکة است چنانکه مادر دی و قاضی عیاض اختیار کرده اند زیرا که روایات مذکوره مسلم و احادیث  
 روز فتح صریح در آن است جائز نیست استقاط آن بر نیست مانع از تکیه بر اباحت و اتفاق کردن

علمای آنکه این منته کاحی بود تا اجلی مستثنی نیست در آن میراث و نه نفقه و حاصل میشد  
 فراق آن با تقضای اجل غیر طلاق و واقع شده است اجماع بعد از آن بر تحریم اواز  
 جمیع علمای منیت مخالف در آن مگر فرقه روافض و بود ابن عباس قائل بیا جلتش  
 قبل رسیدن ناسخش بوی پست رجوع نمود از آن و روایت کرده است سعید بن جبیر که  
 وی گفت ابن عباس را چه کردی با جان خود دوست میداری نکاح منته را و بر دند  
 این خبر را سواران بافاق گفت پس بیرون آمد و برهنه کرد سر خود و گفت هر که شست  
 مرا پس شناخت و هر که نشناخته پس منم ابن عباس بدرستی که نکاح منته حرام است  
 بهیچوبیت و دم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ حدیث شانزدهم مردی است از بزر  
 عمر که گفت هنی که در رسول خدا ازینکه خورده شود لحوم اصاحی بجز رسته روز گفته اند این حدیث  
 منسوخ است بحدیث البوسید که بود رسول خدا هنی میگرد ما را ازینکه حبس کنیم او را زیاده  
 بر سر و ز پست رخصت داد ما را در آنکه بخوریم و ذخیره سازیم گویم و در حدیث جابر است  
 کذا لا تاكل من لحوم بدنات فوق ثلث فرخص لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال  
 كلوا و تشربوا و اقلوا و تشربوا و تشربوا و تشربوا و تشربوا و تشربوا و تشربوا و تشربوا  
 كلوا و اطعموا و ادخروا فان ذلك العام كل بالناس جهل فادرت ان تعينوا فيهم متفق  
 عليه و درین باب حدیثهاست و نووی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده  
 علمای دینی از اكل لحوم اصاحی بعد ثلث قومی گفته امساك حرام و اكل اذن بعد ثلث  
 حرام است و حکم تحریم باتی است کما قال علی و ابن عمر و جمهور علما گویند ریاح است اكل و  
 امساك بعد ثلث و هنی منسوخ است با حدیث مصرحه بنسخ لایسا حدیث بریده و بعضی گفته  
 آنکه این نسخ نیست بلکه تحریم بعلمتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید  
 و آن علت زافت بود یعنی برای اعراب و اردین در مصر و مقصود از آن مواسات  
 ایشان بود و گفته اند هنی اول برای که است بود و این باقی است تا امر وز و لیکن حرام  
 نیست و اگر مثل علت مذکوره امروز واقع شود ثابت شود حکم اول از برای مواسات  
 مردم و برین حل کرده اند مذہب علی و ابن عمر را رضی الله عنہم و الله اعلم



حدیث هفدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبی از انبیا و  
 در باب و فرشت و نقیر و مقیر و صحیح شده است از وی صلی الله علیه و سلم که فرمود نهضتکم  
 عن الظرف و فان ظرفا لا یجل شیئا و الا یجره و کل مسکرم حرام و در لفظی از مسکرم  
 در حدیث بریده گشت نهضتکم عن الاشریة الا فی ظرف الا دم فاشربوا فی کل عام  
 غیذان لا تشربوا مسکرا انودی گفته بودند بنید ساختن درین آوند ها منهی عنه در اول  
 اسلام بخوف آنکه مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حاشی معلوم نشود و انسانی بگمان  
 عدم مسکر اگر آنرا بنوشد پس شراب مسکر گردد و بود عهد قریب باباحت مسکر بعد چون بانه  
 در از گشت و تحریم مسکر شهرت پذیرفت و در نفوس ایشان متقرر گردید آن حکم نسخ  
 شد و ابتداء در هر طرف مباح شد بشرط آنکه مسکر ننوشند انتهی شوکالی در شرح مختصر گفته درین  
 باب است احادیث مصرح بنسخ چیزی که بود از نبی ابتداء در دربار و جز آن انتهی گویم مردم  
 هنوز در آن مختلف اند قوی بقیای خط در آن رفته و به قال مالک و احمد و قوی بنسخ تحریم  
 قائل گشته و همین است راجع حدیث بیجدهم از ابو سعید مردی است که فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن و من کتب عنی شیئا فلیح  
 یعنی بنویسید از من چیزی مگر قرآن و هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث  
 پس باید که محو کند آنرا از مردی است از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت قید و  
 العلم بالکتابه میقد سازید علم را بنوشتن و لکن این موقوف صلاحیت تعارض با قیود  
 ندارد این قیید گفته نبی فرمود در اول اسلام و چون دانست که سن بسیار شود و حفظ  
 فوت شود اختیار کرد کتابت را انتهی گویم نووی در حدیث تحریم که در قول وی صلی الله  
 علیه و سلم اکتبوا الابی شاه گفته این صریح است بجز از کتابت علم غیر قرآن و مثل دوست یعنی  
 در دالت حدیث علی رضی الله عنه ما عندنا الا ما فی هذه الصحیفه و مانند دوست حدیث  
 ابی هریره کان عبد الله ابن عمر یکتب و لا اکتب و لکن مرفوع مغنی است از موقوف و آدم  
 است احادیث در بنی از کتابت غیر قرآن پس بعضی از سلف منع کرده اند از کتابت  
 علم و جمهور سلف بجز از قائل شده بعده اجماع گردشت بعد ایشان بر استجابش و جواب

داده اند از احادیث نبوی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بودنبی در اول امر اسلام قبل از هجرت  
قرآن بهر واحد و نبوی از کتابت غیر درمی بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر از دو جوان اشتباه  
گرفت و ازین مفسده امن بصورت است اذن دادند در آن دو دم آنکه نبی تنزیه بود بر او  
کسیکه وثوق دارد بر حفظ و بروی خوف انکال است بر کتابت و اذن برای کسی است  
و وثوق ندارد و انتهی مع زیاده و مثل آن ذکر کرده است در آخر شرح در باب الثبوت فی الحدیث  
و حکم کتاب العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و از اول جواز کتابت است  
حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما حق امر مسلم له شی  
یوصی فیهِ یبیت لیلتین الا و وصیة مکتوبة عنده متفق علیه و گویند وی رضی الله  
عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت  
علم و تصانیف را در آن از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله  
علیه و آله وسلم اکتبوا الابی شاه اباحت بلکه استحباب است و الا صیغه امر بی صراف  
محمول بر وجوب است و الله اعلم حدیث نوزدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم نبی از قتل زنا و ولدان و صبیان و صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر در  
حدیث صحب بن یحیاء آمد که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از سخن  
زدن بر منکر کین و رسیدن شدن در آن بزنان و ذراری ایشان فرمود هم منهم  
و این در صحیحین است و درین باب حدیثهاست و بود زهری چون روایت می کرد  
این حدیث را می گفت منسوخ است ابن الجوزی گفته این قول اصحیح نیست و جزین  
نیست که نبی از تعدد زنا و صبیان قبل است و در حدیث صحب تعدد نیست پس تناقض  
نباشد و انتهی گویم شوکانی در ذراری مضیه گفته واقع است اتفاق بر منع از قتل زنان  
و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه ایشان را سپهر خود گردانند یا خود ایشان متعاند نمایند  
انتهی و در سویی گفته شافعی گوید نبی در حال تمیز و تفر دست و اما سخن بر جایست  
اگر چه در و بد زاری و نسا بر نداشتی و نوی از برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب  
قتل النساء و الصبیان من غیر تعدد بعده حدیث آورده و آنرا نسخ کرده و گفته مراد

عدم تعدد بغیر ضرورت است و نهی در عدم تمیز و قتال است پس اگر مقاتله کنندگشته شوند  
بقول جباهیر علمای همین است مذنب ابو حنیفه و الله اعلم حدیث بیستم بریده روایت  
کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فرستاد آنحضرت  
مردی را و فرمود اگر زنده یابی او را بکش و اگر مرده یابی بسوز در آتش آن مرد درخت و مرده یاب  
و باتش بسوزت و ابوهریره گفت که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لشکری و فرمود  
اگر بیابید شما بهار بن الاسود را پس بگردانید او در میان دو خرمنه حطب و بسوزید بآتش  
بستر بر آنجخت در پس ایشان کسی را و فرمود لا تقنوا بالنادخ و ابالکیند باتش گوئیم  
این جوی زیاد نکر در ذکر این مرد و حدیث و کلم نکر در حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم  
احراق بنا راست و هو کذلک و حدیث بهار را بهیچ در سنن خود با حدیث دیگر مانند  
آن در قتال مشرکین در ترجمه این قول قتله بضرع الاعناق دادن المثلته آورده  
و گفته از شافعی آمده که مثله احراق اهل شرک بنا راست حلال نیست کردن آن بعد قید بودن  
ایشان و حلال است اگر مقاتله کنند آنها را بی بنیل و حجامه و مار و هر آنچه دافع ایشان باشد  
از حرب مسلمین بمونت اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده است امر وی صلی الله علیه  
و سلم تخریق دو کس از قریش بپترینی فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام است  
قتل نساء و اطفال و شیخ مگر از برای ضرورت و مثله و احراق بنا بحدیث ابوهریره نزد  
بخاری و غیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بعثت فقال ان وجدتم فلانا و فلانا  
لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخ و جرت انی کنت امرکم ان تحرقوا فلانا و فلانا  
و ان النار لا یعذب بها الا الله فلان وجدتموهما فاقتلوهما و اما تحریق شجر و اصنام و متلع  
پس ثابت است اذن شارع بدان چون در سوختن آن به صلاحت باشد انتهی و الله اعلم  
**حدیث بیست و یکم** از علی رضی الله عنه مروی است که گفت اهدی کس هست  
لرسول الله صلی الله علیه و سلم فقبل منه و اهدی له قیصر فقبل منه و اهدت له  
الملوک فقبل منها الخ و جده اسماء التوئی و البزار یعنی بدین فرستادند کسری و قیصر و دیگر  
ملوک برای آنحضرت م پس قبول نمود آنرا و ازینجا معلوم شد که جائز است قبول کردن آنهایی

کفار و در صحیحین است از حدیث انس که ائمه دومی هدیة فرستاد بسوی آنحضرت ص جبه  
 سندس و درین باب مدیثهاست گویند این احادیث منسوخ است بحديث كعب بن مالك  
 كه فرمود آنحضرت لا اقبل هدية مشرك اخرجه موسى بن عقیبة فی المغازی و قال فی  
 فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث عیاض بن حمار است كه وی فرستاد  
 برای آنحضرت هدیة یا ناقه فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود ان یتیت عن ذبد المشرك  
 اخرجه ابو داود و الترمذی و ابن خزيمة و صحاحه پس شوکانی در شرح مختصر گفته احادیث  
 در قبول وی صلی الله علیه و سلم هدیای کفار را بسیار است و خطابی در حدیث كعب گفته  
 یشتبه ان یكون منسوخا و گفته اند در بقصد اغاظه بود تا مایل نشود بسوی ایشان چه  
 مثل بسوی مشركین جایز نیست و قبول هدیة مذکورین بجهت آن بود كه اهل كتاب  
 اند و گفته اند رد و حق کسی است كه ازین هدیة اراده تودد و موالات دارد و قبول در حق  
 کسی است كه تائیس و تالیف او مرعوب است و ممكن است كه بهی ارب برای مجر در كه است  
 باشد كه منافی جواز نیست جمعا بین الاوله انتهى و در عده المنسوخ گفته درین احادیث  
 سه وجه است یکی آنكه احادیث قبول اثبت است و در حدیث عیاض ارسال دوم آنكه  
 حدیث عیاض مقدم است و حدیث اكیدر متاخر پس تا نسخ آن باشد سوم آنكه قبول هدیة  
 از اهل كتاب است نه مشركین عیاض از اهل كتاب نیست پس گفته شود كه از كسر  
 چه قسم قبول كرد جوایش آنكه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است دومی گفته  
 نیست یا آنكه قبول در حق غیر كتابی منسوخ است و در حق كتابی غیر منسوخ و الله اعلم این  
 آخر كلام ابن الجوزی است و تودی در باب غزوه خیبر در شرح مسلم تارض احادیث  
 درین باب ذكر نموده و قاضی عیاض از بعض ایشان نقل کرده كه احادیث هنی نسخ  
 قبول هدیة است و جمهور گویند نیست نسخ بلكه سبب قبول آنست كه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم مخصوص است بقبول مصلحت غیرت قال بخلاف غیر او پس و صلی الله علیه و سلم  
 طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او بنا بر مصلحت مرعوب مسلمین را و بعضی را مكافات کرده  
 و هدیة کسی كه طمع در اسلام وی و مصلحت در قبول از وی نبود رد نموده و اما غیر نبی صلی

در حدیث كعب بن مالك  
 در حدیث عیاض بن حمار  
 در حدیث اكیدر متاخر  
 در حدیث زید بن ابی فاخته  
 در حدیث زید بن ابی فاخته

علیه وسلم را از ولایت و علمای و عمال پس حلال نیست قبول آن از برای نفس خود نزد مجرب و  
 علما و اگر قبول کنندنی باشد برای مسلمین زیرا که هدیه کرده نشده است بسوی انکس مگر بحجت  
 آنکه وی امام مسلمین است و اگر از قوی است که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد  
 نه بدیه و این قول از اعمی و محمد بن حسن و ابن حبیب بن الیقیم و غیر هم است و گفته اند خاصیت  
 بامام و باین قائل است ابو یوسف و اشهب و یحیی و طبرانی گفته اند آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم رد کرده بدیه را که فرستاده شد برای خاص نفس وی و قبول کرده بدیه را که خلاف این بود  
 از آنچه در وی استیلاب مسلمین است و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و حکم کرده اند ایما بعدا و باجرا  
 آن مجرای مال کفار از فی و غنیمت بحسب اختلاف حال و این است معنی حدیث هدایا  
 العمال غلول اذا خصوا بها الفقههم و گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدایمی  
 اهل کتاب را همچو ایاست ذبائح و مناکح آنهاست برای ما بخلاف مشرکین عبده اوثان  
 انتهی کلامه این است مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعدا متقدرا و استیفا تمام آنرا  
 جمع نموده اند و در اکثر ازان بحث است چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و در اینجا علاوه این احادیث  
 دوسه حدیث دیگر است که در عمل بران اختلاف علماست الحاق آن تملیما للفائدة مناسب  
 نبود حدیث بیست و دوم روایت جابر بن عبد الله است گفت قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم من شرب الخمر فاجلدناه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه و رواه الترمذی  
 و النسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بریزد او را تا زنیان پس اگر عود کند در کرت چهارم پس بکشید او را  
 گفته اند منسوخ است بحديث جابر زیرا که در آخرش گفته آتی البنی صلی الله علیه و سلم برجل قد  
 شرب فی الرابعة فضره و لم یقتله یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت که نوشیده بود خمر  
 بار چهارم پس زد او را و قتل نکرد و از اینجا معلوم شد که فعل از نسخ قول اوست و باین گفته است  
 شوکانی و در مختصر گفته قتل فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر است  
 و هم ترمذی و ابوداؤد از حدیث فیصه بن ذویب آورده باین لفظ ثم اثم به فجلده و رفع  
 القتل و در روایتی از احمد است از حدیث ابو هریره قال قال الله صلی الله علیه و سلم  
 یسکون فی الرابعة فجلی سبیل و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود گفته جمیع مافی هذا

الکتاب من الحدیث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا احادیثین حدیث  
 ابن عباس من حدیث البیضاوی صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الراجعة فاقتلوه وقد بینا علة  
 الحدیثین جمیعاً فی الکتاب انہی و آنچه در کتاب یعنی سنن خود بیان کرده این است کہ این  
 در اول امر بود بعد منسوخ شد این چنین روایت کرده است جابر کہما سبق و همچنین قبض  
 مانند آن از آنحضرت روایت نموده کہما سبق و بود رخصت و عمل برین حدیث است نزد ما  
 اہل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف درین باب در قدیم و حدیث انہی در در اسات اللیب  
 فی الاسوة الحسنہ بالجیب گفته قول وی کہ این در اول امر بود بعد منسوخ گشته دعوی بلا دلیل  
 است در آنچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارح و همچنین حدیث جابر دلالت نمی کند بکہر آنکہ  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کثرت چهارم نکشت پس جمع بین الحدیثین باین طور باشد  
 کہ امر بقتل از باب اباحت است و رخصت از برای سیاست نہ از برای ایجاب  
 حدود و بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این رخصت نخواهد بود و با جمیع ممکن است  
 قول بنسخ روایت نیست بآنکہ در صورت عدم امکان جمع ہم اقدام بر نسخ نمیرسد تا وقتی کہ نسخ  
 از شارع بنسخ آن یافتہ نشود اگر چه تاخر تاریخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود چنانکہ حفظ  
 حاضری در نقد و کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او کہ این رخصت بود سنی و  
 نزد من است کہ قتل در راجعہ رخصت بود در حدیثی کہ امر کرده شد بدان پس امر دردی امر  
 اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکہ در روایت قبضہ است و عجب است از نزدی  
 کہ با وجود این جمیع کہ خودش از زہری روایت نموده چہ قسم اقدام بر حکم بنسخ کرده و چون نسخ تمام  
 نباشد پس آن کدام علت است کہ بسوی آن در باب العلل اشدرت نموده و بصیت طریق  
 بثوت عدم اخذ اہل علم بدان بر معنی رخصت و اباحت او بر سیاست در بار چهارم بآنکہ  
 اگر عدم وقوع آن در است از یکی از علما ثابت گردد و اہل عدم اخذ آنها باین حدیث نباشد  
 زیرا کہ معنی اخذ با حدیث رخصت همین رویت ان احادیث است مباح اگر چہ گاهی علم آن  
 از ایشان واقع نشده باشد چنانکہ بر فطن پوشیده نیست پس هیچ وجه صحت حکم برین حدیث  
 با حکم اصدی از علما بآن اخذ نموده ظاہر نشد انہی کلافہ گویم این جرح کہ بر نزدی نموده

خوب است اگر ثابت شود که تاخر تاریخ احد الحدیثین عن الآخر تا نسخ نیست و ذیله نظر اهل علم مگر  
آنکه تاویل کنند آنرا باباحت و خصصت باقطع نظر از آن و در عدته المنسوخ گفته نسخ قتل  
شارب خمر در بار چهارم صحیح علیه است و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بر آن بر تقدیر وجود نسخ  
برای آن بعد گفته دالا اجماع ما نسخ حکم شرعی نمی تواند شد و الله اعلم حدیث سبت  
و سوم حدیث ابن عباس است که ان النبی صلی الله علیه وسلم جمع بین الظاهر و العصر  
بالمدينة و المغرب و العشاء من غیر خوف و لا مطهر و لا سفوف و اذ ان تردی و سلم  
و این همان حدیث دیگر است که تردی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده گفته  
که جز این دو حدیث همه آنچه در کتاب سنن اوست معمول به است و بر قول او باین  
حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گویا در انسخه داشته اند و در باب الحلل گفته بود  
که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت این است که گفت  
در سنن حدیث ابن عباس مروی است بغیر وجه رواه جابر بن زید و سعید بن جبیر و غیره  
ابن شقیق الثقفیلی و مروی است از ابن عباس از آن حضرت صغیر آن یعنی معارض او و آن است  
که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین صلاتین من غیر عذر  
فقد اتى بابا من ابواب الکبائر و در سندش غش است یعنی ابو علی رجی و وی ضعیف است نزد  
اهل حدیث ضعه اهل غیره و عمل نزد اهل علم برین است که جمع نکرده شود میان دو  
نماز مگر در غرض و جزئه در خصصت داده اند بعض اهل علم از تابعین در جمع میان صلاتین با  
مریض و باین قائل است احمد و اسحق و گفته اند بعض اهل علم که جمع کند میان دو نماز در  
مطر و باین قائل است شافعی و احمد و اسحق و شافعی جمع آن برای مریض نمی بینند  
انتهی کلامه الترمذی در درآسات البلیب گفته ترمذی در بیان علت این حدیث  
زیاده از معارضه هر دو حدیث مذکور نیاورده حال آنکه این معارضه در صورت است  
نه در حقیقت زیرا که حدیث جمع حدیثی صحیح است مسلم آنرا بچند وجه روایت کرده و حدیث  
حرمت جمع معلول است بخش چنانکه خودش بآن اقرار کرده و پنجمین جمعی کثیر بر  
جمع شدید کرده پس میان هر دو حدیث با وجود صحت یکی و ضعف دیگر معارضه نباشد

و بر فرض ثبوت معارضه و بودن هر دو برابر در صحت تعارض وقتی باشد که تقصی ازان  
جمع میان متعارضین ممکن نشود حال آنکه جمع میان آنها ممکن است بوجه اگر چه محل  
غرمیت و رخصت که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین بهمین وجهی کنند و اینجا صحیح  
بنابش بابت هیچ یکی از دو حدیث بوعید که منافی رخصت است اول آنکه قول دوم  
جمع بین الصلواتین مطلق است بر هر جمع بین کل صلواتین صادق می آید و حدیث ابن عباس  
آنها مقید بالحوادث بصریح فعل آنحضرت در جمع ظهر بصبر و مغرب بعشا کرده پس قول محرم  
در اسوایین باشد و این مباح بود بحدیث غل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که هر که جمع  
کند میان دو نماز فاسد و وقتیه باین طور که نظر بظن کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند  
آن آنکه وقت نماز دیگر در آید که این ایاتان بابی از ابواب کبار است و آن فوت نماز است از  
وجه جمع بلکه اقرب آنست که حرمت در حدیث قول مقید بغیر عذر است و فعل بعذر بود و عذر  
مخبر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام است ازان و از سایر اعدا که کثیر و قلیل است  
علی رادنی مثل حاجت خانه و ورود مهمان و جز آن چه جانشنا علی که در آن خوف فوت  
ملوئه بر بعض باشد پس مکروه یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته است بی سبب  
جمع مرد شکا سئل و متهاون وائل بفرایغ از عبادت یا قلت غنبت بسوی اجر شغل بعد شغل  
تیمیر اوقات متعدد و باقی علی السبحانه بادی مغفرت خات چنانکه از بطلان مایه و جمله ایاتان  
پیشتر و این همه کلام بر تنزل است و الا معلوم است که حدیث قول محلول است بجنش برادی  
باز از ترندی نووی گفته علماء ادرین حدیث تاویلات و تدابیر است بعضی تاویل جمع  
در مطر کرده اند و این مشهور است از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف است بروایت دیگرین  
خوف و الا مطر بعضی تاویل نموده که در ابر بود چون ظهر گذارد و ابر در شد معلوم گشت  
وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز باطل است و در وی اگر چه اذانی احتمال  
نی ظهور عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع تصور حمل کرده اند یعنی  
می رادنی و تجزیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل است زیرا که مخالف ظاهر است و فعل این  
مس و استدلال او بحدیث بر تصویب فعل خود و تصدیق بوجهی بر مراد او و عدم انکارش



صریح است در رد این تاویل و بعضی گفته اند که محمول است بر جمع بعد از مرض و مانند آن  
 و این قول احمد بن حنبل و قاضی حسین است و اختاره الخطابی و التتوی و الرویانی و همین است  
 مختاره در تاویل بنابر ظاهر حدیث و فعل ابن عباس و موافقت ابو هریره و بهجت آنکه  
 در آن سخت تر از معطر است انتهى کلام المنودی پس با وجود این تاویلات و مذاهب اگر چه بعضی  
 از آن بعید است چه قلم اطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بر آن عمل نکرده و اگر مراد نزدی عدم عمل  
 بنظر اوست بنظر تاویل پس قول او که کل حدیث فی کنایه هذا معمول به ملاحظه حدیثین  
 باطل باشد زیرا که هر حدیث کتاب او غیر مؤول معمول الظاهر نیست با آنکه ظاهر این حدیث هم چنان  
 از علما عمل کرده نمودی گفته و همین است محلی که رفته است بآن احمد قاضی حسین و جماعه از انابه  
 بجواز جمع در حضور بر اجماع رفته مگر کسی که عادت آن نکند و هو قول ابن سیرین و اشهب  
 من اصحاب بکک حکاه الخطابی عن القفال الشافعی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی  
 اسحق المرزونی عن جماعه من اصحاب الحدیث و اختاره ابن المنذر و یقین ظاهر قول  
 ابن عباس ارادان لا یصح جماعه و تعلیل نکردن از این مرض و غیره او و الله تعالی اعلم انتهى کلام  
 و نزد من آنست که امام مالک اخذ باین حدیث بنظر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل است  
 باشد تر که در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشاء چه لفظ جمع بین الظهر و العصر و المغرب  
 و العشاء باللفظ تاخر الظاهر فصلا هانی وقت العصر مثلاً دلالت می کند بر آنکه از قول مالک  
 و معنی اشترک و مذاهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه هر فی مانند آن  
 وقت مختار است و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین  
 قول منفر نیست بلکه موافق اوست عطا و طاووس همه الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت  
 مختار مشترک میشود این وقت و عشاء پس وقت اختیار نزد او در مغرب و وقت واحد است و تا وقت  
 عشاء الساعه داره وقت ادا باقی است تا آنکه شب باقی باشد طلع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طاووس  
 مغرب و عشاء فوت نمیشود مگر نه با و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس است درین باب در طرق  
 مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع تاخیر ظهر و جمع آن بعصر در وقت و بی بود و همچنین  
 تاخیر مغرب و جمع آن بشاء و این عین اشترک و امتزاج است و با وجود این همه چه قسم جایز است

صالحی در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشاء چه لفظ جمع بین الظهر و العصر و المغرب و العشاء باللفظ تاخر الظاهر فصلا هانی وقت العصر مثلاً دلالت می کند بر آنکه از قول مالک و معنی اشترک و مذاهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه هر فی مانند آن وقت مختار است و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین قول منفر نیست بلکه موافق اوست عطا و طاووس همه الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت مختار مشترک میشود این وقت و عشاء پس وقت اختیار نزد او در مغرب و وقت واحد است و تا وقت عشاء الساعه داره وقت ادا باقی است تا آنکه شب باقی باشد طلع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طاووس مغرب و عشاء فوت نمیشود مگر نه با و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس است درین باب در طرق مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع تاخیر ظهر و جمع آن بعصر در وقت و بی بود و همچنین تاخیر مغرب و جمع آن بشاء و این عین اشترک و امتزاج است و با وجود این همه چه قسم جایز است

عالم بالنداهیه گفتن این حرف که احدی از اهل علم باین حدیث اخذ نکرده انتهی کلام الدار  
 منصوصا و شوکانی در شرح مختصر گفتن میان دو نماز اگر صورتی باشد بعد از جائز است و در حقیقت  
 جمع نیست زیرا که هر نماز در وقت مقرر خود گذارده شده و از دست جمع آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در بدینه بغیر مطر و سفر چنانکه در صحیح است از حدیث ابن عباس و غیره و در بعض روایات  
 تصریح بدان دارد شده بلکه خود راوی آن مجمع حدیثش تفسیر کرده و در رساله مستقلة توضیحش  
 کرده ایم و مراد مجمع جائز بعد از جمع مسافر و مریض است و مطر هم عذر است چنانکه ادله صحیح بدان  
 وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذار است و حق عدم جواز است  
 و الله اعلم و تمام این بحث در کتاب دلیل الطالب علی الرجحان المطالب بدیوایع چند بیطالان  
 ذکر کرده ایم بدان رجوع باید کرد حدیث بیست و چهارم حدیث خواندن آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم نماز چنانچه بر بدیون است حدیث قال صلوا علی صاحبکم اخرج السجل للبخاری  
 والنسائی من حدیث سلمة ابن الاکوع و درین باب حدیثی است بعده در حدیث جابر آمده  
 من ترک ما لا فلا هله و من ترک دینا و ضیاعا قالی و علی اخرج مسلم و للنسائی و احمد  
 و این ناسخ حکم اول است و درین باب حدیثی است علامه شوکانی در فتح ربانی گفته و قد ثبت  
 التصحیح فی بعض هذه الاحادیث بان قال هذه المقالة بعد ان كان یمتنع من الصلوة علی  
 المدیون و هذا يدل علی النسخة اذین دلالة و یفید انهم مفاد من لعین کوه من صنف  
 فی الناسخ و المنسوخ فهو یمایستدک به علیه انتهی و تمام کلام برین مرام در کتاب دلیل الطالب  
 است فلیراجع حدیث بیست و پنجم روایت ابن عمر است قال سئل رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم قال لا یلبس القمیص الی قوله ولا الخفین الا ان یجد  
 نخلین فلیقطعهما حتی یمکن ان یسفل من الکعبین رواه اهل السنن یعنی بر پیده شد  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه چیز پوشد محرم فرمود نه پوشد قمیص نه موزه مگر آنکه نیابد پایش  
 پس بر موزه را تا آنکه فرو نرشد از هر دو کعب استلال کرده اند باین حدیث بر آنکه قطع  
 شرط جواز لبس خنجر است و برین اند جمهور علما و فقها و نزد احمد جائز است پوشیدن آن  
 بغیر قطع زیرا که حدیث ابن عباس مطلق است و آن این است که گفت شنیدم رسول خدا

صلی الله علیه وسلم خطبه میکرد بعزرات من لم یجد زارا فلیلبس سر او میل و من لم یجد  
 نعلین فلیلبس خفین و این متفق علیه است و در روایتی از طریق ابی الشعثار آمده که قلت  
 و لم یقل لی قطعهما قال لا رواه احمد در متقی گفته هذ ابطا هر ه ما نسخ لحدیث ابن عمر  
 یقطع الخفین لانه قال بعزرات فی وقت الحاجة و حدیث ابن عمر کان بالمدینه کما سبق  
 فی روایت الاحمد و الدارقطنی انقی و مراد بحديث جابر این است قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم من لم یجد نعلین فلیلبس خفین و من لم یجد اذنا فلیلبس اذیل  
 رواه احمد و مسلم در نیل الاوطار گفته جواب داده اند خابله از حدیث ابن عمر که متکلم به  
 است بر وجوب قطع بچند وجه یکی از ان دعوی نسخ است کما تقدم و حکایت کرده است  
 آنرا دارقطنی از ابی بکر بن شایبوری و شافعی در ام گفته هر دو حافظ صادق اند و زیادت  
 ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا که محتمل است که وی در ان شک کرده یا گفته و لیکن  
 بعضی روایات از وی نقل آن نمودند انتهی و لیکن قول ابی الشعثار ابی است از ان  
 کما سبق و بعضی سلوک طریق ترجیح کرده اند میان هر دو حدیث ابن جوزی گفته در حدیث  
 ابن عمر اختلاف است در رفع و توقف او و حدیث ابن عباس مختلف نیست در ذکرده اند  
 این را بآنکه مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر بقطع مگر در روایت شاذه و معارضه  
 کرده اند بآنکه حدیث ابن عباس مختلف است آن ابی شیمه آنرا بلند صحیح از سید بن جبر  
 از ابن عباس موقوف روایت کرده و حافظ ابن حجر گفته اریاب نمی کنند هیچ یکی از محدثین  
 در آنکه حدیث ابن عمر اصح است از حدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عمر بنده آمده  
 که موصوف باصح الاسباب است و اتفاق کرده اند بر ان از ابن عمر غیر واحد از حفاظ و  
 از ایشان اند نافع و سالم تجلات حدیث ابن عباس که مرفوع نیامده مگر از روایت جابر  
 بن زید از وی تا آنکه اصیل گفته اند شیخ مصری لا یعرف کذا قال و هو شیخ معمر بن  
 موصوف بالفقه عند الکایمه و بعضی از ایشان استلال کرده اند بقیاس خف بر سر او  
 در ترک قطع و این مردود است بآنکه مصادم نص است پس فاسد الاعتبار باشد و بعضی  
 حجت بقول عطا آورده که قطع فساد است و او تعالی فساد او دست ندارد و این وجه

هم مردود است بآنکه فساد در چیزی است که شارع ازان نهی کرده نه در چیزی که دران اذن کرده بلکه واجبش نموده این بخونزی گفته امر بقطع محمول بر اباحت است نه بر اشتراط علماً بالحدیثین و این تکلف است و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و مقید زیرا که جمع میان هر دو ممکن است بکل مطلق بر مقید و جامع ممکن است واجب همان باشد نه رفتن بسوی تہجیح و اگر مصیر تہجیح جائز باشد تہجیح مطلق ممکن است زیرا که ثابت است از حدیث ابن عباس و جایرو روایت دو کس از روایت واحد ارجح است و الله اعلم انتهى کلام گویم حدیث ابن عمر در سنن است و حدیث ابن عباس در صحیحین معیناً متفق علیہ است و بعد از آنکه نزد تجاری و مسلم بطریق رفع نابت شده و نقش در طریق ابن ابی شیبہ مضرت نمی کند چه رفع زیادت است و زیادت مخرجه بطریق صحیح مقبول است و علاوه آن حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس متاخر و آخر ناخن اول باشد و اگر قول بنسخ صحیح نیست جمع درین مقام کفایت می کند که مقدم و الله اعلم فائده نودی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود بنسخ حدیث گاهی نبص چنانکه حدیث کنت لہیتکم من زیارة القبور خرز و دوها و نصیتکم عن لحوم الاضاحی ... فرقی نلت فامسکوا ما بادلکم و غنیتکم عن التبید الا فی سقلہ فانبتن وافی الاسقیة کلهما ولا تشربوا سکر و گاهی یاخبار صحابی چنانکه گوید کان اخر الامر من رسول الله صلی الله علیہ وسلم نزل الوضوء مما مست النار و گاهی باجماع بپنجو ترک قتل شارب خمر در کرت چهارم و گاهی بتاریخ نزد تعذر جمع و الله اعلم بین بن عبد الرحمن اہل در عده للنسخ بعد از ایراد احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان می کنند گمان کننده قلت منوخ را و التفات میکند با تدرک اشیا بر آن پس متعذر می شود بر و استحضار آن و گاهی بعضی ازان متحضر میشود پس رجوع می کند ازان بقبض عنان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منوخ را در مختصرات پسیر و میداند که نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست نظر بخصیص و تعارض جانی گفته همه آنچه اجماع کرده اند علماء بنسخ آن نزدیک است و صفت حکم است از آنجمله است استقبال بیت المقدس کہ باقبال کعبه منوخ گشته و آن اول جنیز است کہ نسخ پذیرفته از امور شرع و بود نزد صحابه در نماز

ظهر گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود دو رکعت و تکلم در نماز  
 و حکم مستبوق و ترک صلوة در خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جنازه بر منافقین و تحریم  
 زیارت قبور مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم  
 عاشورا و بخود باین طلوع و شروق شمس و جواز اکل لحوم حمر ابله و رجعت مطلقه ابدی  
 و اعتقاد متوفی عنها نزد جهات یک سال و جواز شرب خمر و تحریم اکل جماع در یالی  
 رمضان و تحمیل بر میان صوم و کفاره و تحریم چهار بسیف یا کفار و تحریم قتال در شهر  
 حرم و وجوب قیام لیل بر غیر وی صلی الله علیه و آله و سلم و اعتبار عشر رضعات در تحریم  
 رضاع و تحریم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت بر اقربین و توارث میان قرابت  
 و حبس زانین تا موت و وجوب قتال مسلم واحد بعد شکر کفار و اجتماع کرده اند مسلمانان  
 بر آنکه نماز چهار گانه گذارده نشود دو گانه اگر چه در اصل همچنین بود لیکن در زیادت فی العباد  
 اختلاف است در آنکه این نسخ است یا نه بر دو قول و اجتماع کرده اند بر وجوب حجاب از برای  
 زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل باحتیاجت نیست از منسوخ در چیزی و آنکه  
 ترضیض شعی نام نسخ شرع متقدم است پس منسوخ است و اقرب اول است و در آنچه ذکر کردیم  
 از شمار منسوبات چیزی است که اجماع نه کرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر رضعات و لیکن  
 الآن متفق اند بر عدم اعتبارش پس نزد کسی که آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ  
 و در منسوخ است آنچه نسخ آن تهر شده و نیست در وی خلاف و نه نقل اجماع از کسیکه  
 بروی توثیق باشد فیما اعلم الله تعالی و آن نسخ است بضرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم  
 و امر باندای زانین و تحریم کفر فضله و دهن از اخراج زکوة و تحریم قتل کفار و باغبان در  
 شهر حرم و جواز تنقیل قبل از قسمت و لبس خواتم دهن و امر بقتل کلاب شود و جواز شله  
 و در منسوخ است آنچه نسخ وی شهر شده و فرقه اند بدان جماسیر و شادست مخالفت در آن  
 مثل نسخ الما بر الما و دو خدا و آنچه آتش از اس که ده و تطبیق در کوع و امر بضرع نساء  
 مطلقا و موقف امام میان دو کس و قول بر نبودن بر با گد در نسید و وجوب حقوق در مال  
 سوانی کوة و امر بعتیره که ذبیحه باشد در راه حرب و متعه نساء و تحریم لحوم اصحابی بعد از ثلث ایام

و رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقدر تفصیلی که در ویست و در جواز لبس ریاض  
از برای مردان با دعای نسخ تحریم و مسح علی الخفین با دعای نسخ در آن و در صد اول خلاف  
درین مسأله شاذ بود بعد قائلین آن بسیار شدند مثل امامیه و شافعیان و شیعه و مخالفان در نسخ تحریم و استقبال  
قبله نزد قضای حاجت و ترک وضو و مس زکوة در مسح حج و طهارت جلد میتة بد باغت و تمیم  
تا مناکب و نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدین و تخیر از قرب الی الشذوذ دست و النفات  
در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوة برای گذرنده از پیش و نماز بسوی قصاید و وضع  
یدین قبل کبتین و چهار بتیمیه و ثبوت فتوت و صبح و قرائت خلف امام و افضلیت اسفاح  
و قیام برای جفانه و نسخ عدد تکبیرات صلوة چنانکه تا چهار و پنجاه از جلوس تا وضع جفانه برین  
و شاذ و صوم صبح بجنابت و جهو بصحبت وی بوده اند و شاذ و صوم محض و نسخ اباحت فطر در  
سفر و جهو بر خلاف این هستند و نسخ بنید فقط در آندانی شرب مجوز تا و حنث و نفرت و نفیر  
و جز آن و قائل نیست بعد نسخ در آن مگر امام احمد بن حنبل و اتباع او اختلاف کرده اند در نسخ  
فی قوله تعالی فی المتحنته فأتوا الذین ذهبتم أکثر وجههم مثل مآ أنفقوا بنا باختلاف ایشان  
در معنی این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکور است و گذشت و بنی اندر قی و از قول ما شایع  
و شایع فلان و اکثر اطراف حج و ابتدای کفایت قبالت در جرم و شهادت غیر مسلمین در سفر و زنا  
و تحریم لحم خیل و جواز فراغت و از آن برای متوفی عنها از قتل مکان در ایام عدت و می نسخ  
آن صحیح شده و قتل مسلم بدمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیغای قصاص قبل اندامان حج  
و جلد محسن قبل رحم و حکم زنا کننده با کینزک زن خود و وجوب هجرت از ذکر کفر بسوی دارالاسلام  
و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و بنی از استغاثه بیشتر کین  
و اخذ سلب بغیر بنیه و جواز حلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و بنی از قبول استاده و وجوب غسل  
یوم جمعه پس انیمه نود و هفت حکم است که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ نیست و هفت حکم از آن  
و شتهر شد نسخ سیزده حکم از آن و شاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی و شتهر است خلاف در  
چهل و هشت حکم و لکن اکثر یا کثیر از آن چنانست که در آن شرایط نسخ مجتمع نشد بلکه از باب  
عموم و خصوص مطلق و تعلیق و تعارض است که در وی رجوع بسوی تطبیق یا جمع یا تریج

میباشد و حسن کتب مولفه در نسخ و منسوخ حدیث کتاب الاعتبار لمحافظة علی بک الحانسی است  
نوعی و غیره نص کرده اند باینکه مثل اودین باب تالیفی نبوده است و حارثی سماع دارد از حافظ  
ابوموسی اصفهانی و طبقه او از صحاب علی بن الحداد و غیره و در تصانیف دیگر نافع نیز هست  
از آنچه است بحالة اللسان فی سماء الاماکن البلدان و منشی و مع کرده بود در ترجمه حج احادیث  
نویسیده بود تا کتاب الصلوة صاحب تصانیف نفیسه است چنانکه نوعی ذکر او در تهذیب  
الاسما نموده و کتاب او در نسخ و منسوخ حدیث کتابی بسبب کثیر الفوائد است و بیرون نمی رود  
از وی ناسخ قرآن عظیم و بسیاری از آن معلوم بالضررة است احتیاج بسوی ذکر آن نیست  
مثل نسخ شرب خمر و استقبال بیت المقدس و نحو ذلک و الداعی علم انتهی کلامه عدة  
النسوخ من الحديث علی ما اخبر به بعض اهل الحديث و الحمد لله الذی نبهتہ تم الصحاحات

### خاتمه در بیان اصول شرع و آنچه بدان می ماند

این همه که گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقه در تعریف کتاب و سنت  
حدیث ذکر کرده اند که هیچ یکی از آنها خالی از ایراد نیست و الا ولی ان یقال هو کلام الله المنزل علی  
محمّد المملو المتواتر چه برین حد از آنچه بر سر آمد و در وی شود هیچ دار و نمی شود و در حدیث صحیح  
آمده که نزول قرآن بر پیغمبر حرف شده است و اصولیان ادعای تواتر این بر نفیست بلکه در اثر  
عشره می کنند اما حق آن است که بعضی از آن تواتر است و بعضی احادیث صحیح شریف  
بر آن تملک است و قرائی شهرورین بر آن اتفاق کرده اند آن قرآن است و در تخلف فیہ خلاف و حق  
آن است که بسبب آیه از هر سوره است و نیست خلاف در وقوع محکم و متشابه در قرآن و هر یکی را تعریفها  
کرده اند و حکم محکم در واجب عمل بردست و در متشابه خلاف و حق عدم جواز عمل بردست و جواب  
رو متشابه بسوی محکم است چنانکه در خصوص قرب و معیت و نحو آن بسوی استوای او تعالی  
بر عرض اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند که در قرآن از هر لغت چیزی هست از رویه  
و هندی و فارسی و سریانی و زبانی اکثر انکارش کرده اند اما دلیلی صلیح محبت نیامده است  
بیان کتاب و ما سنست پس عبارت است از فعل و قول و تقریری صلی الله علیه و آله و سلم

و باتفاق اهل علم سنت مطهره متقل است بتشریح احکام و پیچ و قرآن است در تحلیل حلال و تحریم  
 حرام و روایت عرض احادیث بر قرآن مخلوق موضوع است نزد ائمه این شان از امری گفت  
 الکتاب احوال السنه من السنه الی الکتاب و یکی بن کثیر گفته السنه قاضیه علی الکتاب و باطل است  
 حجت سنت مطهره و اطلاق او بتشریح احکام ضروری دینی است و خلاف نمی کند بدان مگر هر که بهره  
 از اسلام ندارد و در افعال صلی الله علیه و سلم تعارض نیست بلکه مجرد احوال متعارفه است که در اوقات  
 مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض تصویب اما صوره و در حقیقت  
 راجع بسبب بیانات اقوال است و تعارض قول و فعل را صورت و رفع آن نیز صورتی است که هم  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخیر و دخل سنت نیست زیرا که مجرد خط و شیعی علی البال بدون تبخیر  
 است آری اشارات و کنایات وی صلی الله علیه و آله و سلم منجم است باشد و حجت بدان قائم  
 و ترک او را در تاسی حکم فعل است و اخبار بر انواع است و حق آنست که علم حاصل بخبر متواتر ضروری  
 است و الیه ذهب الجمهور و این خبر را شرط است بعضی متعلق بخبر و بعضی بیامع و در جمیع  
 و جوب عمل است بخبر واحد و وقوع تعبد بدان و هر که در آن خلاف کرده چیزی که صالح است کفایت  
 نیامده و مستحب عمل صحابه از خلفا و غیرهم و عمل تابعین و اتباع ایشان باخبار آحاد نیک میدانند  
 که آن قدر است که جز در مؤلف بسیط نمی تواند بخیر و بر که در عمل بدان در بعضی احوال تمدد کرده  
 با سبب خارج مثل بی جمعیت یا تهمت در راوی یا وجود تعارض و مثل آن کرده و آحاد را اکتفا  
 است و عمل بر این شرط و بعضی متعلق بر اودی و بعضی بدلیل خبر و بعضی نفس لفظ خبر و حدیث صحیح  
 حجت است و بخلاف آن مرسل باشد و حق عدم قبول است و با خلافیکه در است و حدیث منقطع حجت  
 نباشد و در تعارض جرح و تعدیل و عدم اجماع میان هر دو اقوال است و حق حقیق بقبول آنست  
 که اجتهاد را در آن مرجع است و لابد است از ذکر سبب در جرح و تعدیل و بعد این ذکر خود را جمیع از  
 مرجع بر مجتهد مخفی نمی ماند و بر تقدیر قول بقبول محل جرح و تعدیل از عارف جرح مقدم باشد  
 بر تعدیل این است بیان سنت اما اجماع پس عبارت است از اتفاق مجتهدین ائمت محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم بعد وفات وی در عصری از عصا بر امری از امور و مصادیق اتفاق اشتراک در  
 اعتقاد یا قول یا فعل است و بیرون رفت بقید مجتهدین اتفاق عوام زیرا که اتفاق و خلاف ائمه



ما در اجماع اعتبار نیست و اجماعی کہ بر وجوب تسلیم نقل میکنند از ہمین قبیل است زیرا کہ اجماع محبت  
 اہل بیت از دست و نیز سیر و رفتن ازین قید اتفاق بعضی مجتہدین و بعضی نہ ما اہل بیت  
 است و وقت حدوث آن سکہ و بعضی شرط کردہ اند در حجیت اجماع انقراض عصر مجتہدین عدم  
 خلاف تقوید علت تنفیقین و دیدیدن ایشان بعد و معتبر در تواتر و خلاف است در مکان اجماع  
 فی نفسہ اما مکان علم بدان امکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست و بر تقدیر تسلیم این بہر خلاف  
 است در آنکہ حجیت شرعی است یا نہ مذہب جمہور حجیت اوست و دلیل بر آن نزد اکثر سمع است فقط  
 عقل و حق عدم حجیت اوست و اگر تسلیم کنیم کہ حجیت است و علم بدان ممکن پس اقصی ما فی الباب  
 آنست کہ مجمع علیہ حق باشد لازم نمی آید ازین وجوب اتباع او چنانکہ گفتہ اند مجتہدین  
 نیست واجب بر مجتہد دیگر اتباع او بلکہ بر مقتدر ہم اتباع او درین باب جہاد و خصوص واجبست قائلین  
 بحجیت اجماع اختلاف دارند جمعی کہ خفیہ از ایشانند بآنزیت کہ حجیت قطعی است و قومی گفتہ ظنی است  
 و بعضی تفصیل کردہ گفتہ اند متفق علیہ معتبرین قطعی است سکوتی ظنی و اجماع از مستند لابد است و  
 ہر کہ گفتہ بلا مستند جائز است قول او ضعیف است و در وجوب بحث از مستند اجماع بر مجتہد خلاف  
 و همچنین بر عدم اعتبار مجتہد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابہ در صورت دریافتن تابعی مجتہد  
 عصر ایشان را و در آنکہ اجماع صحابہ حجیت باشد یا نہ همچنین اجماع اہل مینہ علی انفرادہ و در قبول اجماع  
 سکوتی و عدم آن از اذہ قول نظام عدم حجیت اوست و نیز خلاف کردہ اند در جواز اجماع بر غیر یک  
 واقع شدہ است اجماع بر خلاف آن در اجماع بعد سبق خلاف و در جہاد احداث قول ثابت  
 بعد از اختلاف اہل عصر در آن سکہ بر دو قول معتبر در فنون علم اجماع اہل آن فرست غیر  
 ایشان پس معتبر در مسائل فقہیہ قول جمیع فقہا باشد و در مسائل اصولیہ قول جمیع اصولیین  
 و در مسائل غویہ قول جمیع غویین غیر اہل فن بہر حکم عوامست جمعی اعتبار او کردہ اند و جمعی و حق عدم اعتبار  
 اوست و خلاف یکی از مجتہدین اہل اجماع را ناقض اجماعست چہرہ گوئیندان اجماع باشد و حجیت او  
 حجیت اجماع منقول بطریق اتحاد خلافست چہرہ اشتراط عدد تواتر کنند و قول قائل لا اہل خلافا  
 بین اہل العلم فی کذا آمفیہ اجماع نیست و ہر کہ گفتہ است قول او فاسد است اینست بیان اجماع و اما  
 قیاس بہ اصطلاح فقہا محل معلوم بہ معلومت و اثبات حکم یا نفی او با مرعای سیار ہر دو از حکم یا صحت

و لکن وجه التفتین آنست برحسب قیاس در از وی صلی الله علیه و سلم و خلاف قیاس نمی است بهر  
از صحابه و تابعین و متکلمین آن نه که اصلی از اصول شریعت است استدلال بر و بدین حکام داده و هیچ  
انکارش کرده اند و هم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه در آن حکمی منصوص علیه است و قرآن است یا محدث  
عنه بفرمای نص و دلیل او اینست که قیاس و شک نیست که در عموماً و مطلقاً منصوص کتاب و  
وقایع هر حادثه است و این هر دو قائم اند بر بیان هزاره از احکام من عرفه و جاهل من جمله و ارکان  
قیاس چهار خصلت است اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی را این چهار تفصیل طویل است و صحت قیاس را  
دوازده شرط ذکر کرده اند که بجزل خود مذکور است و حق اعتبار علت است در هر قیاس چنانکه مذکور است  
و علت مساوی و در جریان قیاس در میان خلاف است بچندین حدود و کفایت جمعی منع کرده جمعی جایز گفته  
اعراض متضمن کلام استدلال شده قسم است مطالبات و قوا و معارضه و اداره بحث در تفصیل این هر سه  
خیله وسیع است انواع اعتراض را درین بجزل نوع رسانیده اند و در تحقیق استحسان قولهاست جمعی بآن و غیره  
و جهل آنکار نموده آنکه شافعی گفته من یحسن فقد شرع و بعضی اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز  
یکی بر تقدیم دلیل شرعی بر این واجب العلم است زیرا که حسن فیه شرعی است دوم بر مخالفت دلیل شرعی با شکی  
مختل است بدلیل شرعی در عادات مردم و تحقیق است پس قول بیان جرم و واجب اینجا اتباع دلیل و ترک عادات  
درستی نخواهد دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس و در اینجا یک چیز دیگر است که آنرا اصطلاح مرسله نامند و  
استدلال بر مرسله است در قول بیان خلاف است بر نهی بقبول جمیع مرسله آن منع کنند مطلقاً این  
بیان اصول اربع شرع با اختصار تفصیل آنرا بکتاب اصول مربوط باید جست و اما اجتهدا پس در عرف فقها آن را  
تعریفهاست آمدی گفته هو استفرغ الوسع فی طلب الظن بشی من الاحکام الشرعیة علی وجه یحسن  
الفضل العجز عن التمسک علی وجه یتبدی است که استفرغ وسیع می کند در تحصیل ظن حکم شرعی و لا بد است که سالخ  
عاقلاً ثابت الملكية قادر بر استخراج احکام از ماخذ باشد و این با شرطهاست اول و دوم آنکه عالم باشد بنصوص  
کتاب و سنت چه قاصر و یکی از این مرد و غیر مجتهد است یا ادا اجتهدا بر نهی است و شرط معرفت  
قد متعلق با حکام است و توفیق حاصل است که عارف بود بلبان عرب و بی که تفسیر غریب کتاب و سنت  
مطهر و نحو آن تواند که در خطای آن نظر قلب شرط نیست بلکه ممکن بر استخراج آن از موافقات ائمّه این  
کافی است و از ایشان تقریب تهذیب آن بر جوف معجم بر وجه خوب کرده اند چه مردم آنکه عالم یا با اصول



معرفت دلیل اکثر امیرانند که می نویسند از ازل شفاعت اگر چه تبرک است لال فاسق میشود و مبتلا  
ایمة الحدیث و اشعری گفته بودند نیست تا آنکه از جمله تقلیدین بیرون رود و این طایفه نیست  
برین تعلل انرا علم و الحق هو الاول و نیز اختلاف کرده اند در جواز تقلید مسائل شرعیة فرعیة جماعتی  
گفته جاز نیست و جمعی گفته جاز نیست مطلقا قرآنی گفته مذرب مالک جمهور علماء و جوب اجتهاد و  
ابطال تقلید است و این جنم ادعا اجماع برین از تقلید کرده و آن مالک آورده که گفت انما بشره اخطی و  
احیب فانظر وافی ثانی فما وافق الکتاب السنة فخذ وابه و ما لم یوافق فانکوه و مثل آن ابوحنیفه  
و شافعی و احمد نیز گفته اند و خصوص امیر اربعه بالفاظها در تصریح بهی از تقلید در قول مفید و خزان نمکوست و  
ازینجا معلوم شد که منع از تقلید اگر اجماع نباشد مانع نیست جمهریست میگوید است اجماع بر عدم جواز تقلید  
هوات و بر آنکه عمل مجتهد بر خود نیست نزد عدم دلیل غیر او بران عمل جاز نیست بالا جماع و این در  
اجماع تقلید ازین پنج رسکند پس گفت اگر کسانی است که قناعت بچهل خود نموده یا بحاج تقلید بر جان  
غیر خود در نه اند یا آنکه تقلید باتفاق اهل علم جبل است نه علم فریبست تمفیل است یعنی بر عامی و  
در مجتهد خرام اکثر اتباع امیر اربعه بهمین قائل اند اما محقق نیست که اعتبار در خلاف باقوان مجتهدین  
و این اتباع تقلیدین اند مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد لایما چون هر جای که ایشان منع  
کرده باشند از آن از تقلید خود و تقلید غیر خود بعضی متعین ازین پنج را حمل بر مجتهدین کرده اند و تقلید  
در ارشاد افخوال گفته اند من بعد التقلید فضلا عن ان یجید بحجة یتنبی الاشتغال بحوالها و  
نور بر دشوار نعم سبحان الله الی اداء الرجال انبی و خلاف کرده اند و آنکه واجب بر عامی التزام نیست  
معین بر واقع است یا نه جماعتی گفته لازم است و زحمة لکیا و جمعی گفته لازم نیست و در جمیع این بر  
والنودی و نهود بسیار مجتهدین جناب برین گذشته است سلف امت مرحومه تفصیل این مطالب  
از رساله جنتی فی السؤة آمده باشد و کتاب حصول المأمول من علم الاصول باید جست چه محل این  
اجازات کتب علم اصول فقه است نداین موضع بلکه مقصود در اینجا صرف ضبط اطراف و اشارت  
باکناف بود پس بس و بالله التوفیق و هو المستعان و خیر رفیق

کتاب فایده در محل شرح و غيره

اجتهاد و تقلید

